

زیبائیهای ایران

تبرستان  
www.tabarestan.info

آندره دولیه ولند

ترجمه: دکتر محسن صبیا

تبرستان  
[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)



به شماره ۸۱۴ مورخ ۲۵۳۵/۶/۲۴ شاهنشاهی  
در کتابخانه ملی ایران به ثبت رسیده است .

تبرستان  
[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)



تبرستان  
www.tabarestan.info



تیرستان  
www.tabarestan.ir

# انجمن دوستداران کتاب

تهران

تبرستان  
[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)



# زیبائیهای ایران

تبرستان

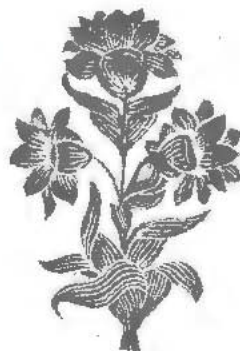
[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

اثر

آذره دوله دلند

ترجمه: دکتر محسن صبّا

تبرستان  
[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)



## زیبائیهای ایران

یا

تبرستان

شرح آنچه شکفت انگیزتر در این کشور  
پادشاهی یافت میشود؛ مزین به نقشه مملکت و  
چندین نقاشی که در محل توسیم شده است .

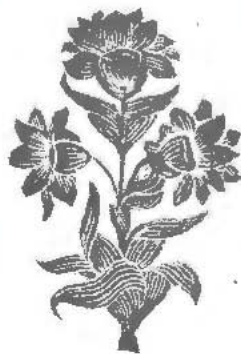
بقلم آقای آ. د. د. و.

پاریس

کتابفروشی ژروه کلوزیه ، قصر ، روی پله‌های  
سنت شاپل ، به علامت مسافر  
بسال یکهزار و ششصد و هفتاد و سه  
با امتیازنامه پادشاه



تبرستان  
[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)



از مسافرانی که در دورهٔ صفویه با ایران آمده‌اند، تاورنیه و شاردن فرانسوی و سرادران شرلی انگلیسی، با اندازه‌ای مشهور شده‌اند که آثار سایر مسافران در پشت پردهٔ آثار آنان قرار گرفته. در کتب خارجی مربوط به دوران صفوی، اولین فصول کتبی که راجع به آنان نوشته شده است، همیشه تکلم آنها مذکور می‌باشد.

علت اشتهار نوشته‌های این مسافران از این جهت نیز هست که اغلب نویسندگان خارجی مانند منتسکیو یا ولتر، که خواسته‌اند از ایران بحثی کنند، همیشه آثار آنان را در نظر داشته و اطلاعات مربوط به ایران را از این منابع کسب کرده‌اند، به‌ویژه آثار دیگران یا ناشناس باقی مانده و با شهرت سزاوار خویش را نیافته است.

در دورانی که کتابشناسی زیاد معمول نبوده و اشخاص بگلیهٔ کتب منتشر در یک موضوع آشنائی پیدا نمی‌کردند، این امر بسیار طبیعی می‌شود و بالنتیجه کتاب‌هایی که در سرزبانهاست بیشتر مورد مراجعه و یا استفاده قرار می‌گیرد.

بهرحال، مسافرت نامهٔ تاورنیه بسیار مشهور است، و چون

بفارسی ترجمه شده، اغلب بآن کتاب آشنائی دارند. تاورنیه  
قبل از شاردن بایران مسافرت کرد او نخستین بار بسال ۱۶۲۲  
میلادی ( ۱۰۴۲ هـ. ق. ) بایران آمد و پس از آن پنج بار  
دیگر باین کشور سفر کرد و پس از بازگشت قطعه‌ای خود بفرانسه  
در سال ۱۶۶۸ ( ۱۰۷۹ هـ. ق. ) بانتشار یادداشت های خود  
همت گماشت.

این یادداشتهای فصیح و دقیق، مورد توجه بسیار قرار گرفت  
و چون مردم باختر ولع زیادی باشنائی اوضاع خساورزمین  
داشتند، مکرر بچاپ رسید و بعدها بزبان انگلیسی ترجمه شد و  
خوانندگان بیشتری یافت.

در مسافرت سال ۱۶۶۴ میلادی ( ۱۰۷۵ هـ. ق. )، یعنی  
آخرین مسافرت تاورنیه بایران، در بین همراهان او شخصی  
بنام دولیه دلند، از اهل واندم فرانسه، بوده است که او نیز  
سفرنامه‌ای کوتاه، ولی بسیار جالب و خواندنی، از خود  
بهادگار گذاشته.

این سفرنامه، بگفته نویسنده، آن، نخستین کتاب مصوری است  
که در باره ایران در سرزمین فرانسه بچاپ رسیده است و چون

در آن زمان کوشش شده است تصاویر آن دقیق و ظریف به چاپ  
برسد، هر سودمند بودن کتاب بسیار افزوده است.

نثر اصل کتاب بزبان فرانسوی سیمصد سال قبل است و از  
این جهت نیز جلب توجه میکند و بوسیله آن میتوان به تحویل  
این زبان آشنا شد.

چون این سفر نامه بسیار کمیاب است و مکرر دیده شد که  
محققان جویای آن میباشند، انجمن دوستداران کتاب مفید  
دید که متن اصلی و ترجمه آن را یکجا به چاپ رساند و تقدیم  
دوستداران کتاب و فرهنگ ایران زمین بنماید.

انجمن دوستداران کتاب



تبرستان  
[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)





## خطاب به مردمان شریف و ددسنگار

آقایان شگی ندارید که میتوانستم فرد میترز شایسته ای بیابم  
و شرح این عجایب را باو تقدیم دارم و او برای خوشآیند من ،  
اجازه میداد ، نامش نگهبان اثر من باشد . ولی میدانید ، بیان  
تمجید و اظهار مدح و ستایش ، مطبوع و آسان نیست  
و ضمناً " تصور میکنم خود را بخطر تقدیم یک هدیه"  
ناقابل می انداختم ، زیرا تقدیم کتاب

روز بروز مصدع و ناراحت کننده تر میشود و بهترین دلیل  
 اساساً "از آن صرف نظر کردم . با اینحال چون میترسم اثری  
 انتشار یابد و حمایتی از جانبی بر آن تاه مین نشود ، بمن اجازه  
 بدهید ، این کتاب از حمایت شما برخوردار گردد . چه امکان  
 ندارد به آسانی مردمی مشهورتر و اطمینان بخش تر از شما  
 بدست آورم .

با آنکه تمایل عادی سیاحان بر این است که همه را از آنچه  
 در جهان دیده اند آگاه سازند ، تقدیم این کتاب را شش سال  
 است بتاءخیر انداخته ام . همان تمایل اکنون مرا بر آن مینماید  
 که بشما زحمت دهم تا آنچه را که دیگر نمیتوانم بدون احساس  
 اندوه بر لب آورم ، در این کتاب بخوانید .

قبل از اینکه مطلب دیگری بگویم ، تصور نکنید  
 زیباییهای ایران را که میخواهم شرح دهم

فشنگترین چیزها باشد، من آنها را بدین نحو بشما عرضه نمیکنم، بلکه فقط بهمنوان جالبترین موضوع که در سال هزاروشصتدوشت و چهار دیده ام بیان میدارم. در آن سال با آقای تاورنیه، سیاح مشهور، از کشور ایران میگذشتم، مصاحبت او بمن یاری کرد تا چیزهایی بیآموزم و مشاهده کنم. شرح آنها نه به علت اهمیتشان، بلکه بیشتر بعلت دوری و کم شناخته شدن آنها ممکن است مورد پسند قرار گیرد.

نقاشی هایی از آن سرزمین تهیه کرده بودم که در نظر بسیاری جالب آمد و آقای تاورنیه نیز صحت آنها را تأیید کرد، زیرا وی بمناسبت آشنائی معتدی که با این کشور دارد میتواند در باره آنها قضاوت کند. حکاکی آنها را هم بدست کسی سپردم که حاصل کارش هدیه ناقابلی برای شما خواهد بود. این تصاویر چون از روی طبیعت کشیده شده اشیاء را خوب



نشان میدهد و باید قدر آنها را بدانید، خاصه آنکه تا آنجا که من میدانم این نقش‌ها نخستین تصاویری است که تاکنون بشما تقدیم شده است.

برای اینکه بهتر بتوانم خواننده خود را در این سفر هدایت کنم نقشه‌ای باین کتاب افزوده‌ام، یا بهتر بگویم، این نقشه مسیری است که باندازه کافی موقع هر محل، مخصوصاً "آنا تولی و ایران را تعیین می‌کند. اگر من درستی این نقشه را تضمین کنم گستاخی خواهد بود خاصه آنکه چیره‌دستان بسیاری هنوز نتوانسته‌اند در تهیه چنین نقشه‌ای توفیق حاصل کنند.

مطالب این کتاب تا حدی که برای من امکان داشته، آنچه را که تصاویر شما نشان میدهد، بیان خواهد کرد و چون سر و کار من با مردم بزرگواری است تصور میکنم این سبک بیان آزاد صیقل نیافته مسافری را که ادما نمیکند بکوشهای تازه‌ای دست

زده است خواهید بخشید. او خوشتر دارد کلمه بهندوستان باز گردد تا اینکه سخنی هموار و ادیبانه بنویسد.

اگر من در اینجا برای شما جز آنچه مسافران سابق گفته‌اند نقل نمیکنم، یکسان بودن مطالب به اثبات بیشتر صحت و درستی گزارشهای سفر ما یاری خواهد کرد و اگر شما در آن اختلافی مییابید بشما اطمینان میدهم که همه همین‌طور بنظر من آمده است، و شما میتوانید آنچه را خوش آیندتر مییابید باور کنید، مگر آنکه بخواهید شخصا "بمحل بروید و از حقیقت آگاه شوید. با اینحال برای رضای خاطر خود و بخاطر من تمام این اختلافات میان گزارشهای مسافرت را ترسیم‌های یک موضوع بدانید که بهم شهادتی ندارند و از دیدهای مختلف نقاشی شده‌اند و از این جهت خود را قانع کنید که ما هر کدام کلمات خارجی را بشیوه خود مینویسیم و آداب و رسوم ملل را بر حسب آنکه

چگونه ارتباطی با زبان و روح ما دارد به انحاء مختلف قضاوت  
 میکنیم .

من در شرح این زیباییها اندکی به اختصار میکوشم تا چنانچه  
 مورد پسند واقع نشد ملال خاطر فراهم نیآورد و نیز من این کار  
 را بدان دلیل کرده ام که نمی توانستم تنها با آنچه دیده و  
 دریافته ام گزارش مبسوطی بپردازم ، مگر آنکه خود را در این  
 مخاطره بیندازم که ضمانت چیزهای بسیاری را که برای قطور  
 کردن کتابی بکار میبرند بگردن بگیرم و بالاخره من این گفتار  
 را جز برای توضیح تصاویر نیآورده ام و چنین می نمایسد که این  
 گفتار وافی به مقصود باشد .

میتوانستم روزنامهء کامل مسافرت خود را بشما تقدیم دارم ،  
 ولی بیم آن داشتم که قرائت آن ، همانقدر که این  
 مسافرت مرا آزار کرد ، شما را نیز کسل کند ، و شما

تیرستان

www.tirrestan.info

از شرح حال من از پاریس ، تا لیسون و از آنجا به ماریسیس گذار من با قایقی به لیگون که در آنجا من از قافله هلند برای رفتن به ازمیر استفاده کردم ، چندان رضایتی حاصل نکنید . محلی که اکنون میتوانیم باوجود دزدان دریائی بدون این وسیله با آنجا برویم . در آنجا یکی از مشهورترین شهرهای مشرق را بمناسبت بندرگاه خود که خیلی محل رفت و آمد است میبینیم . تمام فرنگیها یا اروپائیها بعلت آزادی مذهب و تجارت در آنجا گرد آمده اند و با چندین یونانی تمام خیابانی که در طول دریاست اشغال کرده اند . در این شهر عده ای از تجار جمع میشوند تا بقول معروف کاروانی برای رفتن بایران تشکیل دهند . آنان برای سوار شدن از اسب ، و برای حمل کالاهای خود ، از شتر استفاده میکنند . آنگاه رو براه مینهند و از میان آناتولی میگذرند و مانند قشونی هر روز

تبرستان

www.tabarestan.info

در میان مزارع خیمه و خرگاه میزنند .

کشوریکه سابقاً " بجهت شهرهای بزرگ و عالی خود آنقدر زیبا بود دیگر تقریباً " صحرائی بیش نیست . هنگام عبور از محلی که سارد بوده است اکنون یک دهکده خراب و بعضی از بقایای یک قصر و یک کلیسا ، چیز دیگری دیده نمیشود . پاکتل جایی که یونانیان در آن شن طلا روان کردند و بیش از آنچه سزاوار بود آنرا ستودند دیگر به ارزش رودخانه گبلن نیست و سپس آلاشار دیده میشود ، دهکده ای بزرگ بسبب ترکها که تصور میکنند فیلادلفی بوده ، سپس شما افیوم - کراسار را میبینید ، شهری بسیار قابل ملاحظه ، که بی گمان ، این نام را بسبب تریاک بسیاری که در آنجا بعمل میآید به آن داده اند ، در آنجا این ماده را افیون می خوانند ، من نتوانستم نام قدیمی آن شهر را بدانم چه ترکها همه چیز را فاسد و خراب کرده اند . سپس به

تبرستان

www.barestan.info

تکا شهر بزرگی که دست کمی از بیون ندارد و تقریباً " بهمان اندازه تجارتی است میرسید. آن شهر دوازده روز کامل از ازمیر دور است . کاروان در آنجا چند روز توقف میکند مسافران شراب خوب و شربت های خنک مینوشند . آنگاه کاروان از کشوری فوق العاده کوهستانی که جزء کاپادس و ارمنستان بوده است میگذرد . سپس بارزوم که تقریباً " چهار روز از دریای سیاه فاصله دارد میرسد . این شهر چون سرحد عثمانی است گمرکی بسیار سختگیر دارد . در فاصله ده روز از آنجا ایروان را میبینید . شهر کوچکی در سرحد ایران در محلی که ترکها و ایرانیها سابقاً " بسختی جنگیده اند . در این مکان آرامنه بسیار متوطن شده اند و گوئی سرزمین طبیعی آنان شده . در گذار به تبریز که در فاصله ده روز راه از آن شهر است ، از بخش کوچکی میگذرید که در آن هشت یا ده دهکده ارمنی نشین است

و مدت چهارصد سال است همیشه از نظر مذهب  
 مردم آن مطیع دربار پساپ بوده اند  
 کتاب مذهبیشان به زبان لاتین و تحت اللفظ برگردانده به  
 ارمنی است و روحانیون سن دومینیک که از میان خودشان  
 برخاسته اند ، بر آنان حکومت معنوی دارند . بعضی از آنان  
 گاهگاه برای فراگرفتن معلومات به رم میآیند . اینک بدون آن  
 که متوجه شویم بایران رسیدیم و میتوانیم شرح مسافرت خود را  
 آغاز کنیم .



تبرستان

[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

## زیبائیهای ایران و شرح شگفتیهای مهم آن

ایران اکنون ، یکی از بزرگترین امپراطوری های آسیا و جهانست . زیرا علاوه بر استانی که سابقاً " به نام پارس خوانده میشد و اسم آنرا بفارس تبدیل کرده اند و پایتخت آن همان پرسپلیس ( استخر ) مشهور بوده است ، هارت قدیم که اکنون بنام اراک خوانده میشود و سروان ، یا مدی سابق ، و گرجستان و قسمتی از ارمنستان و گیلان و مازندران که همان هیرکانی است و خراسان یا باکتریان و کرمان یا کارمانی و خوزستان ( شوش قدیم ) ، چند خطه دیگر را نیز دربرمیگیرد .



## زیبائیهای

تمام این استانها که اغلب سلطنت نشین بوده است و زیر فرمان یک تن اداره میشده کشوری تشکیل میدهد که ما آنرا امروز ایران میخوانیم .

وسعت ایران از درازا نزدیک به شصت فرسنگ و تقریبا "از هشتادمین درجه طول جغرافیائی از غرب بشرق گسترده است ، و در پهنا از شمال بجنوب شامل چهارصد فرسنگ بین چهل و دو درجه و بیست و هفت درجه و نیم عرض جغرافیائی است . ایران از طرف مغرب محدود است بسرمین های سلطان عثمانی و عربستان ، از جنوب به خلیج فارس از شرق به امپراطوری مغول و کشور ازبکها و از شمال به بحرخزر .

آب و هوای کشور بر حسب نقاط مختلف است . آنچه بالای اصفهان است تا اندازه ای شبیه باروپای ما و دارای همان فصول است ، اما قسمت جنوبی آن زمستان ندارد ، مخصوصا " پس از شیراز که در آنجا گرما دائمی و زیاد است . هوای کشور ایران بغیر از ایالت گیلان که مجاور دریای خزر میباشد همه جا خوب و خشک است . در گیلان زیادی رودخانه ، برای بازرگانان موجود

ناخوشیهای بسیار و خطرناک میشود ، بازگانانیکه مجبورند بمنظور تجارت ابریشم که در آن خطه جمع آوری میشود در آنجا گرد آیند .

سواحل خلیج فارس بی نهایت گرم است مخصوصاً " بندر که در آنجا بیگانگان از پانزدهم مه تا ماه سپتامبر جرات اقامت ندارند . باقی کشور یا لاقط قسمتی که مسافران ما می شناسند ، بسیار سالمست و در آن نقاط ناراحتیهایی که برای ما بعلت رطوبت ایجاد میشود ، احساس نمیکنند .

ایران در چند موضع از رشته جبال توروس قطع شده و دارای جلگه های بزرگی است که بسیاری از آنها شوره زار است و باین علت در این کشور آبها تقریباً " همه جا اندکی طعم نمک دارد . شوری طعم آبها در ایالات جنوبی خیلی زیاد میشود و لازم است به آب انبار متوسل شد . در این قسمت کشور عده آب انبارها زیاد است ، و خیلی خوب ساخته شده است .

در ناحیه دریای خزر رودخانه فراوان است . ولی در نقاط دیگر شماره رودخانه و مقدار آب آنها کم است . چه ، مملکت

## زیبائیهای

بخودی خود خشک می‌باشد و در اغلب مواقع سال باران ندارد . مردم برای زراعت اجباراً " مجاری بسیاری ایجاد میکنند . این مجاری را ، با مهارت بسیار تا بنقاط دور دست ، میکشند . کشور ایران چندان پرجمعیت نیست . بالطبع بجز نزدیک شهرها و قصبات زراعت نمیشود ، و باستانهای ایالات مجاور دریای خزر جنگل کم دارد ، بهمین جهت متره م مجبورند برای آتش از علف خشک استفاده کنند . در دهکده‌ها مخلوطی از سرکین حیوانات و خاک را در آفتاب خشک میکنند و مانند ذغال تورب بکار میبرند .

محصولات ایران عبارتست از گندم ، جو ، و برنج با اندازه‌های که برای کشور لازمست ، انار ، خربزه و انگوری که بسیار عالی است و تمام سال میماند . در حوالی خلیج فارس پرتقال و لیمو و خرمای اعلی یافت میشود . زردآلو و گیلابی و طوب بمقدار زیاد وجود دارد . قدام بنا میگفتند که نوع این میوه هادر آن کشور بهتر است ولی سب و گلابی آنها هم چندان تعریفی ندارد . در ایران اسب های بسیار عالی فراوان است و از آنها خوب

استفاده میکنند. اسبها را اخته نمیکنند و برای حمل و نقل، شتر و قاطر و الاغ بکار میبرند. آرابه و گاری در آنجا نیست، با این حال بارکش‌های کوچک چهار چرخه دارند و گاوهائی بسیار کوچک، که قوز بزرگی به پشت دارند، آنها را میکشند. این بارکشها برای رفتن از دهی بده دیگر بکار میروند. از حیوانات خارق‌العاده که بومی کشور باشد، باستانی پلنگ و غزال که هر دو تند میدوند، چیزی ندیدم. پلنگ تندروتر است، چه گوزن را در شکار میگیرد.

ایرانیان خوش اندام، قدری گندم‌گون و دراسب سواری و تیراندازی چالاک و در کار بافتن پارچه‌های ابریشمین و پنبه‌ای و فرش چیره دست، و در اخلاق و رفتار شبیه با ایتالیاییها هستند. نجبا بشعر میپردازند و مخصوصاً در علوم و فلسفه و ریاضیات کنجگاو میباشند و برای این دو مدرسی دارند. زنها بسیار زیبا هستند اما خیلی در قید و بندند و هنگامیکه برای رفتن بحمام خارج میشوند چادری سفید که سراپای آنها را پوشانده، آنانرا مستور میدارد.

## زیبائیهای

لباس مردان و زنان بسیار زیبا ، با پارچه های خیلی قشنگ و بسیار ظریف و رنگارنگ است . لباسها از پنبه ، لطیف یا ابریشم ساده ، یا مخمل و با زروسیم است و با زحمت و دقت بسیار بسافته شده است . مردان نیم تنه ای از ماهوت میپوشند که پارچه آن از اروپا میآید و اغلب دور آنرا پوست سمور یا پوست گوسفند میدوزند . پوست گوسفند ایران خاکستری رنگ بسیار مجعد و بی اندازه لطیف است . عمامه های آنها خیلی از آن ترکها بزرگتر است و همه رنگارنگ میباشد . کلاهی از پوست گوسفند نیز بسر میکنند ، که پشم آن مانند کیسو حلقه حلقه و سیاه است . ابره آن از پوست بره ، خاکستری مجعد و خیلی ظریف میباشد . این کلاه بنظر بسیاری مطبوع میآید . لباس زیر آنها از پنبه یا ابریشم الوان است .

زنها تا میتوانند جواهر بخود می آویزند . حلقه ای بیکی از منخرین دارند و دور چشمان خود را سیاه میکنند . زیرجامه ای بسیار پر قیمت به تن میکنند که تا قوزک پای آنها میآید و از سر

زانو با تورهای پربها تزئین شده و بشکل پیچ درآمدہ است .  
 تصاویری کہ در این کتاب آمدہ است بخوبی لباس مردان و زنان  
 آنان را نمایان میسازد .

مذہب مردم این کشور تشیع است ( پیچروان حضرت  
 امیرالمومنین ) کہ از نظر ترکها مطرود میباشد ، چه آنها پیرو  
 عثمان هستند و باین دلیل از ایرانیان نفرت دارند .

زبان مملکت خاصی خودش است . ولی زبان دربار تقریبا  
 ترکی است و حتی تمام بزرگان کشور آنرا میدانند .

رسم قضاوت در آنجا مختصر ، سخت و همگانی است . بین  
 عیسویان و مسلمانان فرقی نیست ، یا لاقبل در زمانی کہ  
 شاه عباس ثانی میزیسته ، اینگونه بوده است . امنیت راه ها ، برای  
 مسافران حیرت انگیز میباشد . در جاده های بزرگ ماء مورینی کہ  
 بنام راهدار هستند مجبورند برای امنیت راهها دقت کافی  
 مبذول دارند .

پول ایرانیان از سیم یا مس است چه ضرب طلا نمیکنند .  
 چهار قسم پول نقره موجود است . پنجشاهی بارزش بیست و دو

## زیبائیهای

سل و شش دنیه . عباسی معادل هیجده سل . محمودی معادل نه سل ، و شاهی معادل چهار سل و شش دنیه . پول مس قاز بیکی است که تقریباً " دولیمار ارزش ندارد و نیم قاز بیکی . تمام این سکه ها با حروف ایرانی علامت گذارده شده . پنجاه عباسی یک تومان نامیده میشود .

پول نقره تقریباً " به ارزش پیاسترهای سوئلی میباشد که در این کشور مانند دوکای طلا بخود میآویزند . ولی آنرا بیشتر بصورت کالا بکار میبرند نه بصورت پول ، چه اغلب به هندوستان حمل میشود .

همه چیز در این کشور بوزن فروخته میشود . اشیاء کوچک به درهم و اشیاء بزرگ به من ، یا به اجزاء آن وزن میشود . دو نوع من وجود دارد . من شاه ، معادل دوازده لیور و من تهریز ، که معادل شش لیور است ، و در اغلب نقاط کشور معمول میباشد .

مشاغل کشور و یا افتخارات آن موروثی نیست . ولی سلطنت کشور موروثی است و شهریاری که آنرا اداره میکند دارای اختیاری چنان مطلق است که تمام رعایای او از بزرگ و کوچک در جلوی

او بخاک می‌افتند و او را خدائی برای خود می‌شمرند .  
 پس از این شرح عمومی حالابه‌عجایب  
 خاصّ نقاطی که تا بحال بیشتر دایره شده است بپردازیم .  
 نخستین و قابل ملاحظه‌ترین شهری که پهنای عبور از ازمیر  
 یا قسطنطنیه دیده میشود توریس یا تبریز ، بموجب تلفظ ترکی  
 آن ، میباشد . گمان می‌رود این شهر همان اکباتان قدیم ،  
 پایتخت امپراطوری مدها ، باشد . تبریز ، در شمال ایران و در  
 فاصله ده روز راه دریای خزر قرار گرفته ، شهر تبریز بزرگ است  
 ولی بر از خرابه‌های قدیمیترین اینیه خود میباشد . مخصوصاً  
 مساجد آن ، سه یا چهار مسجد تبریز عظمت بسیار دارد . تمام  
 این خرابیها بعلت جنگ با ترکها بوقوع پیوسته است . چند  
 سالی است که خرابیها مرمت شده ، مخصوصاً " بازارهای تبریز .  
 که عبارت از کوچه‌های مسقف با آجر است بسیار خوب ساخته  
 شده و عدّه آنها زیاد است . دکانهای بازرگانان در آنجا واقع  
 است .

از آن رو که تبریز منزلگاه بازرگانان ترک و مسکوی و



## زیبائیهای

هندوستان است ، برای هر نوع معامله مخصوصاً " تجارت ابریشم ،  
 باین شهر روی میآورند ، تبریز بسیار پر جمعیت و بسیار ثروتمند  
 و صاحب تمام وسائلی است که ثروت فراهم میآورد . رودخانه ای  
 که از آنجا میگذرد چندان بزرگ نیست ، ولی مسیله گنه اغلب  
 اوقات خشک است از آن عبور میکند و وقتی سیلاب بر میخیزد ،  
 زیانهای بزرگ وارد میسازد . میگویند تبریز سابق چشمه سارهای  
 بسیار داشته ولی باید مسیر آنها از بین رفته باشد ، چه شهر  
 چندین بار خراب شده است و اینک چندان آبی ندارد .

تبریز ، عده زیادی کاروانسرا دارد که محل سکونت  
 بیگانگان است . این بناها که بشکل صومعه ساخته شده  
 مهمانراست . بعضی از این مهمانراها دارای دو طبقه و اطاق  
 است و همه کس در آنجا بخوبی پذیرائی میشود و گرایتمای  
 بدربان میدهد و در محل امنی بسر میبرد ، ولی باید ائانه لازم  
 را همراه داشته باشد ، چه در آن کاروانسراها هیچگونه ائانه ای  
 وجود ندارد .

بین عده زیادی مساجد که در تبریز است یکی از آنها که در

انتهای شهر و بطرف جنوب قرار دارد بجای مانده ، این مسجد بایستی ساختمان ترکها باشد . ایرانیان بدین لحاظ آنرا مطرود میدانند و بمرمت آن نمی پردازند و این البته بسیار مایهء تأسف است ، چه این بنا عالی است و دو گنبد بزرگ بر فراز آن قرار دارد . در جلوی آن در هر طرف یک منار با برجی بسیار بلند و باریک مانند ستونی بریاست ، نمای بنا تمام از کاشی های رنگارنگ پوشیده شده است و درون آن با نقاشیهائی بسبک عرب و هزاران عدد عربی که با طلا و لاجورد نقش شده ، تزئین یافته است . بجای شیشه ، به چند پنجره ، قطعات بزرگی از مرمر سفید موجود است و شفاف گذارده اند . در هر یک از برجهای نمای ساختمان ، پلکانی بسیار راحت تعبیه شده که تا بالای بنا ادامه دارد .

از آنچه برجای مانده ، و از نوشته های قدما ، چنین برمی آید که تبریز بسیار بزرگ و بسیار پرشکوه و عالی بوده ، اما چون در این شهر مانند تمام ایران ساختمانها را با خشت ، که در آفتاب خشک میشود ، می سازند ،

## زیبائیهای

از کم دوام بودن آنها نباید تعجب کرد . علاوه بر این ایرانیان بیشتر دوست دارند چیز تازه ای بسازند تا اینکه بمرمت ابنیه کهنه پردازند .

در یک فرسنگی شهر ، سمت شمال غربی میان گشتزارها ، برج بزرگ نیمه خرابی از آجر دیده میشود ، ولسی هنوز بسیار بلند است و اندازه دور آن تقریبا " به پنجاه گام میرسد . خرابه ها و بقایای دیوارهای بلند که از گاه و گل ساخته شده گواه آنست که در آنجا کاخ بزرگی بر افراشته بودند که این برج پاسگاه آن بوده است .

گذشته از آن ، در ربع فرسنگی آن سوی شهر ، ویرانه های کاخ کهنی هست که در دامنه کوهی ساخته شده .

کاپوسن های فرانسه در تبریز صومعه کوچکی دارند و سه روحانی را نگهداری میکنند و این سه تن در تسلی و آرامش بخشیدن مسافران اروپائی کوشا هستند ، و من هیچگاه دینی را که در این باره از آنها بگردن دارم ، فراموش نمیکنم . بسبب تجارت عمده ابریشم ، که از

محصولات گیـلان است ، و کالاهای دیگر که به تبریز میرسد ، گروه بسیاری از ارامنه باین شهر روی آورده اند . ارمینها به این شهر خو گرفته اند و در آنجا باسایش خاطر زندگی میکنند . والی این ایالت کرد تبریز اقامت دارد . از زمانی که در شیراز دیگر والی نیست ، والی تبریز باید از بزرگترین والیان ایران باشد . علاوه بر حاکم ، وزیر یا نایب - الحکومه‌ای بسیار مقتدر و ثروتمند نیز هست . آنکس که در زمان من آنجا بود کاپوسن ها را بسیار دوست میداشت و از آنها حمایت میکرد ، دانشمند بود و مخصوصاً " در حساب تسلط داشت .

کسی که کاری جز گردش نداشته باشد اگر دو سه روز بسوی شرق شهر براند میتواند شهر اردبیل را ببیند . این شهر بسبب آنکه آرامگاه پادشاهان ایران در آنست شهرت بسیار یافته . چنانچه این مسافر ده یا دوازده روز از جانب شمال بسوی فاصله بین دریای سیاه و بحر خزر ، طی طریق نماید ، میتواند از تفلیس پایتخت گرجستان ، که اکنون در تصرف ایران است ،

## زیبائیهای

دیدار مسرت بخشی کند . مردم تفلیس همه مسیحی و از فرقه‌ای نیمه یونانی و نیمه ارمنی هستند . کاپوسن های ایتالبائی در آن شهر صومعه ای دارند . زنان گرجستان فوق العاده زیبا میباشند و بیشتر زنان شاه ایران از این خطه اند . حتی ، دخترانی را که گرجیان تنگدست اغلب از فرط فقر و نیاز ، در اصفهان ببردگی میفروشدند ، ممنوع است از قلمرو پادشاهی بیرون برند . اکنون که بدینجا رسیدید اگر یازده روز بجانب شمال شرق برانید در نزدیکی دریای خزر شهر شماخی را میبینید که در دل کوهها جای گرفته است . تصور میکنم از این شهر که زلزله‌های شش سال پیش ، آنرا سخت لرزاند ، نیمه خرابهای بیش نمانده . دربند را نیز دیدار کنید . دیگر از این طرف آنچه دیدنی است و بایرانیان تعلق دارد دیده آید . اما من چون در تمام قسمتها نبوده ام نمیتوانم راه نمای شما باشم . اگر مایل باشید راه خود را بجانب جنوب برگردانیم ، زیرا من در آن سامان از آداب و رسوم مردم آگاهم و شگفتی های آنرا بیشتر میشناسم .

قبلاً" بگویم که باید اغلب هنگام شب راه پیمود. و این نه تنها بسبب گرماست، که در تابستان غیرقابل تحمل است، بلکه برای اینکه بتوان در منزلگاه براحتی لوازم مورد احتیاج خود را بدست آورد. غروب یا هنگام شب، دهاتی‌های قصبات نزدیک، که این لوازم را فراهم میسازند، بخانه خود باز میگردند. هر روز باید یکسره، ده یا دوازده ساعت راه پیمود. کاروانسراها طوری قرار دارد که از تبریز تا بندرعباس، معمولاً "دو کاروانسرا در هر روز، دیده میشود. یکی گرمگاه و دیگری در پایان روز. ولی همه آنها خوب و مجهز نیست و کاروانسراهائی که وضع آنها بسیار بد است فراوان میباشد. پس از هفت روز راه از تبریز، نخستین شهری که دیده میشود زنجان است. زنجان، پیش از این شهری بزرگ بوده، ولی اکنون نیمه ویران است. در هفت یا هشت فرسنگی آن سلطانیه در دامنه کوه بلندی قرار دارد، سابقاً "این شهر بسبب مساجد پرشکوه خود یکی از زیباترین شهرهای ایران بوده ولی اکنون از رونق افتاده و خالی از سکنه است. بعد از آن هبر

## زیباییهای

شهر کوچک دیگری، که بجنگی شبیه است، مشاهده میگردد. بیدادگریهای امیر تیمور چهره این سرزمین را، که روزگاری بسیار زیباتر از امروز بوده، بکلی، دگرگون کرده است. از جاده بزرگ اصفهان مقدار دو روز راه بجانب شرق برگردیم، تا از شهر قزوین که میگویند در قدیم آراسیا نام داشته است، دیدن کنیم. قزوین یکی از شهرهای عمده کشور است. در انتهای جلگه‌ای عظیم، و در یکربع فرسنگی کوهی قرار دارد و شهر نسبتاً بزرگی است، اما امروز نسبت بزمانی که مقرر سلاطین ایران بوده بسیار تنزل کرده است. کاخها و باغهای پادشاهان هنوز بیرون شهر است. بازارهای شهر بزرگ میباشد. ولی ابداء " زیبا نیست، میدان آن بشکل مربع مستطیل و بسیار وسیع است ولی عماراتی که خواسته اند در اطراف آن بسازند ناقص مانده است. زمین اطراف آن، شن زار و بسیار گرم است و مقداری پسته تولید میکند. عدّه زیادی ارامنه در آنجا سکنی دارند.

پس از قزوین به ساوه میرسیم. این شهر از جهت تجارت

پوست بتره ، پوستی بسیار زیبا ، نسبته " شایان توجه است جلگه ای که این شهر در آن واقع است بسیار حاصلخیز میباشد . از آنجا رهسپار قم میشویم . قم یکی از بزرگترین شهرهای کشور بشمار میآید . این شهر نیز در جلگه و در کنار رودخانه کوچکی واقع است . سفالگری در آنجا به وجهی نیکو است و کوزه هائی که در آنجا میسازند بسیار مرغوب است و برای خنک کردن آب بکار میرود . در این شهر مسجد و مقبره فاطمه ، زوجه مرتضی علی ، پیشوای بزرگ نامی کشور ( بشرط آنکه بتوان در آن داخل شد ) دیدنی است ، زنها بسیار با آنجا معتقدند . در فاصله دو روز این شهر ، کاشان واقع است که شهر بزرگ و پر جمعیت و دارای همه ضروریات زندگی مخصوصا " شراب خوب است . این نکته شایان توجه است ، از ایروان سرحد ایران تا شیراز ، کمبودی از حیث شراب نیست و نوع اعلای آن یافت میشود ، چه تقریبا " در همه جا آرامنه مقیمند و برای خود و مسافران شراب تهیه میکنند . بازارهای کاشان بزرگ و زیباست ، در آنجا ظروف مسین بسیار ساخته میشود و در سرتاسر کشور



## زیبائیهای

بفروش میرسد . روی بسیار کم است . درکاشان سکه میزنند و بطرز حیرت انگیزی روی انواع پارچه های ابریشمی کار میکنند . شاه عباس ، شاهنشاه ایران ، در مدخل شهر قصر و باغهای شاهی و بنای سلطنتی ، و در نزدیکی شهر ، برای مسافران ، کاروانسرائی عالی بر پا ساخته است . این کاروانسرا دارای دو طبقه و ۱۲۰ اتاق بزرگ با سقف خوب است و آب انبار بزرگی در وسط آنست . اما تمام اینها چون نگاهداری نمیشود رو بخرابی است .

شهر کاشان در جلگه ای شن زار ، با تابستانی بسیار گرم ، قرار دارد . اگر شما بخواهید مازندران و سایر شهرهایی که در کرانه دریای خزر قرار دارد ببینید ، باید از کنار بیسابانی شوره زار بگذرید . اما من در این مسافرت شما را باین خطه نمیبرم . کسانیکه همه ایران را دیده اند این خدمت رازمانی انجام خواهند داد . پس سه روز دیگر راه بیپیمائییم تا به اصفهان پایتخت این امپراطوری برسیم . از مسافتی دور آن شهر را خواهید دید و بنظر شما تقریبا " بهمین نحو خواهد آمد که

من منظره آنرا بشما تقدیم میدارم .

مقدار زیادی باغ در داخل و اطراف ، شهر را بجنگی شبیه ساخته که با خانه ها و مساجدی که گنبد ها و مناره هایشان منظره بسیار زیبایی دارد ، بهم آمیخته است . کوههایی که در اطراف جلفا ، و دو یا سه فرسنگ دورتر از آن ، قرار دارد بسیار بلند است . برجهایی که اینجا و آنجا در صحاری دیده میشود ، کبوتر خانهایی است که پر از کبوتر است ، کود اینها برای کشت خربزه ، بسیار گران بفروش میرسد . کبوتر خانهایی که از خشت خام ساخته شده زیباست و از برجهای کوچکی تزئین یافته . جلگه ای که اصفهان در آن واقع است بسیار صاف و مشروب از مقداری آب است که از گودالهایی عمیق میگذرد . خاک آن بسیار عالی است . آنچه اقامت در این شهر را ، که مانند دیگر نقاط از سنگ فرش راه ها و کوچه ها خبری ندارد ، بسیار ناراحت میسازد گرد و خاک تابستان و گل و لای زمستان است .

اسپهان که ترکها آنرا سپاهان و ایرانیها اصفهون تلفظ میکنند با جلفا ، که شهر ارامنه میباشد ، و آنطرف

## زیباییهای

رودخانه قرار دارد ، بزرگی پاریس است . میگویند این شهر همان هکاتونپلیس قدماست . دیوارهایی که آنرا احاطه کرده از چینه درشت ساخته شده . خندق آن عمیق است ، اما تمام استحکامات آن ناچیز میباشد . هوای این شهر بسیار خوب و آنقدر خشک است که تقریبا " مردم ، آب بینی پاک نمیکنند و آب دهان بیرون نمی افکنند . دو ماه زمستان شدید دارد و برف ناراحت کننده است . در زمستان باندازه کافی یخ میگیرند تا تمام سال آب سرد بتوان نوشید . وقتی ساعت نه گذشت و آفتاب ظاهر شد ، سرمای زمستان احساس نمیشود ، چه آفتاب آنقدر حرارت دارد که سرما را از بین ببرد و برف ها را آب کند . همه ، این احتیاط را بجا میآورند که برف را از بام خانه ها برویند تا سقف ها فرو نریزد .

خانه های اصفهان از خشت خام ساخته شده . خاکی که از پی کنی خانه در میآورند و با آب مخلوط میکنند ، برای ساختن خشت و ملاط آن بکار میرود . خانه ها عموما " بیش از دو طبقه ندارد خارج آنها بسیار زشت است و درجه بگوچه بسیار کم

دارد. ولی در داخل، سقف آنها زیبا و سفید است و خانه‌ها توانگران نقاشی شده و مذهب بسبک عرب میباشد. بامها صاف و مسطح است. تابستان روی بام، دره‌های خنک می‌خوابند. اغلب خانه‌ها قسمتی محصور و باغ اختصاصی دارد. عمارات عمومی، مانند مساجد و قصر پادشاه و پلها و بازارها و کاروانسراها، با آجر پخته ساخته شده، و بنوسيله سنگ‌های خوب تراش، مستحکم شده است.

ساکنان این شهر بزرگ، بسیار و چند گروهند. در این شهر عده‌ای یهودی و گروهی هندی یا بانیان هستند و این گروه بواسطه نشانه‌ای از زعفران که روی پیشانی خود می‌گذارند، بخوبی شناخته میشوند. دیگر ساکنان از ملل مختلف آسیا میباشد. اما هر قدر که جمعیت اصفهان زیاد باشد بتقریب با جمعیت پاریس مساوی نمیشود.

مسیحیان این خطه، شهری جداگانه، بنام جلفا دارند که بعداً "وصف آنرا خواهیم دید. اروپائیه‌ها یعنی کاپوسن‌ها صومعه زیبائی دارند. مسکن اگوستن‌های پرتغالیها که هفتاد

## زیبائیهای

سال است آنجا ساکن میباشند ، بهتر است . کارم های ایتالیائی در آن شهر نیز بسیار براحتی بسر میبرند .

کمپانی هلند و کمپانی انگلستان هر یک تجارتخانه ای بسیار زیبا و پر وسعت دارند . ما فرانسویان در جلفا با آرامتیه منزل میکنیم و برای دیدار آنها از بهترین قسمتهای شهر میگذریم . کوچه ها بد منظره و تنگ و بسیار بد است . در کوچه ها چاههایی یافت میشود که تابستان روی آنها پوشیده شده ولی زمستان در آنها را باز میگذارند و از آنها بعنوان فاضلاب شهر استفاده میکنند و افتادن در آنها بسیار خطرناک است ، چه درست در سطح زمین قرار دارد .

مخصوصاً " در زمستان ، که این شهر کثیف ترین شهر دنیا است ، توانگران از کوچه ها سوار بر اسب میگذرند . در اصفهان عده زیادی بازار است که بسیار طولانی و دارای سقف های خوب میباشد و همیشه از جمعیت پر است . عالیترین بازارها دو طرف میدان است . بازاری که بنام قیصریه مینامند در طرف راست واقع است و در آن زیباترین کالاها بفروش میرسد .

میدان ، که طرح آن بصورت دورنمایی ، خیلی طبیعی ، در دسترس شما گذارده شده ، دارای مساحت زیاد و بشکل مربع مستطیل میباشد . طول آن تقریبا " ششصد و عرض آن چهارصد گام است ( قدم مردی که گردش کند ) . در این موضوع ، یعنی اختلاف اندازه ها ، خواهش میکنم بر من خرده نگیرید چون ممکن است با اندازه دیگران اختلاف داشته باشد ، ولی شاید آنها نتوانند وضع میدان را بهتر نشان دهند . از آنجا که این میدان سنگ فرش نیست در زمستان بسیار کثیف است ولی در تابستان پاکیزه است چه مخصوصا " وقتی شاه برای گردش با آنجا میآید ، آنرا از ترس گرد و خاک ، آبپاشی میکنند .

میدان ، همیشه مانند بازار مکاره است ، دو بار در هفته در آن اسب میفروشند و کاسبکاران هر روز دکه های متحرک برپا میدارند و پشت هم اندازان ، دواهای خود را با سخنان بی مایه خود ، بفروش میرسانند .

بناهای اطراف ، مشابه هم و دو طبقه قرینه سازی شده .

## زیبائیهای

بلندی آنها سی تا چهل قدم است و از آجر و جوب و سنگ تراش می‌باشد. نخستین آنها شبیه میدان سلطنتی پاریس است. خیابانی دارد که در گرداگرد آن واقع شده. در کنار این خیابان طاق‌ماهای زیبایی است و دکانهای بازرگانان آنرا مزین ساخته است. در طبقه بالای آنها اطاق‌هایی برای سکونت اشخاص تعبیه شده که سقف آنها مسطح است. در تمام دیوارهای اطراف این میدان حفره‌های کوچکی از گچ وصل شده که آنها را از چربی و فتیله پر میکنند و در روزهای جشن روشن می‌سازند. این چراغها اثر بسیار زیبایی دارد و تمام میدان را غرق در روشنائی میکند.

در اطراف میدان، نهر کوچکی بعرض دو یا سه پا، قرار دارد که مجرای آن از سنگ تراش مفروش است و بین این مجری و پی ساختمانها، درختان تنومند بسیار راست می‌باشد که برتر از خانه‌ها سر بر افراشته. این‌ها همان درختی است که ایرانیان چنار مینامند. برگهای این درخت بسیار زیباست ولی در زمستان میریزد. در وسط میدان دکلی برپاست که بر آن برای کسانی که

خوب میتوانند تیر و کمان بکشند جایزه ای میگذارند .  
 وقتی در این میدان وارد میشوید ، در طرف راست خود ،  
 درست در وسط یکی از اضلاع ، نمای مسجدی میبینید  
 که در ردیف سایر ساختمانها نیست بلکه قدری عقب تراست .  
 ناقوسی در بالای آن آویزان است که آنرا هنگام تسخیر جزیره  
 هرمز از آنجا آورده اند . این عمارت تالار بسیار عالی ای دارد  
 که در آن مردم قهوه مینوشند و قلیان میکشند . در انتهای دیگر  
 میدان ، درست مقابل و در قریبه ، بنای دیگری دیده میشود که  
 به مسجد زیبایی تعلق دارد . این مسجد قدری عقب نشسته و  
 کمی جداست .

در وسط طول این میدان ، در طرف مقابل مدخل قصر  
 سلطنتی است . و در جلو مسجدی بسیار عالی است ، که در  
 درگاه آن مانند یک منبر ، هفت یا هشت نفر خوش آواز صبح و  
 ظهر و عصر مدت یکساعت ، در مدح علی (حضرت علی) مطالبی  
 میگویند . در مدخل قصر پادشاه ، عمارت چهار طبقه بزرگی  
 است که سی گام از عمارات دیگر بلندتر است . طبقه



## زیباییهای

بالاتر مانند تالار بزرگی است که فقط با پرده بسته میشود . شاه برای دیدن بازیهای که در میدان انجام میگردد بانجا میآید . در دوطرف این عمارت ، سی چهل آراهه توپ بر پایه های خود استوار است . بعضی از آنها در خود کشور ریخته شده و بد ساخت است ، برخی دیگر که بهتر است ، از جزیره هرمز گرفته شده . در این عمارت ، بزرگ و بلند است و آستان آن محترم و هنگام ورود ، بدون پا گذاردن روی آن میگذرند . بهر حال بمن گفتند چنین کنم و حتی میگویند که اعیان هنگامیکه بخشی از طرف شاه دریافت داشتند آنرا میبوسند . این در را الله قاپو میگویند ( در خداوند ) چون مسجد کوچکی درون آنست هر کس میتواند به آن پناه برده و گناه او هر چه باشد او در محل مطمئنی قرار گرفته است . برخلاف تصور پادشاهان اروپا ، در آنجا پاسبان و نگهبان ندیدم ، فقط چند نفر در خارج میباشند که انتظار دستورهائی که از داخل داده میشود، میکشند . عدّه بسیار کمی داخل آن بنا میشوند . با اینحال همه میدانند که محوطه

کاخ باغ بزرگی است با ساختمانهای مجزا از دو طرف که تصور میکنم از آنها مخصوصاً "زیباترینشان که حرمسرا یعنی عمارت زنهاست، نمیتوان وصف صحیحی نمود. نام حرم به معنی عمارت زنهاست و عده این زنان باید پانصد نفر باشد. جز پادشاه و خواجه سرايان کسی وارد حرم نمیشود. دیوارهای آن چهل یا پنجاه گام بلندی دارد و اگر کسی یافت شود که از روی کنجاوی به زنها نگاه کند جانش در خطر است. آنچه از داخل و اندرون دیده ام نتوانست فکر صحیحی برای نقاشی آن بمن بدهد. لذا آنچه پس از میدان قرار داده ایم چیزی جز منظره ای از آن محل نیست. خواهش میکنم بهمان اکتفا کنید شاید کسی که اقبال بیشتری یا بخت بلندتری داشته باشد، نقاشی های زیباتری برای شما تهیه کند. شاه تمام مدتی که هوا چندان گرم نیست در اصفهان میگذراند، اما وقتی گرما شدت یافت به تفریح گاههای بیلاقی که درمازندران است میرود. با آنکه عده نسبتاً زیادی صاحب منصب در خدمت اوست دربار او مانند دربار شهریاران اروپا بنظر نمیرسد و بروی همه

## زیباییهای

باز نیست. اما هنگامیکه شاه در میان جمعیت ظاهر میشود مردان چابک و خوش اندام بنحوی باشکوه او را همراهی میکنند.

شاه بسیار ثروتمند و مالک قسمت اعظم قلمرو خود میباشد. زمینها را به رعایای خود، که اغلب مردمی بی چیز و بدبختند، اجاره میدهد. علاوه بر این شاه تجارت میکند و کسانی دارد که پول او را بکار میاندازند و از اینراه باوسود میرسانند. اثاث قصر او عبارتست از قالیهای زیبا، با عده بسیار ظروف طلا و نقره، و جواهراتیکه بازرگانان از اروپا یا هندوستان برای او میآورند و او خریداری میکند، زیرا در کشور خود او جز فیروزه و مروارید که از بحرین خلیج فارس صید میشود، جواهر دیگری بدست نمیآید. شاه علاوه بر اسبهای بسیار عالی کشور خود، عده زیادی اسب عربی دارد که یراق آنها چون از طلا و جواهرات زینت یافته، بسیار گرانبهاست. قدرت شاه بحدی مطلق است که بزرگترین اعیان بکوچکترین حکم او سر خود را از دست می دهد. سپاه او اغلب از سوار نظامیانی که تیر و تفنگ را با کمال مهارت

بکار می‌برند ، تشکیل شده است . بمن اطمینان دادند که صد هزار نفر سپاهی در حال صلح و جنگ حاضر هستند . حال از این تعداد ، آنچه را باور دارید ، قبول کنید .

پادشاهی که در سال ۱۶۶۵ حکومت می‌کرد ، شاه عباس نام داشت . سی و پنج ساله و بسیار خوش اندام بود . او بیگانگان را دوست میداشت و ارمنی های کشورش را مورد محبت قرار میداد . از آقای تاورینه شصت هزار اشرفی جواهر خرید و آنها را خیلی خوب خرید . بافتخار او و چند فرنگی دیگر جشنی برپا کرد ( تمام اروپائیها را در ایران بنام فرنگی میخوانند ) جشن از ساعت نه صبح شروع شد . غذاهائی که آوردند عبارت بود از برنج ، که آنها پلو مینامند ، و برنگهای گوناگون در بشقاب های بزرگ کشیده بودند و نیز مرغ پخته و خورش های دهاتی و تکه های گوسفند و مرغ که آنها بجای اینکه سرخ کرده باشند ، کباب کرده بودند . خلاصه آنچه مطبخیان تیره روز آنجا میتوانند تهیه کنند . اما در آن میهمانی شراب عالی شیراز خورده میشد که از بهترین شرابهایی

## زیبائیهای

دنیاست . خود پادشاه از آن بسیار میخورد .  
 اعلیحضرت با وجود منع شرع ، خود شراب فراوان مینوشید .  
 شاه نه تنها خود را بمیل خود ، از منع شرع می بخشاید بلکه  
 میتواند دیگران را نیز عفو نماید .

در حضور شاهی که همه از او بیمناک اند ، میهمانی بدجلس  
 عیش و نوش بسیار عادی تبدیل شد . رامشگران تا آنجا که  
 میتوانستند هنرنمایی کردند و از عهده نواختن نوعی نی ،  
 نسبتاً خوب برآمدند و ویولونهای یک سیمی آنها با آوازشان  
 که ناخوش آیند نیست ، همراهی میکرد . یک دسته رقصه که  
 در خدمت شاه هستند ، مانند مدت تنفسی که در تماشاخانه ها  
 میان دو پرده میدهند با رقص ، همه را سرگرم کردند . هفده  
 یا هجده تن از این رقصان آراسته و خوش قد و بالا دایرهای  
 میسازند و میرقصند . دست خود را بهم نمیدهند . ولی با  
 دستها و بدن خود حرکات بسیار میکنند . آواز آنها با صدای  
 ساز رامشگران تطبیق میکند و گامهای آنها با صدای طبل بزرگ  
 زشتی ، تنظیم میشود . این طبل را پیرزنی که کمی

دورتر نشسته با هستگی میزند . گرجی جوانی نیز در آنجا بود که چنگ را بد نمینواخت و یک ارمنی با ارگی که به پادشاه تقدیم شده بود سروصداراه انداخته بود . فرنگیهای ما ، خود را خوب نشان دادند مخصوصاً " شخصی بنام آقای سین و دیگری بنام آقای برنار که هر دو فرانسوی بودند ، یکی جواهرساز است و دیگری اسلحه ساز ، این دو در خدمت پادشاه بسر میبرند ، ولی برای اینکه از منظرهٔ این نمایش محروم نمانم و بتوانم شرح آنرا برای شما بدهم اتفاق افتاد که شخصی ارمنی خواست اپینت کوچکی که از هلند آورده بود بشاه تقدیم کند . ساز مورد پسند واقع شد و خوشبختانه پدر روحانی ، رفائیل کاپوسن فرانسوی ، که شاه او را بعنوان مترجم دعوت کرده بود ، از من سخن بمیان آورده و گفته بود فرنگی ای میشناسد که میتواند این ساز را بنوازد . بمحض گفتن این سخن ، شاه صوفی را برای پیدا کردن من میفرستد . بعنوان جملهٔ معترضه شما را متوجه خطای مضحک کسانی میکنم که شاه ایران را صوفی میخوانند ، در صورتیکه

## زیبائیهای

صوفی کسی است که کلاه خاصی بر سر میگذارد و کارش تنها دربارنی است و در انتظار انجام دادن دستوراتی است که از اندرون میرسد .

چون انتظار این افتخار را نداشتم از صبح بستاگر رفته بودم و نزدیک شب که بازگشتم فرستاده شاه را نزد اوگوستن هائی که در خانه آنها منزل داشتم ، دیدم . بدون آنکه بمن فرصتی بدهد که بخود بیایم ، مرا پشت خود بزین سوار کرد ، و بتاخت بقصر شاه برد . در آنجا دربارنی مرا از خیابانهای که درخت کاری شده بود گذراند و بدر عمارتی که جشن برپا بود رساند و در آنجا گذاشت . من مدت زیادی بانتظار گذراندنم ولی خوشحال بودم که در تمام این مدت ، از جامهای لبالبی که بفرنگیها تعارف میکردند برکنار بودم . اینت بالاخره آنها را بیاد ساز زن انداخت ، و برای آنکه بنزد شاه بروم بدنبال من آمدند .

اطاقی که میهمانی در آن برپا بود بسیار بزرگ و بسبک عرب نقاشی شده و به فرشهای زیبا آراسته بود . در انتهای آن

سه چهار نقاشی تصویر زن دیدم . زنها بسبک فرانسویها لباس دربرداشتند . آرامنه این تصاویر را از اروپا آورده بودند . برحسب دستور سه بار تعظیم نمودم و سپس در میان فرانسویها که از شاه دو گام فاصله داشتند ، مانند خیتاط ها روی زمین نشستم ، شاه پشت خود را بدیوار داده و مانند دیگران ، روی زمین نشسته بود . لباسش چندان فاخر نبود ، پای او برهنه بود و روی سر کلاهی مانند ایرانیان داشت . از همان گونه کلاهی که در بیلاقات این کشور بسر میگذارند . پدر روحانی رفائیل نزدیک او ، طرف دست چپ ، نشسته بود . شاه باو گفت بگویند که من کیستم . سپس دستور داد سازی که برای من آوردند بنوازم . بی درنگ اطاعت کردم و شروع بنواختن یا بهتر بگویم مخلوط کردن چند آهنگ شدم . با وجود آنکه اہنبت میزان نبود و من چیز حسایی نزدم با این حال شاه خوش آمد و گفت خوبست . اما چون میدانستم حقیقت غیر آنست و سروصدائی که میکردیم مانع آن بود که چیزی بشنوم خود را آماده میکردم که مضامینی بمناسبت شراب خواری



## زیبائیهای

بخوانم . همینکه پیشنهاد کردم شاه آنرا پذیرفت چون روزهایی را میگذراندیم که در آن خوردن گوشت مجاز است بمناسبت موقع ، چیزی بهتر از تصنیفی نیافتیم که میگوید : ای کودکان جشن سه شنبه ، جشن مستان نیکوکار است . شاه فوق العاده این تصنیف را پسندید و دستور داد ادامه داده شود . آنگاه رفقای من دسته دیگری تشکیل دادند و هنگامیکه من بوضع مضحکی مینواختم ، یکی از فرانسویان کلاهش را بصورت بوقی در آورد ، تا برونق ساز و آواز بیفزاید . این کار باعث سرور و شادمانی بی اندازه شد و از اینجا میتوان به ظرافت حسّ سامعه ایرانیان پی برد .

در این هنگام اغلب در جامه‌های میریختند ، و جامه‌های دیگران نیز پر بود . اما من که از صبح چیزی نخورده بودم ، بیم آن داشتم که شراب خود را ضایع سازم . از رفقا پرسیدم که شاید چیزی از شام خود نگاهداشته باشند . شامی که بدبختانه وقتی من سر رسیدم پایان یافته بود . آقای تاورنیه ، یک سیب و چند بادام بمن داد . و آقای سین یک تکه شیرینی

که بدون تعارف شروع بخوردن آن کردم و سپس مانند دیگران جام بجام زدم . باری شراب تقریبا " همه را رفیق کرده بود فرنگیها و شاه‌دور هم ، از یک جام طلا می‌نوشیدند . آقای برنار ساقی بود و از دیگران بیشتر بهره‌مند شد ، چه پادشاه دستور داد کیسه‌ای محتوی پنجاه تومان باو بدهند . این مبلغ تقریبا " برابر دو هزار و دویست و پنجاه لیور است . عده‌ای از بزرگان از زیر یک در بزرگ ، بما نگاه میکردند ، ولی جرات داخل شدن نداشتند و از آنکه شاه آنان به آنان آنقدر تکبر میفروخت و با ما خودمانی شده و اینطور رفتار میکرد برآشفته بودند . شاه به ملت ما دوستی فراوان ابراز داشت ، و وعده میداد که در قلمرو خود از آنان بخوبی حمایت کند .

باری پس از آنکه خوب خوردیم و رقصیدیم و زیاده نوشیدیم و خواندیم و دیوانگی کردیم ، ساعت به دو بعد از نیمه شب نزدیک میشد ، از شاه ، رخصت طلبیدیم . وی بما اجازه داد و ما خارج شدیم .

## زیبائیهای

هفت یا هشت روز بعد ( روز پنجشنبه مجاز بود ) میل بعیش و نوش دوباره در شاه ظاهر شد و چون چندین بار گفته بود که خوش دارد با فرنگیها شراب بنوشد ، نه با ایرانیانی که تحمل آنرا ندارند ، کس فرستاد تا آقایان سین و برنار را نزد او ببرند و آنها تمام روز تا جان در تن داشتند ، نوشیدند و خوردند و رقصیدند . سپس هنگام شب ، شاه بیاد اپینت و تصانیف ما افتاد و از این رو فرمان داد که من و یک فرانسوی دیگر را از صاحب منصبان او بنام " ماره " که نسبتاً خوب ویولون میزد ، احضار نمایند . کسان شاه بسزودی بدنبال ما آمدند و ما را به عمارت بسیار کوچکی از قصر سلطنتی ، کمی دورتر از عمارتی که بار نخست ما را به آنجا برده بودند ، هدایت نمودند . ما بیش از دو ساعت در این حیاط بسر بردیم . در این زمان بسیاری از اعیان مملکت را ، که شاه برای نوشیدن شراب احضار کرده بود ، دیدیم . اینان از حضور شاه مانند خوکهای مست خارج میشدند . همچنین ملاحظه کردیم که رئیس دلکان ، که مشاجره ای با دیگر مسخرگان داشت از شاه اجازه

خواست که از شغل خود کناره‌گیری کند و شاه این اجازه را با پاداش خوبی، باو داد .

بالاخره داخل شدیم و پس از سلام معمولی ما را مقابل شاه روی فرش نشانند . شاه بهمان وضع و در همان لباسی بود که در عیش و نوش گذشته دیده بودیم . ولی این بار سه تن از بزرگان کشور نزد او بودند . اہبنت را برای من آوردند ، و چون خیلی نامنظم شده بود ، آهنگ تحمّل ناپذیری از آن برمیخواست ولی برای من همانقدر کافی بود که شاه آنرا بپسندد . هنگامی که من ساز میزدم آقای سین ، که نزدیک ما هزار نوع جست و خیز میکرد ، پایش لغزید و شیشه ای را که در دست داشت شکست . شراب و تگّه های شیشه ، روی ساز ریخت و دیگرصدائی از آن برنخواست ، و این موجب شد که به ویولن آقای ماره و تصانیف خود توّسل جوئیم ، در کنار شاه یکی از اعیان مملکت که حرکات عجیب و غریبی از او سر میزد نشسته بود ، او مست لایعقل بود . آقای سین که ساقی مجلس بود ، جامی باو تعارف کرد و با اینکه شاه امر کرده بود که آنرا بنوشد او جام را

## زیباییهای

رد کرد . و باین جهت آقای برنار کلاه خود را برداشت و رفت آب بیآورد . این طریقه جدید آب آوردن آنها را خیلی خندانند . لذا بان شخص عالی مقام از طرفی شراب و از طرفی آب تعارف کردند ، و چون از نوشیدن ابا نمود شاه با آقای برنار گفت آب را روی سر او بریزد ، و برنار پس از انداختن عمامه او این کار را کرد . علاوه براین نمیدانم بچه علت شاه ، پای آن ایرانی را گرفت و آنقدر بسختی بطرف خود کشید که فریاد او بلند شد . شاه مج پیچ او را باز کرد و حتی جوراب او را بیرون آورد و در حالیکه پای او را در دست داشت چنان آنرا گاز گرفت که بیچاره بدبخت باز فریاد کشید . ما نمیدانستیم معنی این حرکت چیست ، ولی دنباله آن بما فهماند که این مفهومی جز تیره روزی ، برای آن مرد ندارد ، زیرا گذشته از کارهای ناپسندی که نموده بود حرکات غریب دیگر نیز از او سرزده بود و از این رو شاه او را از پیش خود دور ساخت و دستور داد که گوشهای او را ببرند . ولی وضع از این هم ناگوارتر شد ، چه فردای آن روز بما اطمینان دادند که او را بضرر چوب کشته‌اند .

با وجود قیافه شادی که ما در این گونه تفریحات نشان میدادیم ،  
 رفته رفته ، منزجر شدیم زیرا فکر میکردیم که این پادشاهان  
 بزندگی یک انسان به اندازه پادشاهان ما ارزش نمی نهند .  
 بهیچوجه در آن شب ما را مجبور بنوشیدن نکردند حتی غذای  
 بسیار بدی هم خوردیم . اما چیزی که ما را خوش نیامد ، این  
 بود که شاه و دو نفر از اعیان مدت دو ساعت ، با وعده های  
 گوناگون ، درخواست میکردند که آقای سین مسلمان شود حتی  
 برای اینکار یکنفر مترجم ونیزی که مردی مرتد بود آورده  
 بودند . ولی خدا را شکر که ما وحشت زده نشدیم و آقای سین  
 همچنان مانند یک مسیحی ثابت قدم به آنها پاسخ میداد .

شاه دستور داد از ما بپرسند که آیا فرانسوی حقیقی هستیم  
 یا تنها فرنگی هستیم ، چه آنها تمام اروپائی ها را فرنگی  
 میگویند . ولی خوب میدانند فرانسویان را از دیگران تمیز  
 دهند و آنان را گرامی بشمرند و همچنین برای تمام کالاهائی  
 که آنان میآورند قدری قائل شوند .

شاه از من سؤال کرد که آیا میل دارم در

## زیباییهای

خدمت او بمانم و این سؤال بدان سبب بود که در حضور او هرگاه که مایل باشد بنوشم و بخوانم . از افتخاری که نصیب من نمود بوسیله ای اظهار تشکر کردم و پاسخ دادم که مجبورم به مملکت خود بازگردم . در دفعه سابق نیز دستور داده بود همین درخواست از من بشود .

رقاصان و رامشگران کار خود را خوب انجام دادند و کمی قبل از اینکه ما خارج شویم ، شاه امر داد رقصان پای پوش خود را درآورند و پای برهنه برقصند ، تصور میکنم که این دستور عمداً " داده شد تا قطعه های شیشه های شکسته که فرشها از آنها پوشیده شده بود، بپای آنان برود .

بالاخره پس از هزار مسخرگی ، که شرح آن در اینجا جایز نیست ، سه ساعت بعد از نیمه شب ، توسط آقای سین ، اجازه مرخصی خواستیم و همینکه این اجازه را یافتیم بمجلسه خارج شدیم .

پادشاه چنان باین هرزه درآئینها خوگرفته بود که از آن پس چند بار ، برحسب اطلاعی که یافتیم ، این مجالس را تجدید

کرد ، حتی پانزده روز بعد باز فرستاده بود که ما را نزد او ببرند ولی من به بندر رفته بودم . این دوره خوش برای فرنگیها ادامه نیافت ، چه این شهریار پنج یا شش سال است که فوت کرده و فرزند او که جانشین او شده ، آن محبتی را که پدر او به فرنگیها داشت ، ندارد .

باری مدتیست که من از عیش و نوش شبها سخن میگویم و شاید شما را خوش نیاید ، پس بتفریح دیگری پردازیم و از دری که بجانب دست راست است از میدان خارج شویم . پس از آنکه از چند کوچه میگذریم به خیابانی عالی که آنرا چهارباغ مینامند داخل میشویم ، از اینرو بدان نام چهارباغ نهاده اند که باغهای چهارگانه شاه در اطراف و در انتهای آن قرار دارد . این خیابان در حدود هشتاد قدم عرض دارد و اگر قسمتی را هم که در آنسوی پل در امتداد خیابان واقع است و نیمی از آن میباشد بحساب آوریم ، تقریبا " دو هزار قدم طول پیدا میکند . خیابان از کوشکی ، که مساحت آن سی یا چهل پای مربع است ، شروع میشود . این بنا دو طبقه دارد و بالا و



## زیبائیهای

پائین آن با پنجره های بزرگ که با شبکه های چوبی بسیار زیبا ساخته شده باز میشود. داخل آن با طلا و لاجورد به سبک عربی نقاشی شده و سقف آن بسیار پاکیزه زده شده است .

در دو طرف این خیابان یک ردیف چنار بسیار بلند سر برافراشته است ، و علاوه بر درختان و دیوار باغ ، برای عابرین راهی با سنگ تراش ساخته شده است ، که عرض آن سه یا چهار پاست . یک رشته قنات که از زیر کوشک خارج میشود از وسط و در طول خیابان جاری است و مجرای آن از سنگ است و دو پا عرض دارد . دو طرف این مجری هر کدام تقریبا " سه پا عرض دارد و راهی برای عابران است . مساحتی که بین مجری و درختان از یک طرف است سنگ فرش نیست . در زمستان بسیار گل آلود و در تابستان پر گرد و خاک میباشد . تقریبا " در انتهای دوپست قدمی ، خیابان ، با راهی که ده یا دوازده پا عرض دارد ، ملتی میشود . این راه مانند راههای دیگر بلند تر و از سنگ مفروش است .

در این محل جویبار به حوض زیبایی میریزد که بیش از سی با قطر آنست. هنگامی که هوا خوب است، دورحوض، مردمی دیده میشوند که روی صندلی هائی شسته اند این صندلیها مانند صندلیهائی است که درپاریس برای نشستن درپای موعظه بکار برده میشود. مردم قهوه مینوشند و یا قلیان میکشند. طرف دست چپ کوشک دیگری است که مثل عمارت اول ساخته شده، در پائین آن تالاری است بسیار عریض با سقف خوب و یک حوض زیبا در وسط آن قرار دارد، در آنجا نیز مردم برای نوشیدن قهوه میروند. در این زمان همه این نوشابه را خوب می شناسند. قهوه دانه ای شبیه باقلاست که از عربستان میآورند و آنرا نخست بصورت گرد در می آورند و بعد بو میدهند و در آب می جوشانند. تمام مردم مشرق زمین آنرا بسیار داغ می نوشند. ایرانیان علاوه بر این نوشابه، خیلی زیاد دخانیات استعمال میکنند، حتی زنان و کودکان در کشیدن دود شرکت می جویند، چپقی دارند که با چپق های ما تفاوت دارد، و آن طوری است که در نقش ایرانی ای که لباس

## زیبائیهای

پذیرائی بر تن دارد دیده میشود . بعلت آنکه دود تنباکو از مجرائی از وسط آب که در تنگی از آبگینه است میگذرد ، تصوّر میکنند که این روش سالم تر است . در گردن این مجری لوله ای تعبیه شده است . در شهر چند تالار بزرگ اختصاص بکشیدن قلیان دارد که مردم در آنجا هم صحبت موافق پیدا میکنند و مخصوصاً " نقالان گردش میکنند و با صدای بلند حرف میزنند و حتی بمسائلی که از آنها سؤال میشود پاسخ میگویند .

از این عمارت تا پل ، خیابان بطرف پائین میرود و در انتهای دوپست قدمی با راه دیگری مانند اولی تلاقی میکند . این راه با طرف باغهای دیگری در طرف دست راست و چپ میرود و در طول آن رودخانه ای بزرگ میگذرد که خیابان را تلاقی میکند و انتهای آن در دوپست قدمی به پل جلفا که نقاشی آنرا اینجا ملاحظه میکنید ، منتهی میشود .

پل جلفا ، با آجرهای خوب ، که با سنگ تراش متصل شده است ، ساخته شده و تقریباً " چهل قدم طول و ده قدم عرض دارد . رودی که از زیر آن میگذرد بنام زنده رود است . عمقی

ندارد و در فاصله دو روز راه بسبب آب‌هائی که برای آبیاری اراضی از آن میگیرند خشک میشود. این پل کاملاً "مسطح است. وسط آن از جوانب آن بلندتر نیستان در هر طرف دالانسی به عرض هفت یا هشت پا دارد که در سراسر آن کشیده شده است. برفراز آن طاق‌نماهائی است که بیست یا سی پا ارتفاع دارد. بعضی از آنها دارای پنجره‌هائی برای نور است. شماره طاق‌نماهائی که پل را نگاهداری میکند زیاد است ولی طاق‌نماها کوچک و کوتاه میباشد.

در تمام طول پل، راهی مسقف و کوچک، از زیر طاق‌نماها عبور میکند، از این راه میتوان موقعی که آب پائین است از روی سنگ‌هائی که مخصوصاً "گذارده شده عبور کرد. از بالای پل، با پله‌هائی که در بدنه دیوار ساخته شده، فرود می‌آیند و همین طور برای بالا رفتن روی سطح دالان، از آنها استفاده میشود. در فاصله ربع فرسخ، طرف راست همین رود، پل ساده دیگری است و با همین فاصله در پائین، پلی دیگر که چون سر راه شیراز قرار دارد، آنرا پل شیراز میگویند. آن پل از این یک

## زیبائیهای

زیباتر است زیرا در وسط آن میدانی شش ضلعی وجود دارد و پله هائی که مخصوصاً " ساخته شده آبشاری زیبا تشکیل میدهد . در خروج از پل جلفا ، راه می داری که سه طول هشت صد گام ، همچنانکه در نقاشی مشاهده مینمائید . رودخانه ای که از وسط آن میگذرد از کوههای مجاور میآید . در فاصله تقریبی چهارصد گام ده یا دوازده قدم بالا میروند و سپس تا باغ شاه ، که بنام هزار جریب است ، راه ادامه می یابد . شهر جلفا در طرف راست رودخانه واقع است .

شهر جلفا ، از این جهت باین نام خوانده شده است که توسط آرامنه جلفای قدیم ساخته شده است . جلفای قدیم در ارمنستان روی رود ارس واقع است و اکنون خراب شده . شاه عباس آرامنه را باین محل آورد . آرامنه ، ابتداء در شهر اصفهان منزل داشتند ، ولی برای آنکه اختلاف مذهب ، حسن تفاهم بین آنان و ایرانیان را قطع نکند ، این محل را بآنها اختصاص دادند . نه تنها آرامنه اصفهان بآسایش در آنجا بسر میبرند بلکه آرامنه دیگر نقاط ، مانند آرامنه ایروان و تبریز نیز ، به

پیروی از آنان برای سکونت به جلفا آمده اند ، هر یک محلّهای خاص خود دارند و بنام مسکن قدیمیشان نامیده شده است .

باری ایمن شهر چنجان و بسعت یافته است که تقریبا " به بزرگی شهر تور و بهمان شکل میباشد . دوخیابان اصلی ، در طول شهر قرار دارد . طرفین یکی از آنها درخت - های چنار کاشته شده که با جویباری مشروب میشود . جویبار تمام کوچه های دیگر میرود و سپس برای آبیاری باغهای هر خانه از آن استفاده میشود . تقریبا " کوچه ای نیست که لااقل در یک طرف از این درختان نداشته باشد . ابنیه جلفا ، مانند اصفهان است و اغلب آنان بسیار پاکیزه میباشد .

سکنه جلفا ، از شاه حقی دریافت داشته اند که هیچ مسلمانی در شهر آنها نتواند اقامت گزیند . باین جهت همه ساکنین این ناحیه ارمنی هستند و نام ارمنی امروز مذهب آنها را تعیین میکند نه کشورشان را ، که قسمتی از آن به ایران و قسمتی به عثمانی تعلق دارد . آرامنه بیش از بیست کلیسا دارند که گنبد های آنها خوب ساخته شده داخل آنها پاکیزه

است و از نقاشی‌های مذهبی، که بازرگانان آنان را از اروپا می‌آوردند تزئین یافته است. در آنجا فقط یک میز عشاء ربتانی است و یک نماز در روز بیشتر گزارده نمی‌شود و بغیر از چند عید، نماز فقط در یکشنبه‌ها برپا میگردد. از این گذشته مراسم مذهبی آنان بسیار طولانی و آوازهای آنان بسیار عجیب است. چون ابداً "ناقوس ندارند، بجای آن یک تخته چوب بکار می‌برند که محکم روی آن میکوبند، تا مسیحیان آگاه شوند و عبادت بیایند. در عبادت مسیحیان بسیار جدی هستند. کشیشی در جلفا دارند که بسیار او را محترم می‌شمارند، کشیشان مقیم، آنجا ازدواج میکنند و چندان مورد توجه نیستند. پیشوایان مذهبی آنان از فرقهٔ سن بازیل میباشند. اینان در تجرّد و سختی بسر می‌برند و خیلی مورد توجه هستند و ماء موریت‌های مذهبی دارند. از کشیشان مقیم، مانند پیش خدمت، استفاده میکنند. هر چه مقام آنها پیش میرود ریاضت آنان بیشتر میشود. چند راهبه دارند که مقررات آنان بسیار سخت است.

این مسیحیان فرقه ای تشکیل میدهند و از رئیسیت تبعیت دارند که دراوچ کلیسا، شهری نزدیک ابروان، اقامت دارد. آنها مرتد هستند، خرافات و سنت های افسانه ای و نفهمیهای بسیار دارند و چنانچه روزه های بی دریغی، و سخت و لازم، و عبادات طولانی را از مسیحیت آنان حذف کنید فقط، غسل تعمید، نماز، و یک وحشت فوق العاده از اسلام برای آنها باقی می ماند.

آزادی آنان در سرتاسر ایران زیاد است، بمیل خود لباس میپوشند و حال آنکه در عثمانی از این آزادی برخوردار نیستند، چه در آن مملکت استعمال پارچه های گران قیمت و سبز رنگ، برای آنها ممنوع است.

ارامنه جلفا این مزیت را دارند که طبیعتاً " به سه زبان، که اختلاف بسیار دارد تکلم میکنند، زبان فارسی که از آن مملکت است، ترکی که مختص بازرگانی است، و زبان ارمنی که زبان مادری و زبان مذهبی آنان است و بر دو قسم میباشد: زبان عامه که همه بدان متکلمند و زبان ادبی که زبان مذهبی



## زیبائیهای

آنان میباشد و فقط اهل کلیسا آنرا میدانند. علاوه بر این،  
 عدهٔ دیگری هستند که ایتالیائی و حتی فرانسوی حرف میزنند.  
 مخصوصاً "پسر بچه ها که نزد پدران روحانی ژوئیت میروند،  
 و این زبان را فرا میگیرند. ژوئیت ها در آنجا خانهٔ بسیار  
 زیبایی دارند.

ارامنهٔ جلفا سابقاً "حروف یونانی بکار میبردند، ولی  
 چهارصد سال است که حروف خاص خود را دارند و این حروف،  
 مانند حروف زبان ما، از چپ براست نوشته میشود.

شغل این اشخاص تجارت در سراسر جهان است، در امر  
 تجارت بعلت صبر و سلامت بسیار و پشتکار، خیلی ورزیده  
 هستند. هر نوع مسافرتی را، حتی در سنین کهولت، استقبال  
 میکنند. اگر جاه طلبی آنان را فاسد نکرده بود در جلفا آرامنهٔ  
 ثروتمند پیدا میشد. حکومت این شهر در دست یکی از قضات  
 همکیش خود آنان است، که انتصاب او را بتصویب شاه  
 می‌رسانند.

حال اگر بخواهید یک ربع فرسخ از جلفا بگذرید و بطرف

کوه بروید دهکدهٔ زیبائی می بینید که از یک خیابان طویل تشکیل شده است. این ده بنام گیرآباد می باشد و مقر گبرهاست که گفته میشود ایرانیان قدیمند که آتش را میپرستیدند. شاه، این محل را برای سکونت بآنها داده است. چه محل سکونت آنان را در بسیاری از نقاط دیگر خراب کرده اند. لباس آنان پارچهٔ پشمی ظریف رنگ کرده است. لباس مردان همان لباس سایر ایرانیان است ولی لباس زنان کاملاً "متفاوت" است. زنان با روی باز از خانه خارج میشوند و روی موی چهارقدی دارند که با بی اعتنائی انداخته اند. پوشش دیگری شانه های آنها را می پوشانند و بی شباهت به کولیهای ما نیستند. شلوار آنان مانند شلوار مردم سویس است، تا قوزک پا پائین می آید، لباسشان اغلب در کرمان بافته میشود. کرمان شهر بزرگی در جنوب ایران است و چند فرقه از گبرها در آنجا بسر میبرند. چنان در بحث مذهب محتاط هستند که بزحمت میتوان چیز مطمئنی از آنها بدست آورد. مردگان خود را بخاک نمی سپرند بلکه در هوای آزاد در حصاری میگذارند. من در

## زیبائیهای

بعضی از خانه های آنان وارد شده ام ، ولی چیز خاصی ندیدم  
 جز آنکه زنانشان بخلاف زنان دیگر ابداً " از ما دوری نمیجویند  
 و از دیدن ما و حرف زدن با ما ، بسیار خوشوقت می شدند .  
 تمام اقوامی که با مذاهب مختلف هستند ،  
 با حسن تفاهم در اصفهان باهم زندگی میکنند  
 و بدادگستری توکل میجویند بدون اینکه توجهی بمسلمان یا  
 مسیحی بودن آنان بشود ، و نیز باید بگویم اینها مردم بسیار  
 قانعی میباشند و اغلب از برنج و گوشت گوسفند و میوه که ناهار  
 آنهاست زندگی میکنند . شب هنگام ، خوب غذا میخورند ،  
 نانشان سفید و به قطعه های کوچک است و دو بار در روز نان  
 میپزند . روی زمین مفروش میخوابند و متکائی زیر سر میگذارند  
 و خود را با یک لحاف دوخته می پوشانند . کار را چندان دوست  
 ندارند چه دیر بسر شغل خود میروند و زود آنرا ترک میگویند .  
 دیگر از اصفهان چیزی ندارم بگویم . چه حصار آن مهم  
 نیست و مقداری خاک است که چند برج روی آن تعبیه شده  
 است . برج شاخ آن یک نوع ستون بزرگی است که از گله

حیوانات شاخ‌دار، ساخته شده. ایرانیان میگویند یکی از پادشاهانشان، تمام این حیوانات را در یک شکار کشته است، ولی این چیزها نادر نیست. بانیستی بشیراز برویم تا عجیبترین چیزهای ایران را ببینیم و روح خود را در یکی از زیباترین و قدیمیترین بقایای دوره های قدیم، به تفکر واداریم.

از اصفهان ده روز راه باید بطرف جنوب بیمائیم. از قمشه که شهری مرگب از چند دهکده پشت سرهم و بهم چسبیده است، مدتی بیش از نیم فرسخ میگذرند. دو روز بعد بدون توجه از جلگه ای بالا میروند که بیش از بیست فرسخ راه است. در آنجا چنین دریافتیم که هر چند این ناحیه در سی و دو درجه عرض جغرافیائی قرار دارد، در ماه ژوئیه گرما کم است. اما همینکه از کوهی، که این جلگه را ختم میکند، پائین بروید، دوباره گرما شروع میشود. در راه شهر کوچکی بنام مین که در پای کوهی قرار گرفته می بینید. و وضع آن بعلت رودخانه ای که آنرا مشروب میسازد بسیار مطبوع است. پس از اینکه باز یک

## زیبائیهای

روز راه پیمودید ، میتوانید بدون عبور از رودخانه که تصوّر میکنند ارس باشد ، با اندک انحراف ، از جاده شیراز و رفتن بطرف شرق از خرابه های مشهور چهل منار دیدن کنید. تصور میکنند که این خرابه بقایای استخر قدیم باشد. تصویری که از آن در اینجا آورده ایم و من آنرا در محل کشیده ام، تا حدودی وضع طبیعی و واقعی آنرا بوضع کنونی نشان میدهد .

آنرا چهل منار یعنی چهل ستون مینامند . مقصود این نیست که اکنون نیز چهل ستون دارد چه فقط از آنها نوزده عدد پا برجاست و همچنین بدان معنی هم نیست که بیش از چهل ستون نبوده است ، بلکه برای آنست که ایرانیان چون نام قدیمی دیگری برای آن نیافته اند ، و در آن زمان چهل ستون برپا دیده اند ، آنرا باین اسم نامیده اند .

چهل منار در پای کوهی خشک و بی حاصل ، و در کنار جلگه بزرگی بعرض پنج یا شش فرسخ و بطول دوازده یا پانزده فرسخ ، قرار گرفته . آبهای بسیاری از میان آن میگذرد و آنرا برای

چراگاه مناسب میسازد .

پیترو دل‌اواله ، که آنرا کامل تر از آنچه حالا هست دیده ، شرح آنرا بخوبی داده و حتی آنرا توسط نقاشی که همه جا همراه او بوده کشیده است . ولی این نقاشیها هیچگاه منتشر نشد . از آن زمان حکام شیراز که مجبور بودند اعیان و اشراف را که دیدار این عجائب آنان را بدانسو میکشید پذیرائی کنند ، برای اجتناب از این دیدارها ، بدون سروصدا ، مقدار زیادی از آنرا ویران ساختند و من باین نقاشی که بشما تقدیم میدارم شرحی مطابق آنچه دیده‌ام می‌افزایم .

وقتی میخواهیم بدیدن چهل منار برویم ، از دهکده ای که یک ربع فرسنگ با آن فاصله دارد ، سگوی بزرگی می بینیم که بیست پا ارتفاع دارد و از پای کوهی که در طرف شرق آن واقع است سیصد قدم پیش می‌آید و نمائی پانصد قدمی تشکیل میدهد .

شکل سگو منظم نیست ، بلکه زوایای آن مخصوصاً "در

## زیبائیهای

جوانب ، بعضی به بیرون پیش رفتگی و بعضی بدون فرو رفتگی دارد ، و بلندی آن نیز مساوی نیست مخصوصاً " در طرف دست راست میدان بزرگی است که خیلی ، از نقاط دیگر کوچکتر است . تمام این سگواز سنگهای بسیار بزرگ صاف مانند شیشه ساخته شده و مانند ابنیه قدیمی رومی بهم متصل است . در بسیاری از نقاط ، سنگ بجای پی بکار برده شده . ستونها از مرمر سفید است . تمام سنگهای دیگر خاکستری تیره است . تمام سنگها مانند مرمر صاف و محکم است .

جلوی این سگواز دارای سه قسمت است ، یکی در وسط ، که پانزده پا بیش از دو قسمت دیگر پیش می آید و صد و پنجاه قدم طول دارد ، قسمت دست راست پنجاه یا شصت گام است و قسمت دست چپ بقیه وسعت را دربرمیگیرد و در آن دو بلکان عالی می بینید که ده نفر دوشادوش هم میتوانند از آنها بالا بروند ، و شما را از دوراه مخالف هم بدر بنا که سابقاً " روی این سگواز بوده است هدایت میکند . بالای این در قطع شده است ، اطراف آن از سنگی است که بیش از پانزده پا بلندی دارد و چنان

بزرگ است که در آن نقش حیوانی که شبیه فیلی است دیده میشود. این نقش بسیار خراب شده است. پس از این فوراً "بدو ستون که بر روی هم قرار دارد میرسید که از چهار ستون باقی مانده است و سپس در دیگری به همان شکل در اول، می بینید که در آن حیوانات بالدار، که باندازه دیگران بزرگ است، نقش شده. این نقوش بسیار خورده و فرسوده شده و سر آنها مخالف جهت سر حیوانات در اولی قرار گرفته و بطرف کوه خم شده است. نزدیک در، طرف دست راست، حوض بزرگ مربعی دیده میشود که تمام از یک تکه سنگ است و پانزده پا طول و سه پا چهارپا عمق دارد. در این طرف دیگر چیز دهنی نیست.

در برگشتن، بطرف دست راست، در بیست یا سی قدمی، از دو پلکان مقابل هم که اطراف آنها، برسگوی وسط، نقشهایی کنده کاری شده، بالا میروند. نخست ستونی می بینید که تصور میکنم هفت ستون دیگر با آن بوده که از آن میان چهار ستون در جلو قرار داشته است. نظم آنها مانند نظم ستونهای



## زیبائیهای

دیگری که بعد دیده میشود انسانرا به تعجب و امیدارد  
 خرابه‌های مختصری که باقی مانده موجب این تصویری شود  
 که این قسمت از دیگری جداست ، در آنجا مرتعی میباشد که  
 بنظر می‌آید دارای سی و شش ستون بوده و در هر طرف  
 شش ستون قرار داشته است ، شش عدد در جلو ،  
 دو رج از این ستون ها که روبروی صحراست  
 و دو رج دیگر روبروی کوه واقع است . ستونها عادی و ناودار  
 میباشد ، دو ردیف ستونهای وسط نیز ناودار ولی بعلفت  
 سرستونهای مضاعف خود باهم اختلاف دارد . دو ستونی که در  
 مدخل قرار دارد و آن ستونی که تنهاست و شما نقاشی آنرا در  
 صفحه ۱ - تصویر ۱ در دست دارید ، چنین بنظر میرسد که  
 قاعده های آنها گرد بوده است .

قطر این ستونها دو بغل و بلندی آنها پنج یا شش بغل است  
 و فاصله آنها از یکدیگر هشت یا ده پا میباشد . از بقایای  
 نقش هائی که در بالای آنها دیده میشود ظاهرا " چنین معلوم  
 میشود که ستونها برای نگهداری بت هائی بکار میرفته است .

بهیچوجه ساختمانی بر فراز آنها قرار نداشته است .

اگر راه خود را بسمت راست ادامه دهید از ده یا دوازده پله بالا روید ، خرابه های چند اطاقی می بینید که سقف ندارد و فقط ممکن است چوب بستنی در بالای آن می بوده ، دیوار های آنها از سنگهای بزرگ خاکستری ضخامت دوپا و بعرض سه یا چهار پا و بارتفاع ده یا دوازده پا ساخته شده که یکی در انتهای دیگری کار گذاشته شده است ، خاکی که همه جا فروریخته مانع از آنستکه معلوم شود این دیوار ها چگونه برپای ایستاده است . چندین در مقابل هم قرار دارد و همچنین چندین پنجره که در این سنگها تعبیه شده ، در ها فقط از سه قطعه سنگ ساخته شده است . پائین آنها در طرف داخل حجاریهایی به اندازه طبیعی دیده میشود . نخستین

صفحه - تصویر ۲

در جلوی این اطاقها سکوئی ملاحظه میگردد که تقریبا "بیست پای مرتب است و در آن آثار چندین ستون کوچک دیده میشود . همچنین در جهت کوه بقایای زیبای اطاقهایی نظیر آنچه

## زیبائیهای

گذشت با حجاریهایی که تاریخ آنها بسیار جالب خواهد بود، واقع می‌باشد. سنگی که بجای زیربنای این محل بکار برده شده است بسیار بلند است، در این سنگ پلگانی تراشیده شده که بوسیله آن به قسمتی که پست ترین قسمتهاست پائین می‌آید. در این قسمت نوعی در دیده میشود که در این سنگ تراشیده شده و بنظر می‌آید مدخل این محل باشد، ولی باندازه ای خوب بسته شده و درزهای آن گرفته شده که اصلاً " بنظر نمی‌آید دری باشد. مردم آن ناحیه، بدون آنکه اطلاعی داشته باشند، میگویند باید چیز بسیار زیبایی زیر این بنا باشد.

وقتی بالا آمدید، باید پشت مرتب بزرگ ستونها بروید، در مقابل خود خرابه های یک عمارت زیبا را مشاهده خواهید کرد که دیوارها و درها و پنجره های آن بوضع خارق العاده ای از مقدار بیشماری تصاویر و حروف بسیار بزرگ زینت یافته است. همانطور که در صفحه ۱ - تصویر ۲ می‌بینید میتوان از آنچه در آنجا هست کتابی فراهم کرد. از بعضی از این تصاویر چنان برمی‌آید که آنها زراندود بوده اند. هنوز بقایای چندین مجری

که آبهای لازم را هدایت میکرده و اکنون بعّلت از بین رفتن چشمه ها خشک شده ، یافت میشود . بالاخره در آنجا مخلوطی از خرابه های زیبا دیده میشود که هزاران تصویر بخاطر میآورد و انسان را اندوهگین میکند از اینکه می بیند این همه چیزهای بهارزش روزگاران گذشته ، نه بسبب گذشت هزاران سال ، بلکه بیشتر بعّلت سهل انگاری و خیانت اشخاص ، رو باضمحلال است .

در کوه در دویست یا سیصد قدمی عقب این بنا ، دوزیر زمین با عمق کم در سنگ تراشیده شده است که ممکن است دو مقبره باشد ، در بالای مدخل روی سنگی چند تصویر حجّاری شده دیده میشود مانند مردی که کمانی در دست دارد و برای بتی که شبیه به " ساتیر " میباشد قربانی میکند نقّاشی آن در تصویر ۳ آمده است .

تصوّر میکنم ، در این محلّ بیش از دو هزار از این حجّاریها باشد و چون خاک جابجا شده است قسمت مهمّی از آنها تنها سرشان پیداست . در این تصاویر اغلب لباس آنها بلند است آستین ها گشاد و کفش ها تقریبا " مانند کفش های ما ،

## زیبائیهای

کلاه‌های کوچک بعضی‌ها پهن، بعضی بشکل شبکلاه، ریش و موها بلند است، در آنجا تصویری است که شخصی برسم، ما روی صندلی نشسته است صفحه ۱ تصویر ۰۴.

بعلاوه این محل بعقیده من یکی از زیباترین بقایای عهد قدیم است. همه چیز در آنجا عالی است شکل، نظم و عظمت بنا و سنگ‌ها و تصویرهای به‌شمار و شگفت انگیز آن که هرچند با هنر رومیهای قدیم برابری نمی‌کند با اینحال میتوان آنها را زیبا خواند، معماری آنها فوق العاده است و آنچه ما داریم با آنها قابل سنجش نیست.

بسیاری میگویند که این بنا قصر داریوش بوده است، اما پدر روحانی ر فائیل کاپوسین که بیش از بیست و پنج سال در آن کشور بسر میبرد و بسبب دانش بسیارش از مفاوضت با دانشمندان و برگزیدگان کشور برخوردار است، بمن گفت که یکی از علمای بزرگ که وقایع تاریخی کشور را مینویسد به او اطمینان داده است که این بنا کار احشویروش میباشد، و به حدس قریب بیقین

میتوان گفت که معبدی بوده است . زیرا اغلب تصاویر آن نمایش قربانیها یا مردانی است که بر ضد حیوانات میجنگند . صفحه ۲ اگر باستان شناسان و محققان خطوط ما ، بخود زحمت رفتن بآنجا را میدادند در آنجا هم همانند مسله های مصری می توانستند چیزهایی برای تحقیق به حدس بیابند مخصوصاً " در این حروفی که هیچکس از آنها آگاه نیست . در پانصد قدمی در سمت راست این بناء در روستا در میان خرابه ها ، ستونی برپا می بینید . بشرط آنکه چنین فرض کنیم که شهر استخر در اینجا واقع بوده است در دو فرسنگی آنجا در سمت چپ ، سه ستون دیگر دیده میشود که گمان میرود یکی از دروازه های آن شهر بوده است .

اگر از فراغت بیشتری برخوردار می بودیم و همراهان خوبی برای محافظت خویشتن ، از اعرابی که همیشه در این کشور بسیار بایر در کمین نشسته اند ، میداشتیم ، میان سنگ ها و این جلگه می توانستیم چیزهای عجیب دیگر بیابیم . اگر همانطور که حالا معمول است شهرها سابقاً " از خاک ساخته میشد عجیب

نیست اثری از آنها باقی نمانده باشد چه اگر آنها را رها می-  
 کردند هشت روز باران آنها را تبدیل بگل میکرد و همانقدر  
 مدت تابش آفتاب آنها را بصورت گرد و خاک درمی آورد .  
 در یک فرسنگ و نیمی شمال چهل منار در میان کوهها ،  
 تصویرهای بسیار دیگری که در تخته سنگ کوهها حجاری شده و  
 بسیار محکم و بسیار صاف است دیده میشود .  
 در آنجا نمای معبد یا مقبره ای مشاهده میگردد که از راه  
 پنجره ای به بلندی سی یا چهل پا در آن میتوان داخل شد  
 زیرا ابداء " دری ظاهر نیست .

ایرانیان این محل را نقش رستم می نامند که بمعنی نقاشی -  
 های رستم است ، رستم قهرمان کهن آنان است و بعقیده مردم  
 ایران وی ایجادکننده همه این چیزهای زیبا است . تپی در  
 آنزمان در چهل منار آزارم میداد ، لذا نتوانستم این محل  
 جدید زیبا را ببینم و در آنجا چیزی ترسیم کنم . ولی من آنچه  
 از زبان مرحوم تونو که در این مسافرت با او همراه بودم  
 شنیده ام بازگو میکنم . در اینجا نباید در باره دوستی او و

افتخاری که بمن ارزانی داشت و بیاد بود او مدیونم سکوت اختیار کنم . او از کتاب زیبایی که از مسافرت های شرق خود پرداخته بود راضی نبود ، این جاه طلبی شریف او را بر آن داشت که دورترین کشورها را ببیند بدین منظور وی به هند شرقی مسافرت کرد . اما سه یا چهار سال قبل در بازگشت در دهکده شومی بنام میانه ، در نزدیکی تبریز ، جهان را بدرود گفت . کنجکاوان باید از مرگ او متاء سف باشند چه او مسافری حقیقی ، با تقوی و دانشمند بود .

بالاخره چهل منار را با تاء سف اینکه نمیتوانستیم بیشتر آنجا بمانیم ترک گفتیم ، و شیراز ، که در دوازده فرسنگی آنجا واقع است ، رفتیم . پدر مقدس آتاناز فرانسوی الاصل رئیس خانه کارم دشو ، واقع در این شهر میباشد . او بمن گفت موقعی که از بغداد به اصفهان آمده از راه دیگری غیر از راه معمولی که راه همدان میباشد ، در نزدیکی کوهی ، خرابه آثاری مشاهده نموده که مانند چهل منار ساخته شده است .

بایستی شیراز و دروازه آنرا از راه اصفهان دید ، مدخل



شهر واقعا " زیبا است چه هنگام عبور از تنگه ای که میان دوکوهه واقع است ، و فاصله میان آنها بیش از پانصد قدم نیست ، از یک ربع فرسنگی شهر که پائین جلگه واقع است ، منظره ای بسیار جالب دیده میشود . من در تمام عمر هرگز مانند آنرا ندیده‌ام و شما با تصویری که در اینجا از آن دارید حکم خواهید گزید .

از دروازه ای بسیار عالی داخل شهر میشوند . دربپلوی آن سیلابی از بالای تخته سنگ ها آبخاری ایجاد میکند ، اغلب اوقات آبی در مسیل نیست . این دروازه به خیابان بزرگی باز میشود که در اطراف آن باغهایی واقع است . این راه بیش از سی پا عرض و بیش از هزار پا طول دارد و با شیبی ملایم بشهر منتهی میگردد .

تقریبا " در وسط جاده ، استخر مربعی دیده میشود . عرض این استخر بیش از چهل قدم است و دور آن را سنگهای بسیار زیبائی قرار داده اند . در طرف چپ خیابان مسجدی عالی واقع است .

شیراز نسبته " بزرگ است ، ولی شکوهی که در زمان حکومت

امام قلی‌خان داشته از دست داده است. امام قلی‌خان با وجود آنکه دست نشانده شاه بوده است تقریباً "باندازه" خود شاه قدرت داشته و همین باعث حسد شاه گردید و او داشت او را در شکارگاه بقتل برسانند. از آن پس حاکمی به آنجا گسیل نداشته‌اند بلکه وزیرگری گماشته‌اند که البته یکی از اعیان کشور است. هوای شیراز بسیار خوبست و وضع آن زیبا و در جلگه ای واقع است که بیش از سه روز راه می‌باشد، ولی عرض آن در سمت راست بیش از چهار یا پنج فرسخ نیست، بسبب آبهای فراوان بسیار حاصلخیز است.

غذا در این شهر بسیار خوب و نان آن بسیار سفید است. شراب آن همانطور است که سابقاً "وصف آنرا کردیم. در شیراز تقریباً" هیچ احساس زمستان نمی‌شود. آنهائیکه به هندوستان می‌روند بایستی در این شهر شراب ذخیره کنند، نه فقط برای آنکه شراب آن عالی است، بلکه بعلاّت آنکه دیگر قبل از رسیدن بمقصد شرابی یافت نمی‌شود و دیگر آنکه این شراب مدتهامی— ماند. در این شهر گلاب فراوان یافت میشود و تجارت آن رواج

## زیبائیهای

بسیار دارد .

در شیراز دو یا سه بازار دیده میشود که بسیار خوب ساخته شده و از میان آنها جویباری جار بست ، همچنین در آنجا آبگینه های بسیار زیبا یافت میشود و من جائی ندیده ام که شیشه هائی باین بزرگی بسازند . چه شیشه هائی پیدا میشود که بیش از چهل پینت گنجایش دارد .

ارامنه چند خانوار دارند که باین شهر عادت کرده اند و من در آنجا خویشاوندان زن پیترو دلآواله را دیدم . در شیراز یهودی فراوان است . یهودیان علامتی در روی شکم خود ، با وصله ای برنگی غیر از رنگ لباس خود دارند .

خانه ای که روحانیان کارم در آن هستند بحد کافی زیباست ، بیش از شصت سال است که آنها این خانه ها را در تصرف دارند . از دو یا سه روحانی که معمولا " در آنجا هستند همیشه یک نفر فرانسوی است .

آنطور که بمن گفته اند در شیراز دیده شده است که آنها در چاهها ، طی سی سال رفته رفته بالا میآید و گاهی تا بالای چاه

میرسد ، سپس طی سی سال بعد کم کم پائین می‌رود .

اطراف شیراز به‌حد کافی زیباست ، باغ‌هایی دارد که سه یا چهار عدد آن بسیار بزرگ است و به‌حکام قدیم تعلق داشته ، اما بسبب سهل انگاری و بی‌توجهی رو بویرانی است ، و من تصور نمی‌کنم در دنیا جایی باشد که سروهایی به تنومندی سروهای شیراز و بان تعداد داشته باشد ، و با این نظم زیبا کاشته شده و در فواصل آنها درخت چنار باشد و از چند جوینبار مشروب گردد . کبوتر و قمری در آنجا زیاد است و صبح‌ها ما به شکار آنها می‌رفتیم .

در یکی از این باغها در انتهای یک خیابان بزرگ ، استخری می‌بینید که بیش از شصت گام مرتفع است . آب آن استخر از آبخاری بسیار زیبا که در صخره ای نزدیک تراشیده شده ، و قدری بربلندی قرار دارد ، فرو می‌ریزد . در بالای آن خانه ای برای خوش گذرانی ساخته شده ، این خانه سابقاً " بسیار دلپذیر بوده و منظره آن بسیار مطبوع بوده ، ولی اکنون خراب شده است . در ورود به شیراز ، سمت چپ روی کوه ، چند گنبد کوچک

## زیبائیهای

دیده میشود که بر چهار ستون برپا شده است. این گنبدها روی مقابری تعبیه شده ولی عالبتترین آنها در یک ربع فرسخ شهر در درّه ای واقع است. همچنین مسجد زیبائی با ابنیه عالی برای مدرسه ای ساخته شده ولی همه روخرابی است. در نزدیکی مسجد بوسیله پلگانی به یک چاه بسیار عریض داخل میشوند. در پائین آن حوضی است که در آن ماهی فراوانست و بعلت آنکه این آب وقف شیخ سعدی است کسی جرأت دست زدن بماهیا را ندارد. شیخ سعدی در مسجد نزدیک مدفون است، و مشهورترین شعرای مردم ایران میباشد.

کمی دورتر از آنجا، روی یک سنگ، بقایای قصر قدیمی و یک چاه مربع که ظاهرا " تا سطح جلگه پائین می آید دیده میشود. چاه در سنگی سخت کننده شده و دارای ده یا دوازده پای مربع است. بما گفتند که سابقا " زنهای زناکار را در آن می انداختند، اکنون کبوتران در آن چاه لانه می گذارند.

در دو فرسنگی شیراز، در طول کوه و در سمت مشرق، محلی است که بیشه ای بسیار خنک دارد و همچنین بسبب چشمه

سارهای آن ، که آبی گوارا و ماهی بسیار دارد ، سخت مطبوع و دل انگیز است . این محل در کنج سنگی است و ایرانیان آنرا قدمگاه می نامند . در آنجا چهار تصویر برجسته در سنگ حجاری شده است . دو تصویر در یک محوطه است و دو تصویر دیگر مجزا میباشد . یکی از تصاویر زنی است و سه دیگر تصویر مرد است . گذشت زمان آنها را فرسوده کرده . این تصاویر آنطور که من تصور میکنم در زمان و بدست کارگران چهل منار ساخته شده . من داده ام آنها را با منظره کوچک آنها حکاکی کنند تا شما هم بدانگونه که هست آنها را ببینید .

در برگشت به شیراز ، در طرف راست و کمی در کنار ، تپه کوچک سنگلاخی می بینید که در بالای آن سه در ، که باقی مانده چهار در است ، روبروی هم قرار دارد . این درها ، بیش از ده قدم بلندی و چهار قدم عرض دارد ، و از سنگ خاکستری رنگی ، بدرخشندگی مرمر ، ساخته شده است . در پائین این درها ، نقوشی حجاری شده ، که سر آنها را مسلمانان خراب کرده اند ، و در قسمت داخلی هر در ، دو

## زیبائیهای

تصویر انسان به یک شکل دیده میشود. لباس آنها بلند است. بعضی ها، در یک دست ظرفی دسته دار مربع و صاف، و در دست دیگر، نوعی مشعل گرفته اند. دیگران چیزی مانند یک قلب مشتعل، در یک دست دارند و در دیگری، یک نوع دستمال تا کرده آویزان. در اطراف این در، چند سنگ موجود است که محوطه این مربع را تشکیل میداده، و بیش از بیست گام طول، و پانزده گام عرض آن نیست. در پائین این سنگها، تصاویر کوچکی می بینید که نیزه هائی بسیار صاف در دست دارند، و بنظر می آید که برای انجام مراسمی میروند. در وسط تمام اینها حوضی بوده است به وسعت ده یا دوازده قدم مربع، و در اطراف خرابه های آن انبارها و بناهای دیگری نیز دیده میشود. ایرانیان این محل را مسجد مادر سلیمان مینامند، و در روز عید قربان، که یکی از اعیاد آنهاست، بزیارت آن میروند. این تصاویر از همان زمان وهمان کارگران نقوش سابق است.

بکسانیکه میخواهند زیبایی های ایران را ببینند توصیه

میکنم از آنجا قدم فراتر نگذارند ، چه دیگر چیزی که بزحمت دیدن آن ببرزد نمیشناسم . با اینحال برای آنکه بگوئیم به لار و بندر هم رفته ایم ، نگاهی هم به آنجا می افکنیم .

شهر لار ، در جنوب شیراز قرار دارد ، و فاصله آن تا شیراز پنج یا شش روز راه است ، و وسعت آن تقریباً " به اندازه شیراز میباشد ، ولی بان زیبایی نیست . زمین آن شن زار و هوای آن بسیار گرم و بازارهای آن تا حدی زیباست . آبی ، جز آب آب انبار ندارد و عدّه آب انبارها زیاد است و نه تنها در لار ، باید از این آب نوشید ، بلکه وقتی از شیراز بیرون بیآئیم ، پس از طی یک روز راه ، تا بنسدر آب دیگری جز آب شور نمی یابید ، چه خاک با نمک مخلوط است . رودخانه های آب شیرین که از نقاط دیگر آمده و از آنجا میگذرد ، شور میشود .

از آنجا تا بندر عباس ، پنج روز راه است . راه از سرزمینی سنگلاخ و شن زار که در آن هیچ سایه ای نیست میگذرد . با اینحال تک تک درختانی مانند خرما ، توت و درخت سقز ، دیده



## زیبائیهای

میشود. گرما دائمی و غیرقابل تحمل است، بعضی اوقات و مخصوصاً " در ماه ژانویه و اوت بادی می‌وزد که اعراب آن را سامیل باد سموم، و ایرانیان باد سمیور، مینامید. کسانی که در این باد تنفس کنند، در یک لحظه، از گرما و زهر آن می‌میرند. میگویند که برای حفاظت خود وقتی که متوجه آن شدند، چه از دور وزیدن آن شنیده میشود، باید خود را بزمین افکند، و سر را با کهنه های نمناک پوشاند. این درمان را از این نکته دریافته اند که در دجله در راه موصل به بغداد که این باد، در ماههایی که در بالا ذکر آن گذشت پیوسته میوزد، کسانی را که در ساحل راه میروند میکشد، ولی آنهائیرا که روی دجله بر کشتی سوارند آسیب نمی‌رساند. شما از این مطلب و نیز از مطالبی که گفته شد آنچه را که می‌خواهید باور کنید.

بندر عباس یا گمرون، بندری است که بیش از همه بنادر ایران آمد و شد دارد، چه بندر کنگ که در فاصله سه روز آن میباشد، بندر مهقی نیست. با اینحال بصره که در آن

تجارت عمده میشود و بندر ریگ، که تجارت عمده‌ای ندارد، نیز در آن نزدیکی واقع است.

این بندر را، از خرابه‌های هرمز که در گذشته شهر مشهوری در جزیره‌ای به همین نام بوده، و در دو فرسنگی ساحل، درست در مقابل بندر، قرار داشته است، ساخته‌اند. اکنون در هرمز، جز قصری خراب و کمی استحکامات چیز دیگر دیده نمیشود، تجارتی هم که در بندر میشود باین دلیل است که نزدیکی هندوستان باندازه کافی آدم با آنجا کشانده زیرا توانسته است هندیان مجاور را تا حدی بخود جلب کند، تا از گرد آمدن آنها دهکده بزرگی ساخته شود. بهترین تجارتخانه‌ای که در آنجاست مال هندیها و انگلیسیهائی است که دفتر نمایندگی خود را در آنجا دایر کرده‌اند. کمپانی فرانسه نیز اکنون تجارتخانه‌ای دارد. هوا در آنجا بسیار ناسالم و گرما غیر قابل تحمل است، آبها از آب انبار برداشته میشود. برای بدست آوردن آب باید بدو فرسخی رفت چه آبهای محلی شور است و بدرد نمیخورد. اشخاصی که میتوانند در چهار ماه ژوئن، ژوئیه، اوت و

## زیباییهای

سه‌تامبر در بندر بمانند بسیار کم‌اند و مردم یا به لار و یا به کوههای دور دست می‌روند .

چون در باره ایران دیگر چیزی ندارم بگویم بهتر است به اروپا بازگردم . زیرا اگر بخواهید هندوستان را ببینید باید با راهنمایی شخص دیگری ، جز من ، باشد ، چه هرگز گذارم به آن سرزمین نیفتاده است .

میتوانید راه بصره را در پیش گرفته و از راهنمایی اعرابی‌ای ، مدد بگیرید تا شما را با گذراندن از صحرا بیست روزه ، با خستگی بسیار ، بحلب برساند . این راه کوتاهترین راه است .

یا اینکه از صحرا عبور نکنید ، زیرا اگر راهنمای شما با چاههایی که چندان نزدیک هم نیست ، برخورد نکنند گرفتار خطر غم انگیز تشنگی خواهید شد . پس ، از بغداد بگذرید و از آنجا بموصل و عرقه و حلب و سپس به اسکندرون بروید تا در آنجا بر کشتی بنشینید و رهسپار سرزمین مسیحیان شوید .

من از همان راهی که آمدم بازگشتم ، و اگر شامهم بخواهید

بدنبال من بیآئید، من شما را شتابزده ودوان ودوان خواهم برد  
 و جز این هم نمیتوانم کاری بکنم چه آنجا هیچ سازمانی، جز  
 برای نامه های پادشاه، نیست. آنها هم باندازه ای وضعشان  
 بد است که چاپارها نخستین اسبهای بازرگانان و مسافران را که  
 در راه خود می یابند، میگیرند.

از این رو من به شیراز و سپس به اصفهان برگشتم. از آنجا  
 راهی بسیار راحت برای همدان و بغداد هست. من راه تبریز  
 را پیش گرفتم و چون میخواستم قسطنطنیه را ببینم چند تن از  
 رفقای خود را رها نمودم تا از دیار بکر به حلب که آنهم بسیار  
 معمولی است، بروند. من از ایروان و ارزروم و توکا گذشتم و  
 راه ازمیر را که بطرف دست چپ بود رها نمودم. بنه آماسیا،  
 شهر بزرگی که در بین کوههاست، رسیدم، از سواحل دریای  
 سیاه گذشتم و از بولیس به ازمیر، که نیکومدی قدیم است، و در  
 انتهای خلیجی قرار دارد رسیده و پس از هفتاد روز راه پیمائی  
 مداوم به قسطنطنیه رفتم. جرات نمیکنم پس از اینهمه  
 توضیحات زیبا و مبسوطی که از این شهر در دست دارید از آن

## زیبائیهای

چیزی بگویم . تنها باید بگویم که اگر کسی بخواهد مصنوعاً " موقع عالی برای شهری بوجود آورد نمیتواند بهتر از آنچه طبیعت به این شهر ارزانی داشته است ، ایجاد کند .

شهر بانضمام غلظه به بزرگی شهر پاریس است و در سراسر آن ساخته شده . باستثنای مساجد آن که بسیار زیباست ، سایر ابنیه هیچ زیبایی ندارد ، کوچه های آن تنگ است . از حرمسرا چیزی نمیدانم مگر آنکه بسیار بزرگ و منظره آن حیرت انگیز میباشد . بندر شهر ، قابل تحسین است ، کشتیها در آنجا از امنیت کامل برخوردارند و عدّه بسیاری میتوانند پهلو بگیرند . در آنجا من مشاجرات آقای دلاسه سفیر خودمان را با صدراعظم دیدم که بالاخره با وجود نخوت وزیر ، سفیر بر او غالب آمد ، پس از پنج روز اقامت ، به از میر رفتیم ، من میتوانستم بر کشتی پادشاه ، که آقای سفیر فرانسه را آورده بود ، سوار شوم ، ولی چون مجبور بودم که دوباره از از میر بگذرم با قنسول فرانسه ، در آن شهر و همچنین هفت یا هشت تاجسری که ما نماند من

از غرق شدن در خلیج اسمید بیمناک بودند ، همراه شدم . یک ماه بیشتر در ازمیر توقف نکردم . در آنجا چند روز پیش از رسیدن ما ، یهودی ای ناشناس و متقلب و زبردست که طوری از یهودیان دل ربوده بود که خود را بجای مسیح آنان قبولانده بود به قسطنطنیه آمد و در حقیقت بخت بد او را بدانجا کشانده بود . وی برای پیش بردن منظور خود ، مدت سه ماه ، به نیرنگ ها متوسل شده و حتی شاید حقه بازی هم کرده بود و بالاخره بقراری که یکی از دوستان من در قسطنطنیه در نامهای برایم نوشته بود وقتی او به قسطنطنیه وارد شده بود سلطان عثمانی او را نزد خود احضار مینماید تا بداند او کیست . وی آنقدر بیشرم بود که خود را پادشاه یهودیان میخواند . ولی سلطان باو حکم نمود که یا فوراً ترک شود و یا بسختی جان بسپارد. بد ذات بی غیرت ، ترک شد و دیگر نمیدانم بعد از آن چه شد .

در ازمیر از دریا نوعی صدف بزرگ بطول یک وجب وبشکل گوش ماهی ، صید میکنند . از انتهای آن صدف نوعی ریش

با خزه آویزان است ، چون شسته شود برنگ خاک تیره میگردد و بصورت یک کلاف کوچک ابریشم و به بلندی مناسب درمی آید . این ابریشم لطیف و براق است و آنرا میتوان تابید و میدانم که از آن جوراب هائی بافته بودند که جفت آن پنجاه اکو بفروش رفته بود .

قبل از ترک آسیا ، ضمن ملامت مسیحیان آن خطه و این کشور میگویم ، که مسلمانان بنحو تحسین آمیزی باهم متحدند . و چنان بمذهب خود علاقه مندند که نمیتوانند برای کسانی که معتقد بآن مذهب نیستند ، ارزش حقیقی قائل شوند . در بین صاحبان مناصب ، مراتب کاملاً " حفظ میشود و از تعارض قضاوتها بحثی نیست ، چه همه چیز تحت مجازاتهای سخت قرار گرفته و اعیان نیز برای تفوق بر یکدیگر باهم نزاعی ندارند . برای پیر مردان احترام بسیار قائلند زیرا آنها اختلافات را فوراً " حل و فصل مینمایند ، و همچنین از بسیاری از مرافعات جلوگیری میکنند ، و از اینجاست که قضات که از این راه نمیتوانند سودی ببرند ، اغلب اوقات برای

## ایران

رشوه گرفتن متوسل به مردمان میشوند و آنها  
و مخصوصاً "کسانی را که از دربار سلطان دور هستند، اغوا  
میکنند. ولی بدا بحال آنان وقتی که پرتو از رفتارشان  
برداشته شود.

من هیچ محافظی بهتر از مسیح نمیتوانستم بیابم و کشتی ای  
که مرا با اروپا میآورد همین نام را داشت، از این رو بی آنکه  
اعتنائی داشته باشم که ما بی دفاعیم و باید از دزدان دریائی  
تریپولی و انگلیسیها که برضد آنها در جنگ بودیم بیمناک  
باشیم، به مالت رسیدیم. پس از سی و هفت روز کشتی رانی  
خوش و بدون حادثه، روز ششم آوریل ۱۶۶۶، پس از دو  
سال و نیم مسافرت، به ماری رسیدم و از آنجا پس از مدتی به  
پاریس برگشتم. در این شهر پس از تشکر خالصانه از افتخاری  
که بمن دادید و این کتاب را خواندید، به سفر و سفرنامه‌ام  
پایان میدهم.

پایان



تبرستان  
[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

## مستخرج از امتیاز نامه پادشاه

تبرستان

www.tabarestan.info

نظر بعنایت پادشاه و امتیازی که از طرفه معظمه در دوم  
ژوئن ۱۶۷۳ داده شد و بامضاء بوکتوا میباشد ، و با مهر بزرگ  
موم زرد ممهور گردیده ، به آ. د. د. اجازه داده میشود کتابی  
بنام زیباییهای ایران ، با نقشه آن کشور و چند تصویر چاپ  
کرده و بفروش برساند . این امتیاز برای مدت شش سال متوالی  
داده شده و هیچکس بهیچ عنوان حق ندارد این کتاب و  
نقاشی های آنرا بچاپ رساند و یا تقلید کرده بفروش برساند و  
یا به عاملین فروش بدهد ، مگر با اجازه صاحب امتیاز یا  
کسانیکه از طرف او این حق بآنها داده شده است. در صورت  
خلاف ، همانطور که در این امتیاز نامه بتفصیل  
ذکر گردیده ، مرتکب بمبلغ هزار لیور جریمه و به پرداخت  
هزینه ها و ضرر و زیان محکوم خواهد شد و نسخ کتاب توقیف  
خواهد گردید .

امتیازنامه فوق در دفتر صنف صاحبان چاپخانه و کتابفروشان  
پاریس، بموجب رای پارلمان مورخ ۸ آوریل ۱۶۵۳ و شورای  
اختصاصی سلطنتی ۱۷ فوریه ۱۶۶۵ بتاریخ ۳ اوت ۱۶۷۳، به  
ثبت رسیده است .  
آ . د . د . مزبور این امتیازنامه را به آقای ژروه کلوزیه تاجر  
کتابفروش پاریس واگذار نمود که از آن استفاده نماید .  
چاپ کتاب برای نخستین بار در هشتم ماه اوت ۱۶۷۳  
بهایان رسید .

**Sephaon**

اصفهان درمتن

**Smirne – Smyrne,**

درمتن

**Sol**

**Soltanie**

سلطانیه درمتن

**Spahan**

اصفهان درمتن

**Tauris**

**Taurus**

**Tavernier**

**Tebris**

**Thévenot**

**Tocat**

**Tours**

**Tripoli**

**Voltaire**

**Zengan**

زنجان درمتن

تبرستان

www.tabarestan.info

**Pactole**

**Paris**

**Parthe**

**Perse**

**Persépolis**

استخر

**Philadelphie**

**Piastre**

**Pied**

پا ، واحد طول در فرانسه قدیم ،  
مساوی ۰/۳۲۸۴ متر .

**Pietro - Della Wallé**

**Pinte**

مقیاس قدیمی حجم مایعات در پاریس .  
پینت معادل ۹۳ صدم لیتر بوده است .

**Révérand Père Raphaël Capucin**

**Saint Bazile**

**Saint Dominique**

**Samiel**

**Sardes**

**Satyre**

**Schamachie**

**Sein , Seyn**

درمتن

**Hecatonpolis**

درمتن

**Hircanie**

**Hispahan**

اصفهان درمتن

**Ismid**

**Jésuites**

تبرستان

**Liard**

**Ligourne**

**Livre**

**Lyon**

**Malte**

**Marseille**

**Marais**

**Mayn**

**Montesquieu**

**Nicomédie**

**Ormus**

**Orpha**

[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

**Carmanie**

**Carmes**

**Caysserie**

قیصریه درمتن

**Chardin**

**Comeha**

قمشه درمتن

**Congue**

تبرستان  
www.tabarestan.info

**Déchaussés** یا **Carmes déchaus** « کارم » فرقه ای که در قرن دوازدهم تأسیس یافت .  
« کارم دشو » به گروهی از آنها گفته میشد که با پای برهنه راه میرفتند .

**de La Haye**

**Denier**

**Derbent**

در بند درمتن

**Epinette**

نوعی پیانوی کوچک دستی

**Galata**

غلطه

**Goblins**

**Gomron**

**Habar**

هبر درمتن

Allachars

Allah Capi

عالی قاپو درمتن

Anatolie

La Natolie

درمتن

Amasia

Aphium - Karassar

Araxes

ارس

Arsacia

Arzerom

Assuerus

احشویروش

Athanase

Augustins

Bad Sambour

Balserat

بصره درمتن

Banianes

Bender

Bernard

Bolis

Brasse

واحد طول قدیمی در فرانسه بمیزان ۱/۶۲ متر.

Capadoce

Capucins



تبرستان  
[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

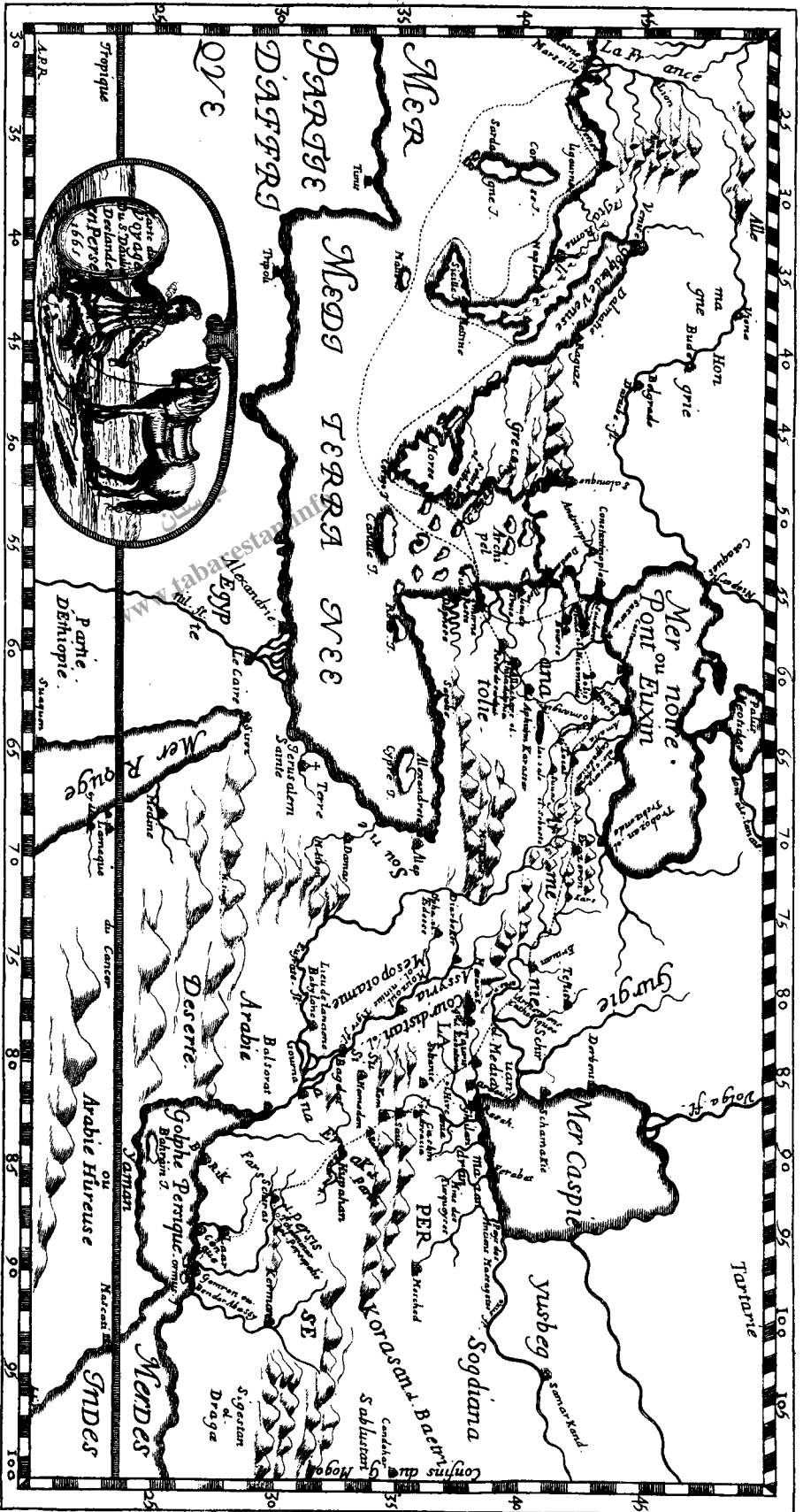
سال ۲۵۳۵ شاهنشاهی  
در چاپخانه فراهانی  
بچاپ رسید



زیباییهای ایران یا آنچه قشنگتر در این کشور پادشاهی یافت میشود ، نوشته  
 شده و ترسیم یافته از روی طبیعت بوسیله آقای دولیه دلند اهل واندم .

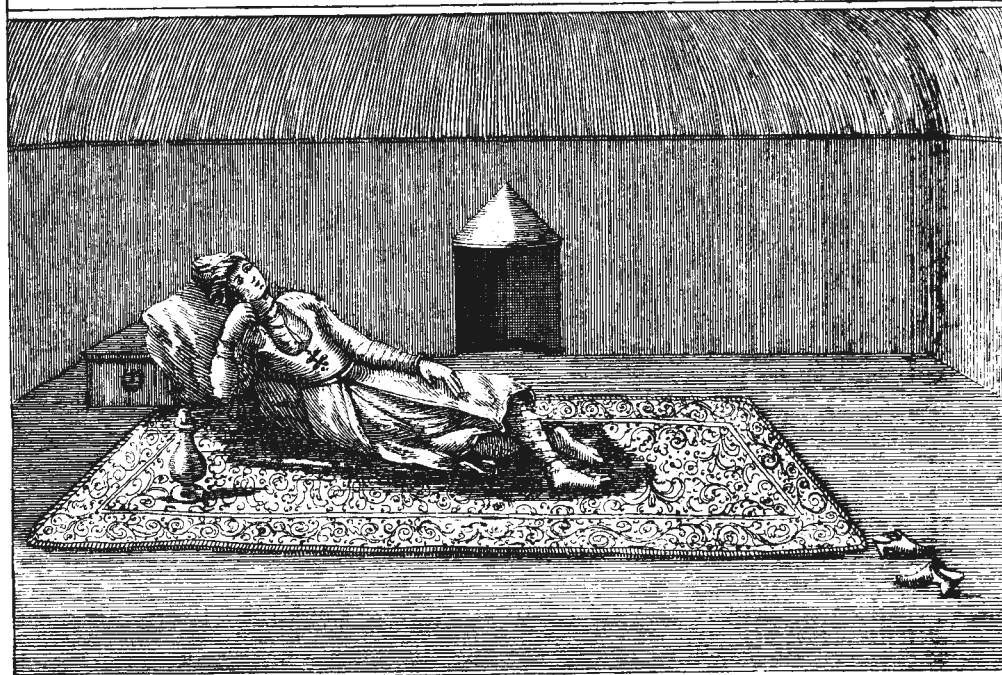
تبرستان

[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)



نقشه مسافرت آقای دولبه در ایران . ۱۹۴۵

تبرستان  
[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

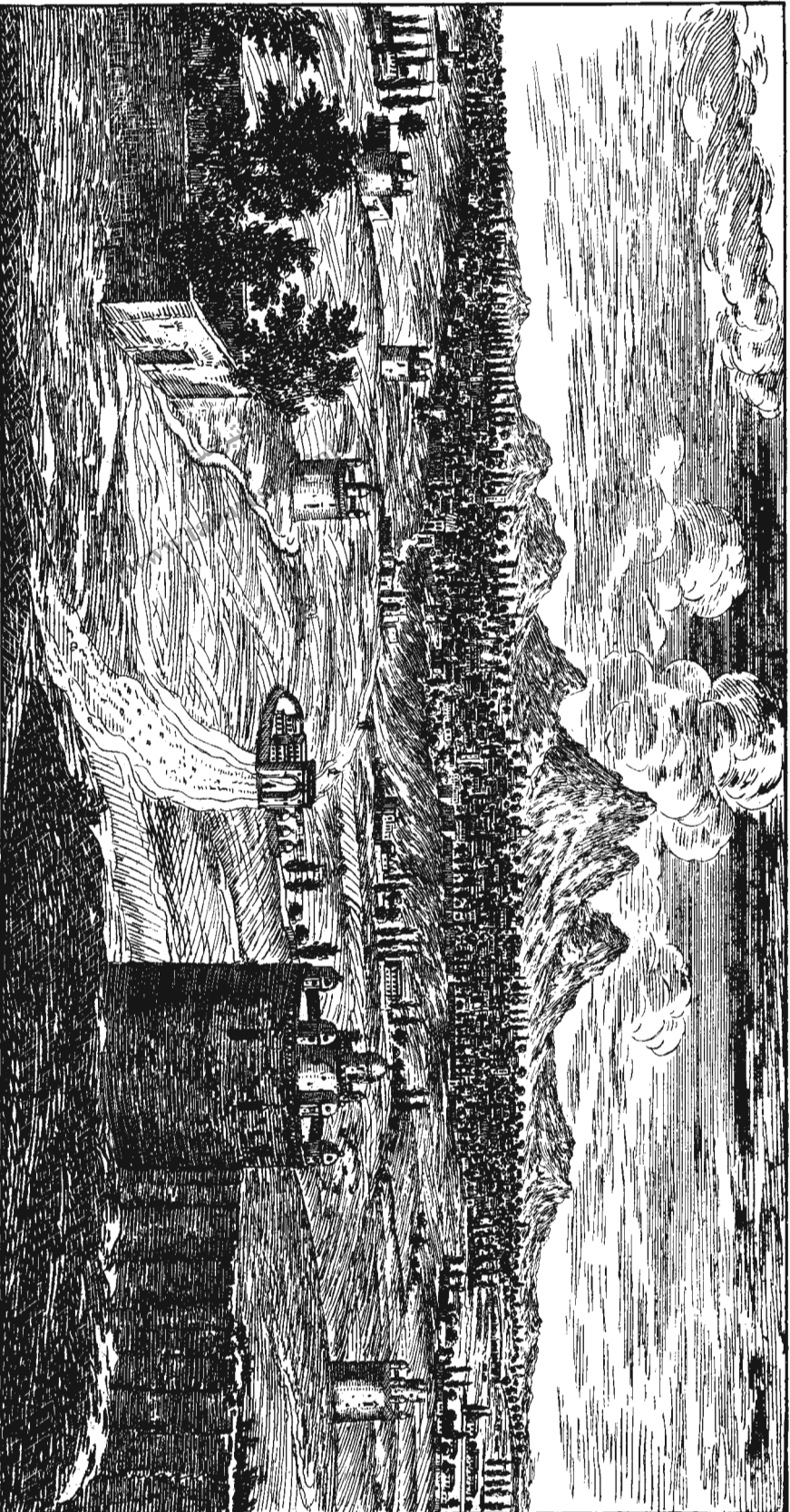


*Habillementz Des Perses*

A.P.

لباس های ایرانیان .

تبرستان  
[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)



Frankfort am Main, del.

Vue de la ville d'Isfahan, Capitale de Perse, en venant de Tauris.

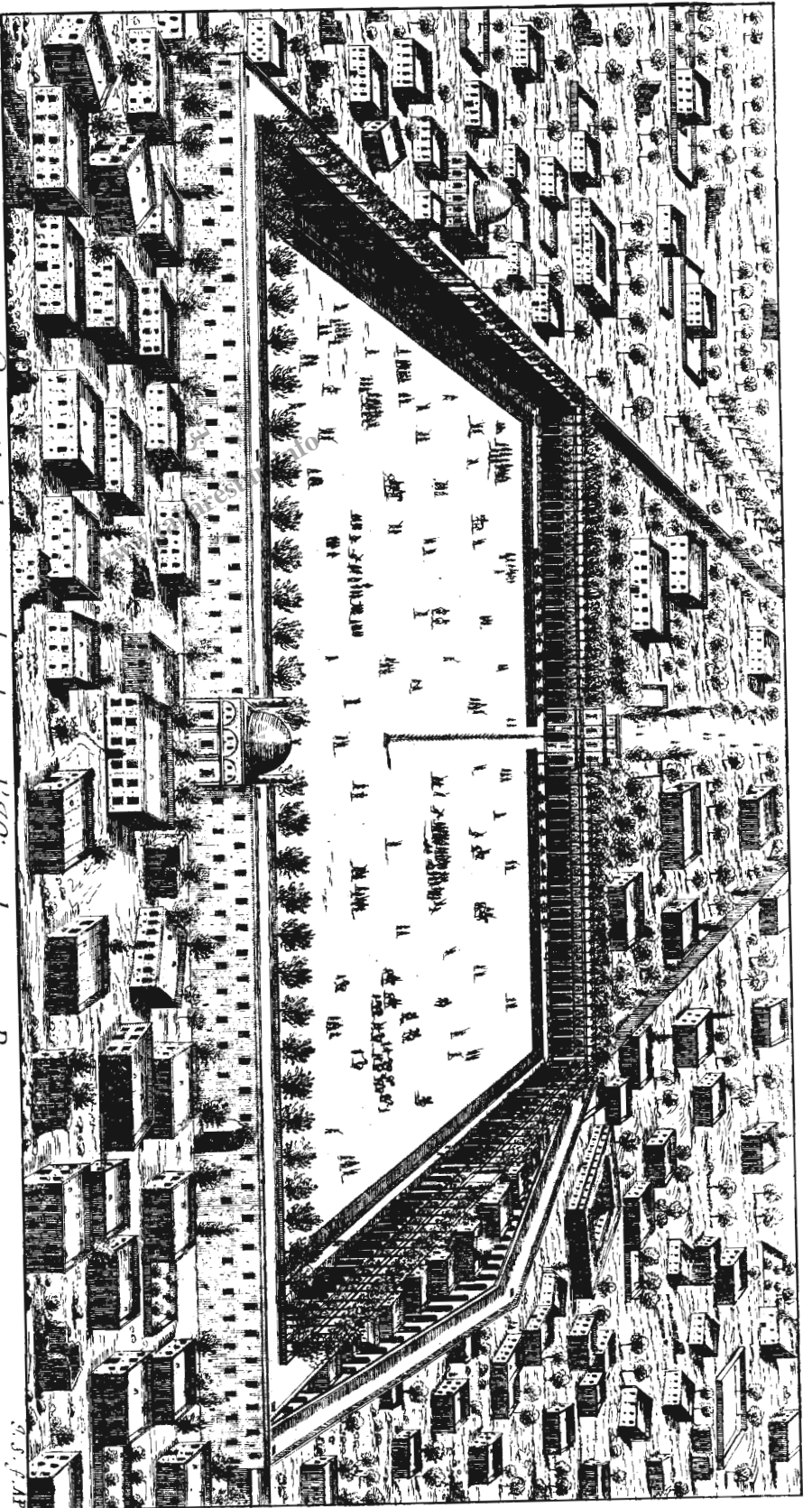
3.5.f. n.

منظر اصفهان ، پایتخت ایران ، از راه تبریز .



تبرستان

[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

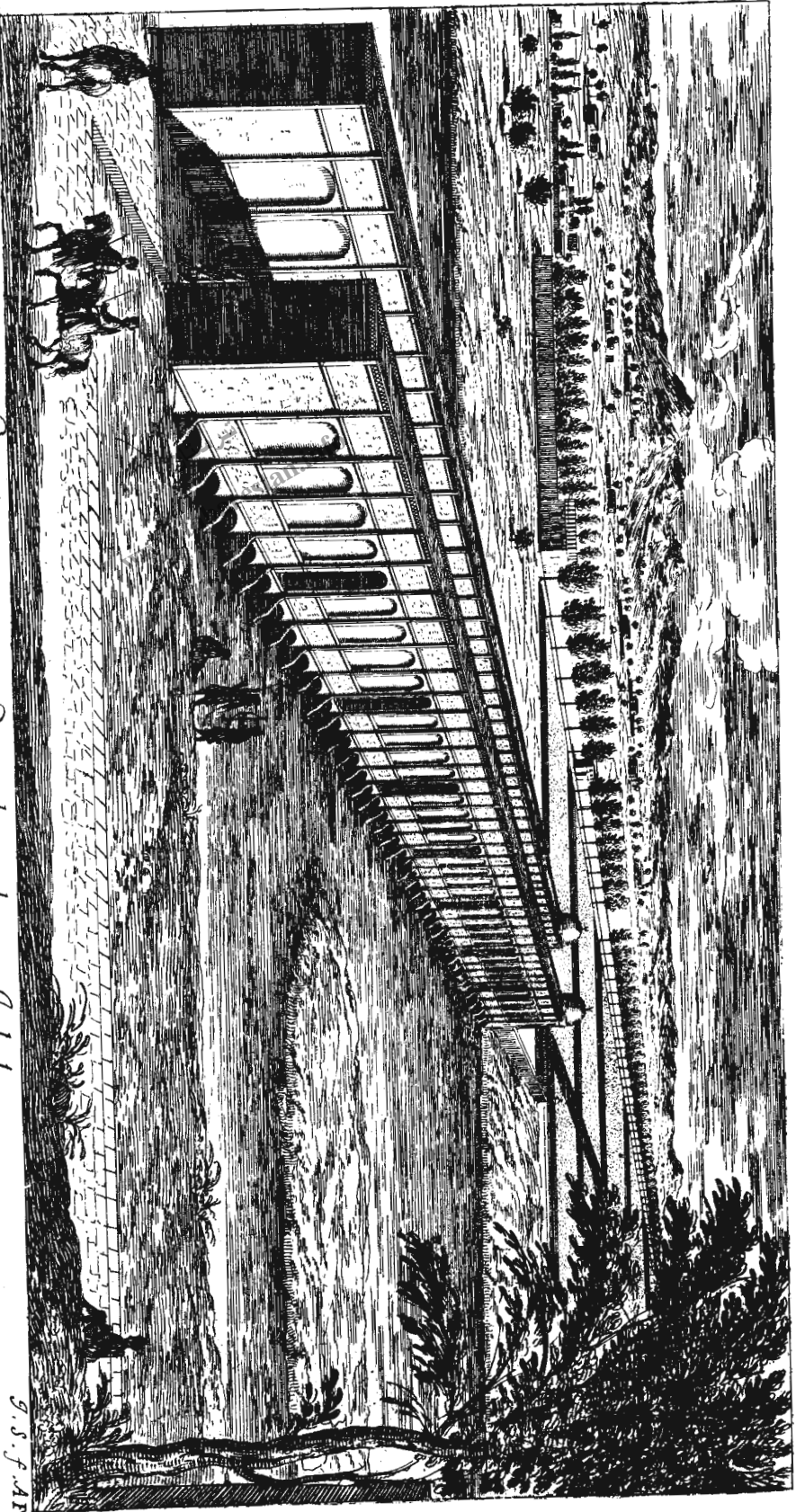


*Douglas, Dorelander, delin.*

*Le Meidan, ou la place d'Alispahan, en Perse*

میدان اصفهان .

تبرستان  
[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)



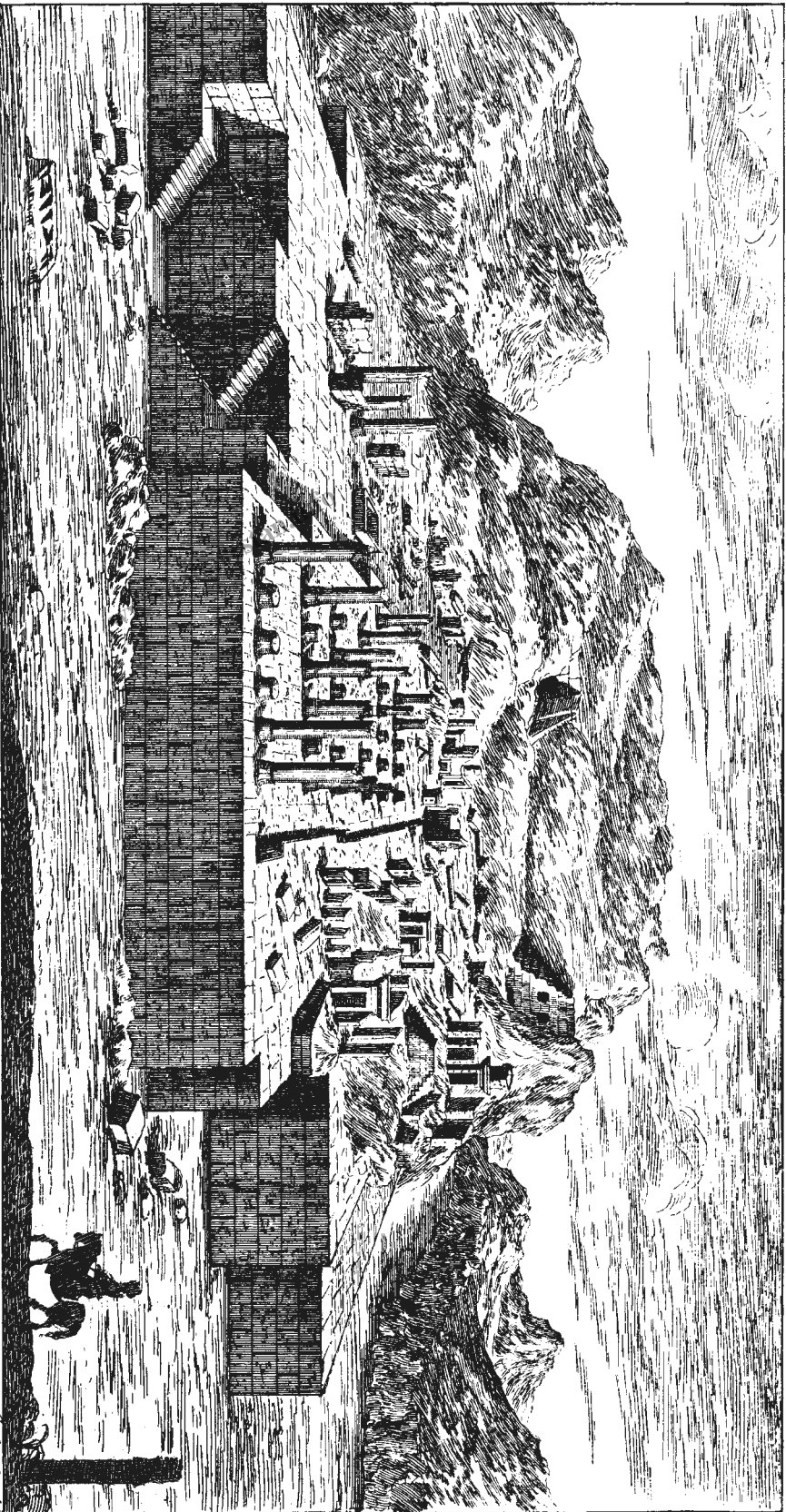
*Douleur, Douleur, de l'air.*

*Le Pont qui conduit de Sapan a Sulpha.*

*پل اسفهان به سلفا .*

*G. S. F. 41*

تبرستان  
[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)



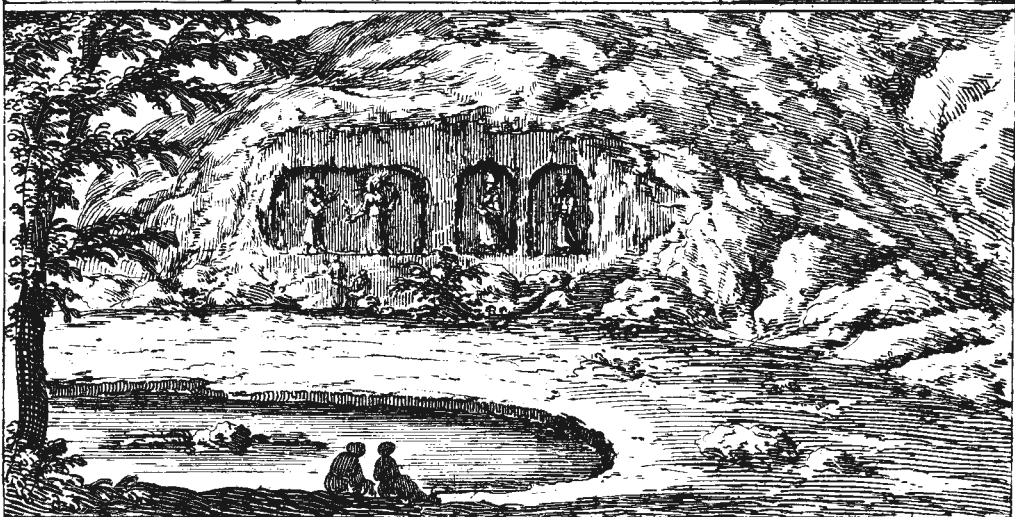
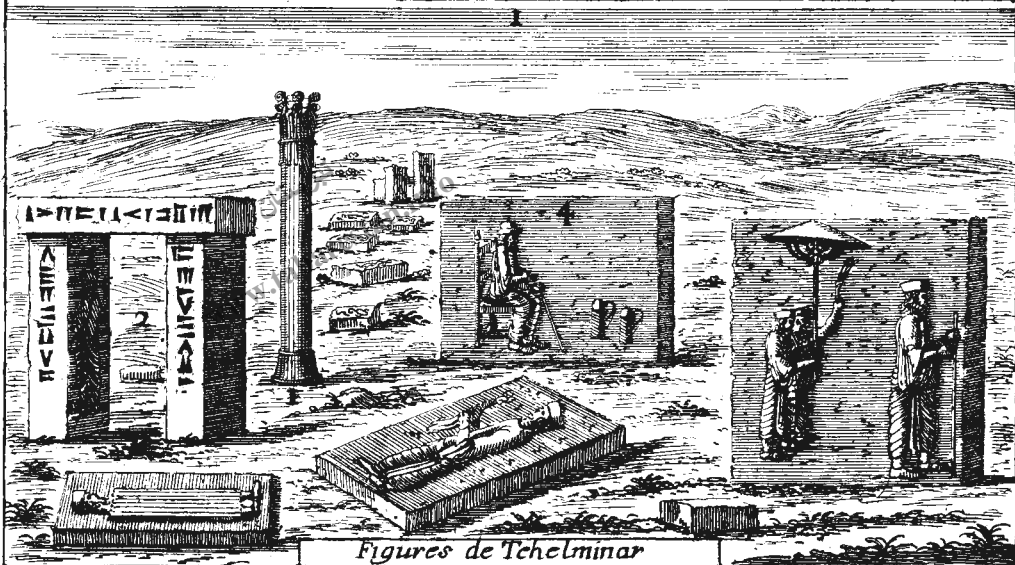
Dauver., Delandouché.

*Schelmimar, ou les Ruines de l'ancienne Persepolis*

G. S. F. A. S.

چهل منار یا خرابه های استخر قدیم.

تبرستان  
[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)



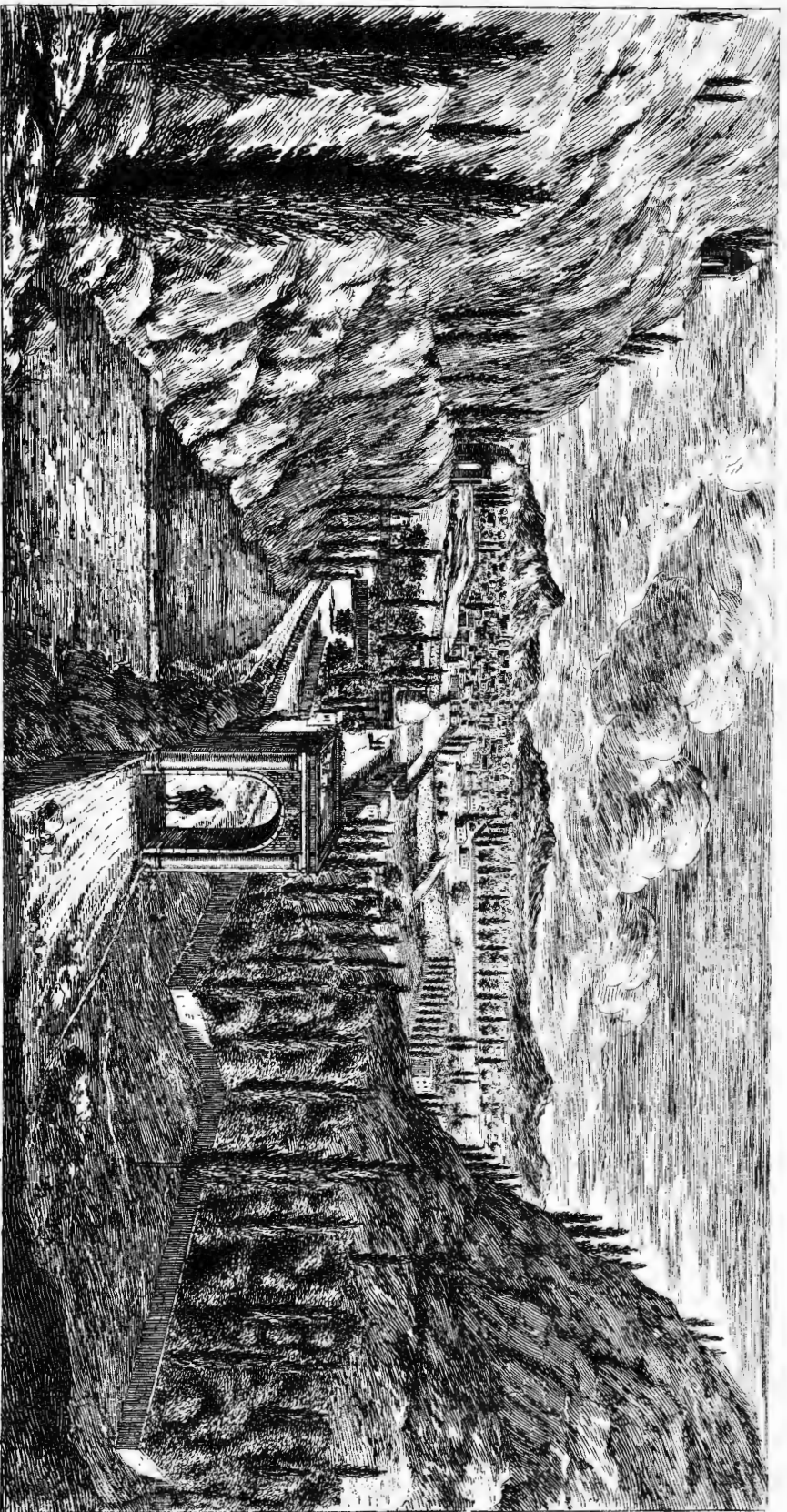
Cum. P. R. -

*Kademgha proche de Schiras*

تصاویر چهل منار .  
 قدم گاه نزدیک شیراز



تبرستان  
[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)



D'aulier, De la Vallée, delin.

*Vue de la Ville de Shiras en Perse, en venant d'Hispanhan.*

J. S. F. del.

منظر شیراز از راه اصفهان

تبرستان  
[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

تبرستان  
[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

*lement, du 8. Avril 1653. Et celui du Con-  
seil Privé du Roy, du 27. Fevrier 1665.*

*Signé, THIERRY, Syndic.*

Et ledit A. D. D. a fait part dudit Pri-  
vilege au Sieur Gervais, Clouzier, Mar-  
chand Libraire à Paris, pour en jouir sui-  
vant les conventions faites entr'eux:

*Achevé d'imprimer pour la premiere fois  
le huitième Aoust 1673.*

---

*EXTRAIT DV PRIVILEGE  
du Roy.*

**P**AR Grace & Privilege du Roy donné à Paris le deuxième Juin 1673. signé Boctois, & scellé du grand Sceau de cire jaune. Il est permis à A. D. D. de faire Imprimer & debiter un Livre intitulé, *les Beautez de la Perse*, avec la *Carte du Pays & plusieurs Estampes*, & ce, durant le temps de six années consecutives, avec deffences à tous autres, d'imprimer, vendre, & debiter ledit Livre, & Estampes, ny les contrefaire sous quelque pretexte que ce soit, sans la permission de l'exposant ou de ceux qui auront droit de luy, à peine de mil livres d'amande & confiscation des exemplaires, & de tous dépens, dommages, & interests, ainsi qu'il est porté plus au long par ledit Privilege.

*Registré sur le Livre de la Communauté  
des Imprimeurs & Libraires de Paris, le  
3. Aoust 1673. suivant l'Arrest du Par-*

DE LA PERSE. 81

& sur tout ceux qui sont éloignez de la Porte ; mais malheur à eux quand ils sont découverts.

Je ne pouvois pas trouver vne plus heureuse Sauvegarde que celle de l'ENFANT JESVS, dont le Vaisseau qui me passa en Europe, portoit le nom , aussi nonobstant que nous fussions sans deffence, & que nous eussions à craindre les Corsaires de Tripoli, & les Anglois contre qui nous avion guerre, nous touchâmes à Malte; & apres trente-sept jours d'une heureuse navigation, j'arrivay à Marseille le fixième Avril 1666. apres deux ans & demy de voyage, & delà à quelque temps je revins à Paris, où je mettray fin, s'il vous plaist, à mon Voyage, & à ma Relation, apres vous avoir tres-humblement remercié de l'honneur que vous m'avez fait de la lire.

F I N.

L

80 LES BEAUTEZ

be ou de mousse; laquelle estant lavée est de couleur de terre d'ombre, & comme un petit escheveau de soye, long comme le doit, cette soye est fine & luisante au possible, on la peut filer, & je sçay qu'on en a fait des bas qui ont esté vendus cinquante écus la paire.

Devant que quitter l'Asie, je diray à la confusion des Chrétiens de ce pays-là, & de celuy-cy, que les Mahometans sont merveilleusement unis ensemble, qu'ils ont une telle estime de leur Religion, qu'ils n'en peuvent avoir une véritable pour ceux qui ne la suivent pas. La subordination y est fort bien gardée parmy les Officiers; & l'on n'y parle point de confics de Jurisdiction, car tout y est réglé sous des peines cruelles, & les Grands mesmes n'ont pas de querelles pour les presséances. On y a grand respect pour les vieillards, qui accordent fort souvent les differends sur le champ, & cela empêche beaucoup de procez, d'où il arrive que les Juges n'ayant pas beaucoup à gagner de ce costé là, ont souvent recours aux fourbes pour griveler,

&



DE LA PERSE. 79

ma part de la peur de faire naufrage en passant le Golfe d'Ismid. Je ne demeuray qu'un mois à Smyrne, où je sçeus que quelques jours devant nostre arrivée, il en estoit party pour Constantinople, où son malheur l'attiroit, un certain Juif grand fourbe, qui avoit tellement seduit les autres Juifs, qu'il se faisoit passer pour leur Messie. Il usa pendant trois mois pour cét effet, de mille artifices, & peut-estre de prestiges aussi; & enfin comme j'ay appris par une lettre que j'ay receuë d'un de mes amis de Constantinople, quand il y fut, le Grand Seigneur le fit venir devant luy, pour sçavoir qui il estoit; il fut si impudent qu'il dit qu'il estoit le Roy des Juifs: mais le Grand Seigneur luy ayant fait commandement de se faire Turc à l'instant, ou de se refoudre à mourir cruellement, le lâche coquin se fit Turc. Je ne sçay ce qu'il est devenu depuis.

On pesche à Smirne dans la mer, une certaine grande coquille de la figure des moules, mais longue d'un empan, d'un bout de laquelle pend une espece de bar-

& amples descriptions que vous en avez , si ce n'est que quand on voudroit faire par artifice une excellente situation pour une ville , on ne pourroit pas y reüssir mieux que la nature a fait pour celle-là.

La ville est aussi grande que Paris , y compris Galata , & bastie en amphitheatre. Mais ostez les Mosquées qui sont tresbelles , les autres bastimens ne sont point beaux , & les ruës sont estroites. Je ne sçay rien du Serrail si ce n'est qu'il est fort grand , & que la veuë en est merveilleuse. Le Port est admirable , les vaisseaux y sont en toute seureté , & s'y peuvent ranger en grand nombre. J'y vis le demeslé de Monsieur de la Haye nostre Ambassadeur , avec le Grand Vizir , duquel il eut bonne raison , malgré toute sa fierté. Apres cinq semaines de sejour , je partis pour Smyrne ; j'aurois peü m'embarquer dans un vaisseau du Roy , qui avoit amené Monsieur l'Ambassadeur de France , mais estant obligé de repasser à Smirne , je me mis en la compagnie du Consul François de cette Ville , & de sept ou huit Marchands avec qui j'eus

Pour moy je suis revenu sur mes pas, & si vous me suivez je vous feray courir la poste par livre, car je ne le puis pas autrement, n'y en ayant point d'estables que pour les Courriers du Roy, encore sont elles si mal garnies, que les Couriers prennent les chevaux des premiers Marchands & voyageurs, qu'ils trouvent sur leurs routes.

Je retournay donc à Schiras, puis à Spahan, d'où il y a encore route fort commode par Hamadan pour Bagdat; je pris celle de Tauris, & comme je voulois voir Constantinople, je laissay quelques camarades aller par Diarbeker à Alep, qui est encor un chemin fort ordinaire: je repassay à Erivan, à Erzeron, à Tocat, où je laissay le chemin de Smirne à main gauche, je fus à Amasia grande ville entre les Montagnes, costoyay la Mer noire, passay à Bolis, à Ism'd qui est l'ancienne Nicomedie, sur l'extremité d'un Golphe, & au bout de soixante-dix journées à bien marcher, je me rendis à Constantinople, dont je n'oserois vous rien dire apres tant de belles

76 LES BEAVTEZ

Il y a peu de personnes qui puissent rester au Bandar les quatres mois, Juin, Juillet, Aoust, & Septembre, mais on se retire ou à Laar, ou dans la Montagne en deça.

C'est pourquoy, comme je n'ay plus rien à vous dire de la Perse, à moins que vous ne vouliez voir les Indes avec d'autre guide que moy, qui n'y ay point passé, il vaut mieux retourner en Europe.

Vous pourriez prendre le chemin de Balserat, & vous mettre-là sous la conduite de quelqu'Arabe, qui vous faisant passer le desert en vingt jours avec bien de la fatigue, vous rendroit à Alep, & ce seroit bien le plus court.

Ou bien sans passer le desert qui est fort chagrinant, à cause du risque que l'on court de souffrir la soif, si celuy qui vous sert de pilote ne rencontre les puits, qui ne sont pas fort pres à pres; il faudroit passer à Bagdat, delà à Mousoul, à Orpha, à Alep, puis à Alexandrette, où les navires vous prennent pour vous porter en Chrétienté.

DE LA PERSE. 75

pas ceux qui sont embarquez dessus : Vous en croirez ce que vous voudrez, ainsi que de tout le reste.

Le Bandar Abassy ou Gomron, est le Port le plus frequenté de la Perse, car le Congue qui est à trois journées delà, n'est pas grande chose. Il y a pourtant Balserat où se fait grand negoce, & le Bandar Rik, qui n'en fait pas beaucoup.

Il a esté bâti des ruines d'Ormus, qui estoit cette ville si fameuse autrefois, dans une petite Isle du mesme nom à deux lieuës en mer, tout vis-à-vis, où a present il n'y a plus qu'un méchant Chasteau & peu de garnison. Le negoce s'y fait, à cause que l'abord des Indes y a attiré assez de monde pour y faire un gros village. Les deux plus belles maisons sont tenuës par les Hollandois & Anglois, qui y ont leurs Contoirs : La Compagnie de France y en a aussi à present une.

L'air y est tres-mal sain, les chaleurs insupportables, les eaux de cisterne, & on les va querir à deux lieuës delà, car celles du lieu ne valent rien, & sont salées.

K ij

ques au Bandar, vous n'en trouvez pas d'autre que de salée, car la terre est tellement mellée de sel, que les rivieres douces qui viennent d'ailleurs, en y passant deviennent salées.

Vous avez cinq journées jusques au Bandar Abassy, par un pays pierreux & sablonneux, où il n'y a gueres d'ombre, on y trouve pourtant quelques Palmiers, des Tamaris, & des Lentisques. Les chaleurs y sont continuelles & insupportables, & quelquefois on y sent, principalement au mois de Juillet & Aoust, un vent que les Arabes nomment Samiel, vent de poison; & les Perfes Bad Sambour; ce vent étouffe en un instant par sa chaleur & son venin, ceux qui le respirent. Ils disent que pour s'en garentir quand on s'en apperçoit, car on l'entend siffler de loin; il faut se jetter à terre, & se couvrir la teste avec des hardes mouillées; ils ont appris ce remede, de ce qu'ils ont entendu, que sur le Tigre, en allant de Mouzoul à Bagdat, où ce vent regne dans les mois susdits, il tuë bien ceux qui marchent sur le rivage, mais non

DE LA PERSE. 73

pierre, de dix ou douze pieds en quarré, & tout autour vous avez quelques ruïnes de cisternes & d'autres bastimens. Les Perses appellent ce lieu, la Mosquée de la mere de Salomon, & y vont en devotion au Beyran du Sacrifice, qui est une de leurs Festes. Ces figures sont de mesme temps, & mesmes Ouvriers que les precedentes.

Je ne conseillerois pas de passer outre, à ceux qui ne veulent voir en Perse que les beautez de ce Royaume, car je n'en connois pas d'autres, au moins qui en vallent la peine ; neantmoins, quand ce ne seroit que pour dire, qu'on y a esté, voyons Laar, & le Bandar.

La ville de Laar, est par delà Schiras, cinq ou six journées vers le Midy, presqu'aussi grande, mais pas si belle. Le terroir est sablonneux, & l'air fort chaud ; ses bazards sont assez jolis. Il n'y a pas d'autre eau que de cisterne, dont il y en a grand nombre ; & non seulement à Laar il faut boire de cette eau, mais même depuis une journée au delà de Schiras, jus-

72 LES BEAUTEZ

un peu à l'écart, vous trouvez une petite coline pierreuse, sur le haut de laquelle vous voyez trois Portes, du reste de quatre, vis à vis l'une de l'autre. Elles ont plus de dix pieds de haut, & quatre de large, faites de trois pierres grises aussi luisantes que le marbre. Dans les jambages de ces portes, sont taillées des figures, dont les testes ont esté gastées par les Mahometans. Il y en a deux de chaque posture à chaque porte en dedans. Leur habillement est long; les unes portent dans une main un vase quarré, plat, pendant à une anse, dans l'autre une espece de flambeau. D'autres ont comme un cœur enflammé dans une main, & dans l'autre une maniere de mouchoir plié & pendant. Il y a encor quelques pierres aux costez de ces portes, qui faisoient l'enceinte de ce quarré, qui n'est pas de plus de vingt pas, de long, sur quinze de large; dans le bas de ces pierres vous voyez de petites figures portans des lances toutes droites & qui semblent aller en procession. Au milieu de tout cela estoit un bassin de  
pierre,



## DE LA PERSE. 71

Un peu par delà vous avez sur un haut rocher les restes d'un vieux Chasteau, & un puy quarré, qui apparemment descend jusques au niveau de la plaine. Il est taillé dans le roc qui est fort dur, & a dix ou douze pieds en quarré. On nous dit qu'autrefois on y jettoit les femmes adulteres, les pigeons y nichent à present dedans.

A deux lieuës de Schiras, au long de la montagne, tirant vers le levant, vous pouvez voir un lieu fort agreable pour les sources d'une excellente eau poissonneuse, & un boccage fort frais. C'est dans le recoin d'un rocher, & les Persees appellent cela Kademgha. Il y a quatre figures taillées en bas relief dans le roc. Deux sont dans un mesme cadre, & deux autres separées, il y en a une de femme, & les trois autres d'hommes; le temps les a fort mangées: elles sont comme je croy, du temps & des Ouvriers de celles de Tcheminar. Je les ay fait graver avec le petit païsage, afin que vous vissiez ce que c'est.

En retournant à Schiras, sur la droite,

## 70 LES BEAUTEZ

geons & des tourterelles qui y sont en quantité; dans l'un des ces jardins au bout d'une grande allée, vous y voyez un estang de plus de soixante pas en carré, l'eau y descend par une cascade assez bien taillée dans la roche prochaine qui est un peu élevée, & sur laquelle est une petite maison ed plaïfance, qui a esté autrefois fort mignonne, & dont la veüe est tres-agréable, à present elle est ruinée.

En entrant à Schiras, à main gauche, on voit sur la montagne, quelques petits dômes eslevez sur quatre piliers; ce sont des Sepulchres. Mais le plus magnifique est à un quart de lieuë de la ville dans un vallon. Il y a une belle Mosquée avec de grands bastimens faits pour un College, tout cela va en ruïne. Proche de là, on descend par un escalier dans un puy fort large, au bas duquel il y a un bassin où le poisson fourmille, tant il y en a. On n'oseroit y toucher à cause qu'ils l'ont consacré à Cheik Saadi, qui est enterré dans la Mosquée voisine, & qui a esté le plus fameux de leurs Poëtes.

DE LA PERSE. 69

rents de la femme de Pietro Della Valle, il y a beaucoup de Juifs qui sont marquez sur l'estomac, d'une petite piece de couleur differante de leur habit.

La Maison que les Reverends Peres Carmes y ont, y est assez jolie, il y a plus de soixante ans qu'ils en sont en possession; de deux ou trois Religieux qui y sont d'ordinaire, il y en a tousjours quelqu'un de François.

On remarque à Schiras, à ce que l'on m'a dit, que l'eau hausse dans les puits pendant trente ans, quelquesfois jusques au haut, & puis decend pendant trente autres années.

Les environs de Schiras sont assez beaux, ce ne sont que jardins, dont il y en a trois ou quatre fort grands qui appartenoient aux anciens Gouverneurs, mais comme ils ne sont pas entretenus, ils sont tout en desordre, je ne croy pas qu'il y ait lieu au monde où il y ait tant & de si gros cyprez, plantez en belle ordonnance, & entre-coupez de planes, & arrousez de plusieurs ruisseaux; nous allions les matins tuer des pi-

68 LES BEAUTEZ

Gouverneur, mais vn Vizir, qui est neant-  
moins vn grand Seigneur. L'air de cette vil-  
le est-tres bon, la situation belle, dans vne  
plaine qui a plus de trois journées de long,  
mais pas plus de quatre ou cinq lieuës de  
large au droit de Schiras, où elle est fort  
fertile à cause des eaux.

La nourriture y est bonne, le pain fort  
blanc, le vin tel que nous avons desja dit;  
on n'y ressent presque point d'Hyver, ceux  
qui vont aux Indes doivent faire provision  
de vin dans cette ville, non seulement à cau-  
se de son excellence, mais à cause qu'il ne  
s'en trouve plus du tout plus avant, & que  
celuy-là se conserve fort long-temps, on y  
fait encor grand traficq d'eau-rose dont il y  
a grande abondance.

Il ya deux ou trois Bazards assez bien  
bastis où l'eau coule par le milieu dans de pe-  
tits canaux : il y a aussi de fort belles verre-  
ries, & je n'ay point veu lieu où l'on fasse de  
si grandes bouteilles, car on y en trouve qui  
tiennent plus de quarante pintes.

Les Armeniens ont quelques familles ha-  
bituées dans cette ville, & j'y ay veu des pa-

DE LA PERSE. 67

en jugerez par la representation que vous en avez ici.

On entre par une porte assez magnifique , à costé de laquelle un torrent fait une cascade par dessus une chaussée de pierre ; le plus souvent il n'y a pas d'eau. Cette porte vous donne entrée dans une grande ruë , aux deux costez de laquelle sont des Jardins. Elle a plus de trente pieds de large , & plus de mille de long , & va en descendant assez doucement se terminer dans la ville.

Environ à la moitié de cette ruë , on trouve vn estang quarré de plus de quarante pas de large , bordé de fort belles pierres , & à gauche une magnifique Mosquée.

Cette ville est assez grande , mais bien décheuë de la splendeur où elle estoit du temps d'Imamkoulikan qui en estoit Gouverneur , & qui quoy que vassal du Roy de Perse , estoit presqu'aussi puissant que luy , ce qui donna de la jalousie à Schahsesi son Roy , qui le fit tüer à la chasse. Depuis ce temps-là , on n'y a plus mis de Kam ou

lage nommé Miana , proche de Tauris: Les curieux le doivent bien regretter , car c'estoit vn veritable Voyageur , vertueux & sçavant.

Nous quitames enfin Tchelminar avec regret de ny pouvoir pas rester plus long-temps , & fumes a Schiras , qui est à douze lieuës de là , avec le Reverend Pere Athanase , François de Nation , & Supérieur de la Maison des Carmes Deschaux , qui sont en cette ville là , lequel me dit que lors qu'il vint de Bagdat à Spahan , par un autre chemin que l'ordinaire , qui est celuy d'Hamadan , il avoit veu aupres d'une montagne , une ruine presque de même maniere que celle de Tchelminar.

Il faut donc voir Schiras , & son entrée du costé d'Hispanhan , est veritablement quelque chose de beau : car en passant par le détroit de deux montagnes qui ne sont pas éloignées de cinq cent pas l'une de l'autre , la veüe que l'on a de la ville qui est en bas dans la plaine , à demy quart de lieuë de là , fait une perspective des plus belles que j'aye jamais veüe , vous

DE LA PERSE. 65

où l'on voit vne espece de façade de Temple ou de Sepulchre , dans lequel on ne pourroit entrer que par vne fenestre à la hauteur de trente ou quarante pieds , car il n'y paroist aucune porte.

Les Perles appellent ce lieu Nakch-Roustan, qui veut dire peintures de Roustan, leur ancien Heros , qu'ils croyent autheur de toutes ces belles choses. La fièvre qui me tourmentoit dans le temps que je fus à Tchelminar, m'empescha de voir cet autre lieu, où j'aurois dessiné quelque chose ; mais j'en appris ce que je vous en ay dit , de la bouche de feu Monsieur Thevenot avec qui j'estois dans ce voyage. Je ne dois point taire ici pour reconnoissance de son amitié , & pour l'honneur deü à sa mémoire , que c'estoit vn homme , qui n'estant pas content du beau livre qu'il a fait de ses voyages du Levant , avoit esté poussé par cette noble ambition de voir les pais les plus éloignez , pour entreprendre le voyage des Indes Orientales , qu'il a fait : mais il mourut à son retour il y a trois ou quatre ans dans vn méchant vil

plus connus de personne. A cinq cent pas de cét édifice , à main droite dans la campagne, vous voyez encor vne colonne debout parmy des mazures ; & à deux lieuës delà à main gauche , il y en a trois que l'on croit avoir servi à vne des portes de la ville de Persepolis , supposé qu'elle ait esté là.

Si on avoit bien du loisir & bonne escorte pour se garantir des Arabes qui sont tousjours au guet dans ce país qui est fort desert , on trouveroit quelqu'autre chose curieuse parmy ces rochers & dans cette Pleine. Si pourtant les villes estoient autresfois basties de terres , comme elles le sont à present , ce ne seroit pas merveille qu'il n'en parut plus aucun vestige , puis que si on les abandonnoit , huit jours de pluyes les pourroient réduire en bouë , & autant de Soleil apres , en poussiere.

Vous pouvez encor voir à vne lieuë & demie de Tchelminar , en tirant au Nord parmy les montagnes, vne grande quantité d'autres bas reliefs taillés dans la roche mesme, qui est fort dure & fort polie,  
où



DE LA PERSE. 63

ce prodigieux nombre de figures , qui quoy qu'elles ne soyent pas taillées avec l'art des anciens Romains, peuvent pourtant passer pour belles ; l'architecture est extraordinaire, & ne se rapporte point aux ordres de la nostre.

Plusieurs disent que ce bastiment a esté un Palais de Darius ; mais le Reverend Pere Raphael Capucin qui demeure dans le païs il y a plus de vingt cinq ans , & qui pour sa grande science , a la conversation des plus sçavans , & des plus grands du Royaume , m'a dit qu'un homme fort docte qui faisoit les Annales de la Perse, l'avoit assuré que c'estoit un ouvrage d'Assuerus , & vray-semblablement un Temple ; car la plus part des figures ne sont que representations de Sacrifices, ou d'hommes qui se battent contre des animaux Planche II.

Si nos Antiquaires & Dechifreurs vouloient se donner la peine d'y aller, ils trouveroient là bien autant à deviner que dans les Obelisques d'Egypte , mais principalement dans ces caracteres qui ne sont

Dans la Montagne , à deux ou trois cens pas derriere cét édifice , il y a deux caves taillées dans le roc & peu profondes , il faut que c'ait esté deux Sepulchres : audessus de l'entrée se voyent taillées dans la roche quelques figures , comme d'un homme qui tient un arc & sacrifie à un Idole qui ressemble un Satyre , vous en avez le dessein à la Planche I I I.

Je croy qu'en ce lieu il y a plus de deux mille de ces bas reliefs , & comme la terre a esté remuée , il y en a grande partie qui ne montrent plus que la teste : la plupart de leurs habillemens sont longs , les manches larges , les souliers à peu pres comme les nostres , de petites toques , les unes plates , les autres en calotte , la barbe & les cheveux longs. I'y ay veu une figure assise dans une chaise , de mesme maniere que les nostres , à la Planche I. figure 4.

Au reste , ce lieu est à mon avis vn des plus beaux restes de l'antiquité , tout y est magnifique , la structure , l'ordre & la grandeur du bastiment , & des pierres , &

gens du País disent , sans le sçavoir pourtant , qu'il y a quelque chose de fort beau sous cet édifice.

Quand vous estes remonté , il faut aller derriere le grand quarré de colonnes , & vis à vis vous y verrez les rüine d'un beau bastiment , dont les parois , les portes & les fenestres sont ornées d'une infinité de figures & de caracteres bien grands mais d'une façon extraordinaire , comme vous pouvez voir dans la Planche I. figure 2. On pourroit faire un volume de qu'il y en a. Il paroist encor à plusieurs de ces caracteres qu'ils ont esté dorez. Il ya encor des restes de plusieurs canaux qui portoit les eaux necessaires , & qui sont secs à present , les sources estant perduës : Enfin on y trouve une confusion de belles rüines , qui suggerent mille plus belles imaginations ; & laissent un chagrin de voir des choses si dignes d'une plus longue durée , perir plustost par la negligence & la malice de ces peuples , que par la suite de s millions d'années qui les avoient beaucoup épargnées.

qui s'est éboulée par tout, empesche de voir comment elles tiennent. Il y a plusieurs portes vis-à-vis les vnes des autres, & plusieurs fenestres aussi percées dans ces pierres ; les portes ne sont faites que de trois pierres, & dans les jambages en dedans, vous y voyez des bas reliefs à grandeur naturelle. Planche premiere, figure 2.

Audevant de ces chambres on remarque vne Plate forme d'environ vingt pieds en quarré, où l'on voit les vestiges de plusieurs petites colonnes.

On trouve encor vers la montagne, de beaux restes de semblables chambres, avec quantité de ces bas reliefs, dont les Histoires seroient bien curieuses; le roc qui sert de fondement en cet endroit estant fort haut, on y a taillé vn escalier par lequel on descend sur cette partie qui est la plus basse; on y voit là vne espece de porte taillée dans ce roc, qui semble donner entrée sous cette grande machine, mais elle est si bien fermée & rejointe qu'il n'y paroist presque rien; les

## DE LA PERSE.

59

deux qui sont vers la Montagne , sont des colonnes ordinaires & canelées ; les deux du milieu sont encor canelées , mais différentes , à cause de leurs doubles chapiteaux : ces deux premières qui sont à l'entrée , & l'autre qui est seule , sont , de mesme façon , & vous en avez le dessein dans la Planche I. figure 1. Les bases semblent avoir esté rondes.

Ces colonnes ont de grosseur plus de deux brasses , & cinq ou six de haut , & de distance entr'elles huit ou dix pieds : il y a apparence , par quelques restes de figures qu'on voit au dessus , qu'elles ne servoient qu'à soutenir des Idoles , & non pas aucun édifice.

Poursuivant à main droite , & montant dix ou douze degrez , vous voyez les ruines de quelques chambres , qui ne sont point couvertes , & ne peuvent l'avoir esté que de charpente : les murailles en sont faites de grandes pierres grises , épaisses de deux pieds , larges de trois ou quatre , & hautes de dix ou douze , plantées de bout les vnes contre les autres ; la terre

de quatre ; & puis comme vne autre porte de melme façon que la premiere , où sont taillez deux animaux avec des ailles , aussi grands que les autres , & fort mangez ; leur tette est opposée à celle des premiers , & tournée vers la montagne. On voit tout proche à main droite vn grand bassin quarré tout d'vne pierre, de quelques quinze pieds de large , & trois ou quatre de profondeur ; il n'y a pas d'autres choses à voir dans ce costé-là.

Détournant à main droite, à vingt ou trente pas , vous montez par deux escaliers opposez , & dont les costez sont ornez de bas reliefs sur la Plate-forme du milieu ; vous y trouvez d'abord vne colonne , qui je pense , estoit accompagnée de sept autres , quatre de front : elle est d'vn ordre assez extraordinaire , aussi bien que quantité d'autres que l'on voit par apres. Quelque mazure qui reste , semble diviser cette partie d'avec l'autre , où vous trouvez vn grand quarré qui m'a paru avoit esté de trente-six colonnes, six de face ; les deux rangs qui regardent la campagne , & les

DE LA PERSE. 57

re, & jointes à la façon des anciens bâtimens Romains : en plusieurs endroits le roc sert de fondement : les colonnes & la porte sont de marbre blanc, toutes les autres pierres sont d'un gris obscur, polies & dures comme le marbre.

La face de cette Plate-forme a trois parties, vne au milieu qui s'avance plus de quinze pieds plus que les autres, qui a bien cent cinquante pas de long; celle de main droite d'environ cinquante ou soixante pas; celle de main gauche, qui a le reste de l'estenduë, & dans laquelle vous voyez deux magnifiques escaliers, où dix personnes peuvent monter de front, qui vous conduisent par vn chemin opposé l'vn à l'autre, à la porte du bastiment qui estoit sur cette Plate-forme. Le haut de cette porte est rompu, les costez sont d'vne pierre de plus de quinze pieds de haut, & si grosse que vous voyez en dedans, taillée en bas relief vne figure de beste qui ressemble à vn éléphant; elle est fort rüinée. Apres cela on rencontre tout de suite deux colonnes de front restées

desseins n'ont pourtant point paru; Depuis ce temps-là les Gouverneurs de Schiras qui estoient obligez de traiter plusieurs grands Seigneurs que la curiosité y menoit , en ont fait rüiner sourdement vne bonne partie , pour éviter ces visites. Je ne laisseray pas pourtant de joindre au dessein que je vous donne , vne description de la chose comme je l'ay veü.

En y allant donc du village qui est à vn quart de lieuë en deça , on voit vne grande Plate-forme ellevée de plus de vingt pieds , qui s'avancant depuis le bas de la montagne qui est à l'Orient , environ trois cent pas , fait vne face de cinq cent.

La figure n'en est pas reguliere , ayant des Angles qui s'avancent , & d'autres qui se retirent , principalement sur les ailles; la hauteur non plus n'est pas égale , sur tout du costé de la main droite , où il y a vne grande place bien plus basse que les autres.

Toute cette Plate-forme est bastie de prodigieuses pierres polies comme le verre, &



DE LA PERSE. 55

voir ces fameuses rüines de Tchelminar que nous cherchons , & que l'on croit estre des restes de l'ancienne Persepolis. Vous en avez ici vn dessein , qui vous fera voir assez au naturel ce que c'est maintenant, lequel j'ay fait sur le lieu.

On l'appelle Tchelminar , c'est à dire quarante Colonnes : ce n'est pas qu'il y en ait à present ce nombre , car il n'en reste que dix-neuf , ny qu'il n'y en ait eu davantage : mais c'est sans doute que les Perses , ne luy trouvant pas d'autre nom ancien , & voyant dans ce temps-là quarante colonnes debout , l'ont appelé ainsi.

Il est situé au pied d'une grande montagne fort aride , dans le costé d'une grande Plaine de cinq ou six lieues de large , & de douze ou quinze de long , entre-coupée de quantité d'eaux qui la rendent bonne pour les pasturages.

Pietro Della-Valle qui l'a veu bien plus entier qu'il n'est à present , l'a fort bien décrit , & mesme l'avoit fait déssiner par vn Peintre qui le suivoit par tout. Ces

& nous faire resver tout nostre saoul sur vn des plus beaux & des plus vieux restes de l'antiquité.

Nous ayons dix journées à faire par delà Spahan vers le Midy. On passe à Comeha qui est vne ville composée de plusieurs villages enchainez bout à bout pendant vne bonne demie lieuë. Deux jours apres on monte insensiblement dans vne Plaine qui a plus de vingt lieuës, où j'ay trouvé au mois de Juillet que les chaleurs estoient fort mediocres, nonobstant que ce País soit vers les trente-deux degrez de latitude; mais si-tost qu'on a descendu vne montagne qui termine cette Plaine, vous retrouvez les grandes chaleurs. Vous voyez encor par le chemin vne petite ville appellée Mayn qui est au bas d'une montagne, & dont la situation est assez agréable, à cause d'une petite riviere qui l'arrouse. Quand vous avez fait encor vne journée, vous pouvez sans passer la riviere que l'on croit estre l'Araxes, en quittant vn peu le chemin de Schiras, & vous detournant vers l'Orient, aller

## DE LA PERSE. 53

dans Spahan , & se font faire justice sans qu'on ait égard au Chrestien ou au Mahometan. Et je vous diray encor que tous ces gens là , sont fort sobres , vivans la plupart de ris , de chair de mouton & de fruits qui sont ordinairement leur diner ; pour ce qui est du soir , ils mangent de bonne façon ; leur pain est blanc & fait en galette , ils en cuisent deux fois le jour ; ils dorment à terre sur des tapis , vn coussin sous leur teste , & enveloppez dans vne couverture piquée ; ils n'ayment guères le travail , car ils vont tard à la besogne & la quittent de bonne heure.

Je n'ay plus rien à dire d'Hispan , car la Citadelle n'est pas grande chose , & ne sçauroit passer que pour vne masse de terre flanquée de quelques tours ; pour la tour des cornes , ce n'est qu'une espece de grosse colombe bastie de testes d'animaux à cornes , que les Persiens disent qu'un de leurs Roys tua tous dans vne mesme chasse ; mais tout cela n'est pas fort rare. Il nous faut aller à Schiras pour voir ce qu'il y a de plus curieux dans la Perse ,

52      LES BEAUTEZ  
sont vestus d'une étoffe de laine fine de  
couleur tannée : les habits des hommes  
sont de mesme forme que ceux des autres  
Persiens, mais celui des femmes est tout  
different, elles portent le visage descouvert,  
& sur la teste vne écharpe fagotée à la né-  
gligence, avec vn autre voile qui leur cou-  
vre les épaules, ne ressemblant pas mal à  
nos Boemiennes, leur caleçon est comme  
vn haut-de-chaussé de Suisse qui leur des-  
cend sur les talons : La plupart de leurs  
étoffes se fabriquent à Kerman, grande  
ville du costé du Midy de la Perse, où il y  
a plusieurs de cette Secte. Ils sont si reser-  
vez à parler de leur Religion, qu'on a de  
la peine d'en sçavoir rien d'assuré; ils n'en-  
terrent pas leurs morts, mais les laissent  
à l'air dans vn enclos. J'ay entré dans quel-  
ques-vnes de leurs maisons, où je n'ay rien  
veu de particulier, sinon que les femmes,  
bien loin de fuir de nous, comme sont les  
autres, estoient bien-aíses de nous voir &  
de nous parler.

Tous ces peuples, quoy que de Religion  
differente, vivent en bonne intelligence

## DE LA PERSE. 51

Ces Armeniens se servoient autres-fois des caracteres Grecs , mais depuis quatre cens ans ils en ont de particuliers , qui s'écrivent de la gauche à la droite comme les nostres.

Tout l'employ de ces gens , est le Négoce qu'ils font par tout le monde. Ils y sont fort propres à cause de leur grande patience à ne se point rebuter , & de leur santé vigoureuse qui les fait entreprendre toutes sortes de voyages , mesme dans la vieillesse fort avancée : Si l'ambition ne les avoit point gastez , il y en auroit dans Julpha de fort riches. Cette ville est gouvernée par vn Juge de leur Religion qu'ils font agréer au Roy.

Si vous voulez passer à vn quart de lieuë de Julpha en tirant vers la montagne , vous verrez vn beau village composé d'une longue ruë , il se nomme Guebrabad , c'est la demeure des Guebres ou Guayres , que l'on dit estre les anciens Perles qui adoroient le feu. Le Roy leur a donné ce lieu pour habiter ; les ayans détruits en beaucoup d'autres endroits. Ils

sables , & leurs longues prieres , il ne leur restera du Christianisme , que le Baptême , la Messe , & vne grande horreur contre Mahomet , car de Theologie ils n'en ont aucunement.

Leur liberté est grande dans toute la Perse ; ils se peuvent habiller à leur fantaisie , ce qu'ils ne peuvent faire en Turquie , où les étoffes de prix & la couleur verte leur est deffenduë.

Les Armeniens de Iulpha ont cet avantage qu'ils parlent trois Langues naturellement , & pourtant fort differentes , la Perfiene qui est celle du país ; la Turque qui est pour le commerce , & l'Armeniene qui est la maternelle , & celle de la Religion , de laquelle il y en a de deux sortes ; la vulgaire que tout le monde parle , & la literale qui sert à leur Liturgie , & qui n'est sceuë que par les Ecclesiastiques Il y en a plusieurs outre cela qui parlent Italien , & mesme François , sur tout les petits garçons qui le vont apprendre chez les Reverends Peres Iesuites , qui ont là vne fort jolie Maison.

DE LA PERSE. 49

leur Office est tres-long , & leur chant fort extraordinaire. Comme ils n'ont point de cloches , ils se servent d'une planche de bois , sur laquelle ils frappent fort , pour avertir les Chrestiens de venir à leurs prières , où ils sont assez assidus. Ils ont vn Evesque à Iulpha , qu'ils tiennent en grande veneration. Leurs Prestres seculiers sont mariez , & ne sont pas fort en estime. Leurs Religieux sont de l'Ordre de Saint Bazile , vivent dans le celibat & fort austerement , sont beaucoup estimez & possèdent les charges Ecclesiastiques , se servans des Prestres seculiers presque comme de valets : plus ils montent en dignité , & plus leur austerité est grande. Ils ont aussi quelques Religieuses dont la Regle est fort rude.

Ces Chrestiens sont Schismatiques , & dépendent d'un Patriarche qui demeure aux trois Eglises , village proche d'Erivan. Ils ont meslé à leur Schisme , l'heresie , des superstitions , des traditions fabuleuses , & tant d'ignorance , qu'ostez-leur les jeûnes tres-frequents , rigoureux , & indilpen-

qu'elle est presque aussi grande que Tours, & de même figure. Il y a deux rues principales, qui font sa longueur, une desquelles a de chaque côté des Tchinars, qui sont arroulez d'un petit ruisseau qui coule par toutes les autres rues, & sert pour arrouser aussi les jardins de chaque maison. Il n'y a quasi point de rue qui n'ait au moins d'un côté une rangée de ces arbres. Les bastimens y sont comme à Spahan, y en ayant beaucoup de fort propres.

Les Habitans de Julpha ont obtenu du Roy, qu'aucun Mahometan n'y pourroit demeurer; ainsi ils sont tous Arméniens, & ce nom là marque à présent leur Religion & non pas leur pays, qui appartient partie au Turc, partie au Perse. Ils ont plus de vingt Eglises tres-bien basties en dômes, le dedans en est propre & orné de tableaux de devotion que leurs Marchands apportent d'Europe. Il n'y à qu'un Autel, & qu'une Messe par jour, & à moins de quelque Feste elle ne se dit que le Dimanche, du reste  
leur



la voyez dessinée. Le Ruisseau qui passe par le milieu, vient des montagnes prochaines. Au bout d'environ quatre cent pas, on monte dix ou douze pieds, & puis on continuë jusques au jardin du Roy, qu'ils appellent Hazardgerib, c'est à dire, de mille arpens. La ville de Julpha, s'étend à droit au long de la riviere.

Cette ville se nomme ainsi, à 'cause qu'elle a esté bastie par les Armeniens de Julpha vieille, qui est dans l'Armenie sur le fleuve d'Aras, & à present est toute ruinée. Ce fut Schah-Abas qui les, fit venir. Ils logeoient du commencement dans la ville de Spahan. Mais afin que la difference de la Religion ne rompist point la bonne intelligence entre eux & les Persiens, on leur donna ce lieu, où non seulement ceux là se sont bien accommodés, mais d'autres Armeniens à leur exemple, s'y sont venus habituër, comme ceux d'Erivan, & de Tauris, qui ont pris chacun leur quartier, qu'ils ont nommé du nom de leur ancienne demeure.

Enfin cette ville s'est tellement accruë,

de bout-en-bout , soutenuë par des arcades de vingt ou trente pieds de haut , dont les vnes sont percées à jour , les autres non ; les arches qui soutiennent le pont sont en grand nombre , mais petites & basses

Il y a un petit chemin voûté qui les traverse selon toute la longueur du Pont , & par lequel on peut passer , quand l'eau est basse , sur des pierres mises exprés. On y descend de dessus le Pont par des degrez pratiquez dans l'épaisseur de la muraille , comme il y en a aussi pour monter sur la Platte-forme de la gallerie. A un quart de lieuë à main droite sur la mesme riviere, il y en a un autre, mais tout simple ; & à mesme distance au dessous , est celuy que l'on appelle pont de Schiras , à cause qu'il est sur le chemin. Il est plus beau que celuy-cy , en ce que sur le milieu , il y a une place à six costez , & que la riviere y fait une belle cascade par des degrez faits exprés. A la sortie du pont de Julpha , vous trouvez vostre allée qui continuë encor plus de huit cent pas , comme vous

usage, où il se rencontre bonne compagnie, & principalement de certains harangueurs, qui en se promenant declament à pleine teste, & repondent mesme aux questions qu'on leur veut faire.

Depuis ce pavillon jusques au pont, l'allée va en baissant, & au bout de deux cent pas est encor croisée d'un chemin comme le premier, qui passe dehors vers d'autres jardins à droit & à gauche, & sous ce chemin, passe un gros ruisseau qui croise l'allée, qui est terminée au bout de deux cent pas par le pont de Julpha, dont vous avez ici le dessein.

Ce pont est basti de bonne brique liée avec de la pierre de taille, il a environ quarante pas de long & dix de large: la riviere qui passe par dessous s'appelle Zenderud, elle n'est pas profonde, & à deux journées au dessous, elle perd son cours, par les différentes seignées qu'on luy fait pour arrouser les terres. Ce pont est tout vny, le milieu n'estant pas plus élevé que les extremitez; il a de chaque costé une galerie large de sept ou huit pieds qui va

dans des chaises, faites comme celles dont on se sert à Paris pour s'asseoir au Sermon. A main gauche, est un Pavillon fait comme le premier, dans lequel en bas, il y a une sale fort large, & bien voutée avec un beau bassin d'eau au milieu; on y va aussi prendre du Kaffé, c'est un breverage à present fort connu, fait de la poudre rostie d'une graine qui ressemble une feuve, qu'on apporte d'Arabie, & qu'on fait bouïllir avec de l'eau. Tous les Levantins s'en servent & le boivent fort chaud. Les Perses, outre ce breverage sont grands fumeurs, jusques là que les femmes & petits enfans s'en meslent. Ils ont des pipes d'une autre maniere que les nostres, telles que vous pouvez voir auprès d'une Persienne peinte en desabiller. Ils croyent que cette methode est plus saine, à cause qu'ils font passer par le moyen d'un petit canal, la fumée du Tabac au travers de l'eau qui est contenuë dans la bouteille de verre, dans le col de laquelle, la pipe est emmanché. Il y a dans la ville plusieurs grandes sales destinées à cer

DE LA PERSE. 43

Le dedans est peint à la Moresque , avec l'or & l'azur , & vouté fort proprement.

Les deux costez de cette allée sont bordez d'une rangée de Tchinars fort hauts , & outre ces arbres & la muraille du jardin , les gens de pied ont vn chemin relevé de pierre de taille , large d'environ trois ou quatre pieds. Vn ruisseau sortant de dessous ce gros pavillon , coule tout le long de l'allée par le milieu , renfermé dans vn canal de pierre , large de deux pieds : les bords de chaque costé du canal sont larges d'environ trois pieds , & font vn chemin pour les passans ; l'espace qui est entre le canal & les arbres d'un costé & d'autre , n'est point pavé , il est fort sale en Hyver , & fort poudreux en Esté. Au bout d'environ deux cens pas , l'allée est croisée d'un chemin de dix ou douze pieds de large , pavé & relevé comme les autres.

Le ruisseau tombe en cet endroit dans un beau bassin de plus de trente pieds de diametre , autour duquel , quand il fait beau , on voit quantité de Persiens qui prennent du Tabac ou du Kaffé , assis

42 LES BEAUTEZ

voyé chercher ; mais j'estois party pour le Bander. Ce bon temps pour les Francs n'a pas duré ; car ce Prince est mort il y a cinq ou six ans, & son fils qui a succédé n'a pas la même affection pour eux qu'avoit son Pere.

Mais il y a trop long-temps que je vous entretiens de débauche qui ne vous plaist peut estre pas ; divertissons-nous à d'autres choses , & sortons du Meydan , par vne porte à main droite. Après avoir passé quelques ruës , on entre dans cette magnifique allée qu'ils nomment Tcharbagh , qui veut dire quatre jardins , à cause que les jardins du Roy en font les costez & l'extremité. Elle peut avoir quatre vingt pas de large , & pres de deux mille de long , en comprenant ce qu'elle est continuée par delà le pont qui la coupe à peu prez par la moitié.

Elle commence par vn pavillon de trente ou quarante pieds en quarré. Il a deux érages & est percé tant en haut qu'en bas de plusieurs grandes fenestres fermées de fort jolis treillis de bois.

DE LA PERSE. 41

boire & chanter devant luy quand il luy en auroit pris fantaisie. Je le fis remercier de l'honneur qu'il me faisoit, & répondre que j'estois obligé de retourner en mon pais. Il m'en avoit fait autant demander l'autre fois.

Les danseuses & joueurs d'instruments tinrent fort bien leur partie, & un peu devant que nous sortissions, le Roy fit déchauffer les baladines pour danser pieds nus; je pense que ce fut exprés, afin qu'elles se piquassent les pieds sur les morceaux de bouteilles cassées dont les tapis estoient couverts.

Enfin apres mille boufonneries qui ne meritent pas d'estre icy rapportées, nous fimes demander par Monsieur Sein, licence de nous retirer sur les trois heures apres minuit, & aussi tost que nous l'eûmes obtenuë, nous sortîmes au plus viste.

Le Roy prenoit tellement goust à ces débauches, qu'il les a reüerées plusieurs fois depuis, comme j'ay sçeu, & même quinze jours apres, il m'avoit encor en-

40 LES BEAUTEZ  
tiffemens, ils commençoient à nous déplaire, sur la reflexion que nous faisions, que ces Princes ne font pas tant de cas de la vie d'un homme, que les nostres. On ne nous pressa point de boire ce soir là, & meime nous fîmes tres-mauvaise chere; mais ce qui nous déplaisoit fut que le Roy & deux de ses Grands, sollicitèrent plus d'une heures durant par toutes sortes de belles promesses, Monsieur Sein a se faire Mahometan, ayant fait même venir pour cela un Trucheman qui estoit Renegat Venitien. Mais Dieu mercy, nous n'en eûmes que la peur, & Monsieur Sein répondit tousiours en ferme Chrestien.

Le Roy s'avisa de nous demander si nous estions vrayz François, où simplement Francs, car nonobstant qu'ils appellent tous les Europeans, Francs, ils sçavent bien discerner les François, des autres, & faire plus d'estime d'eux & de toutes les marchandises qui en viennent.

Le Roy me demanda aussi, si je voulois demeurer à son service, c'estoit pour  
boire



prendre de l'eau sur les bords. Cette nouvelle maniere de vaisseau les fit bien rire. On presenta donc à ce Seigneur du vin d'un costé, & de l'eau de l'autre; & comme il n'en voulut point, le Roy dit au Sieur Bernard de luy jetter l'eau sur la teste, ce qu'il fit apres luy avoir renversé son Turban. Outre cela, le Roy, par je ne sçay quel motif, prit le Persien par la lambe, & le tira si rudement à luy, qu'il s'écria bien fort: il luy delia sa jartiere, & luy tira luy mesme son bas, & luy prenant le pied, le mordit si fort, que le pauvre diable fit un grand cry. Nous estions fort en peine ce que cela vouloit dire; & la suite nous apprit que cela ne signifioit que malheur pour cet homme, qui ayant ajouté aux sortises qu'il avoit faites, quelques autres extravagances, fut chassé par le Roy, qui commanda qu'on luy coupast les oreilles. Il eut bien pis, car on nous assura le lendemain, qu'on l'avoit tué à coups de baston. Quelque bonne mine que nous fissions pourtant, dans ces sortes de diver-

Nous entraſmes enfin ; & apres le Salut ordinaire , on nous fit aſſeoir ſur le tapis , vis-à-vis du Roy , qui eſtoit en meſme poſture , & meſme habit qu'à l'autre débauche : il avoit pourtant aupres de luy trois des Grands du Royaume. On m'apporta l'Epinette , qui s'eſtant beaucoup defaccordée , faiſoit une Muſique inſupportable , mais il me ſuffiſoit que le Roy la trouvoit bonne. Pendant que je joüois , Monsieur Sein qui faiſoit mille gambades proche de nous , fit un faux pas , & caſſa une bouteille qu'il tenoit en ſes mains , le vin & les morceaux de laquelle tombans ſur l'Epinette , la rendirent muette , ce qui nous fit avoir recours au violon de Monsieur Marais , & à nos chanſons. Il y avoit proche du Roy un Seigneur qui eſtoit deſja bien yvre , & qui faiſoit bien des extravagances. Le Sieur Sein , qui verſoit à boire , luy preſenta une taſſe qu'il refuſa , nonobſtant que le Roy luy eut commandé de la prendre ; ce qui fit que le Sieur Bernard , ayant ajuſté ſon chapeau pour cette eſſet , s'en alla

dit plusieurs fois que c'est avec les Frانس qu'il y a du plaisir de boire du vin, & non pas avec les Perfes qui ne le ſçavent pas porter ; Il envoya querir les Sieurs Sein & Bernard, qui beurent, mangerent, & danſerent tout leur ſaoul pendant la journée. Puis ſur le ſoir le Roy ſe reſſouvint de l'Epinette, & de nos chanſons, & ſur cela commanda qu'on me fiſt venir avec un autre François de ſes Officiers nommé Marais, qui jôioit paſſablement du violon. Les Sophis nous vinrent chercher auſſi-toſt, & nous menerent dans un fort petit appartement du Palais, un peu éloigné de celui de la premiere fois. Nous attendimes plus de deux heures dans cette cour, & pendant ce temps, nous vîmes pluſieurs des principaux du Royaume que le Roy avoit envoyé querir pour boire du vin, qui ſortoient yvres comme des pourceaux. Nous vîmes auſſi la Maïſtreſſe de ſes Baladines, qui pour quelque querelle qu'elle eut avec les autres, demanda licence au Roy de ſe retirer du Meſtier, ce qu'elle avoit obtenu avec une bonne recompenſe.

puis à trinquer comme les autres. Enfin le vin nous avoit rendu quasi tous camarades, beuvans & Roy & Francs, à la ronde dans une meſme taſſe d'or. Le Sieur Bernard eſtoit chef du gobelet, & profita plus que les autres, car le Roy luy fit donner une bourse de cinquante Tomans, qui valent environ deux mil deux cens cinquante livres. Il y avoit quantité de grands Seigneurs qui nous regardoient faire de deſſous un porche, n'oſant entrer, & enrageant de voir leur Roy qui leur eſtoit ſi fier, ſe familiarifer de la maniere avec nous. Auffi teſmoigna-il mille amitez à noſtre Nation, à qui il promettoit toute ſorte de protection dans ſon Royaume.

Enfin apres avoir bien mangé, danſé, trop beu, chanté, & folaftré, deux heures apres minuit s'approchoient, & nous demandames licence au Roy, qui nous l'accorda, & nous nous retirames.

Sept ou huit jours apres (c'eſtoit juſtement le Jeudy-gras) la fantaifie de faire la debauché reprit le Roy, & comme il a

DE LA PERSE. 35

ver de plus conforme aux jours gras où nous estions, & au mestier que nous faisons, j'entonnay la Chanson qui dit: *Enfans du Mardy gras, voicy la feste aux bons yvrongnes.* Elle plût extrêmement au Roy, qui commanda de continuer; pour lors nos camarades firent un second chœur pendant que je touchois sur la partie d'une ridicule maniere. Il y en eut un des nostres qui fit un cornet à Bouquin de son chapeau, pour rendre le confert plus agreable; tout cela fut trouvé merveillex, & de là vous pouvez juger de la delicateffe de leurs oreilles.

Cependant on arrousoit les flutes trop souvent, celles des autres estoient desja toutes avinées, mais moy qui n'avois rien mangé depuis le matin, craignant de gaster la mienne, je demanday aux camarades s'ils ne s'estoient point reservé quelques restes du souper, qui par malheur estoit finy quand j'entray. Monsieur Tavernier me donna une pomme & des amandes, & Monsieur Sein un morceau de gasteau, duquel je me mis à manger sans ceremonie, &

profondes inclinations, comme l'on m'ordonna, & puis m'allay mettre entre nos Francs qui estoient à deux pas du Roy, assis sur le tapis comme des Tailleurs. Le Roy avoit le dos contre la muraille, & estoit à plat comme les autres. Son habit n'estoit pas fort riche : il avoit les pieds nuds, & sur sa teste un bonnet à la Persienne, tel que l'on en porte à la campagne dans le Pays: le Reverend Pere Raphaël estoit assis tout aupres de luy, à son costé gauche : il se fit dire qui j'estois, puis me commanda de joüer de l'EpINETTE que l'on m'apporta. J'obeïs aussi-tost, & me mis à toucher ou plûtost broüiller quelques accords, qui nonobstant que l'EpINETTE ne fust pas d'accord, & que je ne joüasse rien qui vaille, ne laisserent pas de plaire au Roy, qui dit que cela alloit bien; Mais comme je sçavois le contraire, & que le bruit que nous faisons m'empeschoit de m'entendre, je m'avisay de chanter des chansons à boire. Je n'eus pas plûtost fait la proposition, que le Roy l'approuva; & comme je ne pouvois rien trou-

DE LA PERSE. 33

Comme je ne m'attendois pas à cet honneur, j'estois allé dès le matin à la chasse, & ne revins que sur le soir que je trouvay le Sophi chez les Augustins où j'estois logé, qui sans me donner loisir de me reconnoistre, me prit en croupe derriere luy, & me porta à toute bride au Palais du Roy où un Huissier me prit, & me faisant passer par quelques allées plantées d'arbres, me conduisit à la porte de l'appartement où se faisoit la feste, & m'y laissa. J'attendis fort long-temps, & me serois plus ennuyé, n'estoit que je fis reflection, que pendant ce temps, j'évitois autant de grandes razades, que j'entendois bien qu'il falloit avaller à nos Francs. L'Epinette fit pourtant à la fin ressouvenir d'un jouëur, & l'on me vint prendre pour entrer.

La Sale où se faisoit le festin estoit fort grande, peinte à la Morelque, ornée de beaux tapis de pied, j'y vis au bout trois ou quatre tableaux de femmes habillées à la Françoisé, que quelques Armeniens avoient apportez d'Europe. Je fis trois

de la harpe , & vn Armenien qui faisoit assez de bruit avec vne Orgue qu'on avoit donnée au Roy. Nos Francs y payerent tres-bien de leurs personnes , sur tout vn nommé Monsieur Seyn , & vn Monsieur Bernard , tous deux François , l'un Orfevre & l'autre Armurier , au service de ce Prince. Mais afin que je ne fusse pas privé de la veüe de ce beau spectacle , & que je vous en peusse faire le recit , il arriva qu'un Armenien voulut faire present au Roy , d'une petite épinette qu'il avoit apportée d'Hollande ; Elle fut trouvée belle , & par bon-heur le Reverend Pere Raphael Capucin François , que le Roy avoit fait venir pour Truchement , prit occasion de dire , en parlant de moy , qu'il sçavoit vn Franc qui en jouïoit. Aussi-tost dit , on dépesche vn Sophi pour m'aller chercher ; & vous noterez en passant , l'erreur ridicule de ceux qui appellent le Roy de Perse , le Sophi , qui est vn nom de certaines gens qui ont vn bonnet d'une manière particuliere , & qui proprement gardent la porte & attendent les ordres du dedans. Comme



DE LA PERSE. 31

les , nonobstant la deffence de la Loy , de laquelle non seulement il se dispense quand il veut , mais en peut même dispenser les autres.

Le Régale passa en vne débauche fort familiere pour vn Roy qui se fait tant craindre ; les Musiciens y firent de leur mieux avec certaines especes de lutz qu'ils touchent assez passablement , & leurs violons à vne corde , desquels ils soutiennent leur voix , qui n'est point desagrecable. Une troupe de Baladines qui est aux gages du Roy , y donna le divertissement par la dance , qui faisoit comme les Entr'actes de la Comedie. Elles dansent en rond au nombre de dix-sept ou dix-huit , bien faites , & bien parées ; Elles ne s'entretiennent pas la main , mais font quantité de gestes des mains & du corps ; leur voix s'accorde avec le son des Instrumens des Musiciens , & leurs pas sont reglez par le brüit d'vn grand vilain tambour de Basque , qu'vne vieille assise vn peu à l'escart , bat assez lentement. Il y eut aussi vn petit Georgien qui ne jouoit pas mal

fait. Sa Milice est composée la plupart de Cavalerie, qui se sert fort adroitement de fleches & du Mousquet, on m'a assuré qu'il a cent mille hommes entretenus en paix & en guerre, on en croira ce que l'on voudra.

Le Roy qui gouvernoit en 1665. se nommoit Schah - Abas; il estoit âgé de trente-cinq ans, & fort bien fait. Il aimoit les Estrangers, & favorisoit les Armeniens de son Pays. Il acheta de Monsieur Tavernier pour soixante mil escus de pierreries, les paya fort bien, puis le traita avec cinq ou six autres Francs (on appelle ainsi tous les Europeans en Asie.) La feste commença dès les neuf heures du matin, on y servit grands plats de ris, teint de diverses couleurs, qu'ils nomment Pilau, des poules boulies, des ragouts de villages, des morceaux de mouton & des poules plustost grillées que rosties, enfin tout ce que leurs misérables Cuisiniers savent apprester; mais on y beuvoit d'excellent vin de Schiras, qui est des meilleurs du monde, dont le bon Sire flutoit à merveil-

DE LA PERSE. 29

d'Officiers, sa Cour n'estant pas néanmoins ouverte, comme chez les Princes d'Europe, cela ne paroist pas, mais quand il sort en public, il est tres-bien accompagné, de gens lestes & bien-faits.

Il est fort riche, car la plus grande partie des terres de son Royaume luy appartiennent, & il les afferme à ses Peuples qui sont pour la pluspart gueux. Outre cela il negocie, & a des personnes qui font valoir son argent. Les meubles de son Palais consistent en beaux tapis; vaisselle d'or & d'argent, dont il a grande quantité, & en pierreries qu'il achete des Marchands qui les portent d'Europe, ou des Indes; car il n'a dans son Pays que les Turquoises & les Perles, qui se pêchent dans le Golfe Persique, à Bahrain. Outre les chevaux du Pays qui sont excellents, il en a encor beaucoup d'Arabie, dont les harnois sont fort riches pour l'or & les pierreries qui les ornent. Son pouvoir est si absolu, que les plus grands Seigneurs se laissent couper la teste au moindre commandement qu'il

chez d'un costé & d'autre, dont je ne croy pas qu'on puisse donner de representations justes, & principalement de ce qui doit estre le plus beau, comme du Haram, qui est l'appartement des femmes, qu'on dit estre au nombre de plus de cinq cens, où qui que ce soit n'entre que le Roy & les chaftez. Les murailles en sont hautes de quarante ou cinquante pieds, & si quelqu'un estoit trouvé les regarder curieusement, il coureroit risque de la vie. J'ay bien veu quelque chose du dedans, mais cela ne m'a pû donner d'idée seure pour le desfigurer, ainsi ce que j'ay mis derriere le Meydan, n'est qu'à veü de Pays, & vous vous en contenterez s'il vous plaist, jusques à ce que quelqu'un plus de la faveur, ou plus heureux vous en donne de belles Estampes. Le Roy passe à Spahan tout le temps qu'il ne fait pas grand chaud, mais quand les grandes chaleurs viennent, il s'en va dans le Mazandran, aux maisons de plaisance qu'il y a.

Quoy qu'il ait un tres-grand nombre

DE LA PERSE. 27

qui se font dans la Place. Aux deux costez de ce Pavillon sont rangées trente ou quarante pieces de canon montées sur leurs affuts : quelques-unes ont esté fonduës dans le Pays, & sont mal-faites, les autres qui sont mieux, ont esté prises à Ormus. La Porte de ce bastiment est grande & élevée, le seuil en est respecté, & on enjambe par dessus quand on y entre, au moins me l'a-t'on fait faire, & même l'on dit que les Grands le vont baiser quand ils ont receu quelque present du Roy. On l'appelle Allah Capi, c'est à dire, Porte de Dieu, à cause d'une petite Chapelle qui est en dedans, où quiconque se peut sauver pour quelque crime que ce soit, est dans un azile assuré. Je n'ay point veu aucun Corps de garde devant cette porte, comme il se pratique en Europe aux Palais des Princes, mais il y a seulement quelques Officiers du dehors, qui attendent les ordres du dedans, où peu de gens penetrent. On sçait pourtant que c'est un tres-grand enclos de jardinages, avec des bastimens deta-

## 26 LES BEAUTEZ

d'une Mosquée qui n'est pas dans la ligne des autres bastimens, estant retirée un peu en dedans: Il y a une Cloche suspenduë tout au haut, qui fut apportée d'Ormus lors qu'on la prit. Ce bastiment contient une magnifique Sale où l'on va boire du Caffé & prendre du Tabac. Dans l'autre bout, tout vis-à-vis, vous voyez en symetrie, une autre façade qui appartient à une belle Mosquée, retirée en dedans, & un peu à l'escart.

Au milieu, du costé de la longueur de la Place, & devant vous est la Porte du Palais du Roy, & vis-à-vis dans l'autre costé, est vne superbe Mosquée, sur le portail de laquelle, comme dans une Tribune, sept ou huit belles voix chantent le matin, à midy, & le soir, pendant une heure, les loüanges de leur faux Prophete Alli. A l'entrée du Palais du Roy, est vn gros Pavillon eslevé plus de trente pieds par dessus les autres; il a quatre estages, & le plus haut est comme vne grande sale, qui n'est fermée que de rideaux, le Roy y vient pour voir les jeux

DE LA PERSE. 25

à Paris, ayant vne allée qui regne tout autour, ouverte par de belles arcades, & garnie de boutiques de Marchands. Le Second a des chambres à loger des particuliers, le dessus est en terrasse; Tout au tour de cette Place on a attaché aux murailles pres à pres de petits creusets de plâtre que l'on emplit de suif & méche, pour les allumer les jours de réjouissance, ce qui fait vn tres-bel effet, & met toute la Place en feu.

Un canal revêtu de pierre de taille, renfermant vn petit ruisseau large de deux ou trois pieds, regne à l'entour du Meydan; & entre ce canal & le pied des batimens, il y a de grands arbres fort droits & plus hauts que les maisons, ce sont des Planes que les Perses appellent Tchinards, le feüillage en est beau, mais il tombe en Hyver. Au milieu du Meydan il y a vn mast planté, où l'on met vn prix au faiste pour ceux qui sçavent bien tirer de l'arc.

Quand vous entrez dans cette place, vous avez à main droite, justement au milieu d'vn des costez, la façade comme

d'environ six cens pas sur quatre cens de large ( ce sont des pas d'un homme qui se promene ) & sur cela je vous prie de ne me point faire de procez , pour quelques differences qui se pourront trouver de mes mesures , à celles des autres qui pour estre plus particularisées , ne vous representent pas peut-estre mieux les choses. Comme cette place n'est point pavée , elle est fort sale en Hyver , mais assez propre en Esté , parce qu'on l'arrose de peur de la poussiere , sur tout quand le Roy s'y vient promener.

On y tient comme vne Foire continue , les chevaux s'y vendent deux fois la semaine , & les Marchands y plantent tous les jours des Boutiques portatives , pour leurs denrées , & les Charlatans y viennent debiter leurs drogues avec leurs sottises.

Les bastiments d'alentour sont dans la symmetrie , hauts de trente ou quarante pieds , faits de bonne brique & pierre de taille , ils sont de deux étages. Le premier est semblable à celuy de la place Royale à Paris ,



DE LA PERSE. 23

La Compagnie d'Hollande & celle d'Angleterre y ont leurs maisons fort belles & fort amples. Nos autres François demeurent à Julpha avec les Armeniens; & pour les aller voir, on passe par les plus beaux endroits de la ville. Les ruës son mal percées, & estroites, & ce qui est tres-mal, on y trouve des puits, qui pourtant sont bouchez en Esté, mais l'Hyver ils sont ouverts pour servir d'égoufts, & il est tres-dangereux d'y tomber à cause qu'ils sont à fleur de terre.

Tous ceux qui sont un peu à leur aise marchent à cheval dans les ruës, & principalement en Hyver, que cette ville est est la plus sale du monde. Il y a grand nombre de Bazards, fort longs & bien voutez, & toujourns remplis de peuple; les plus magnifiques sont vers le Meydan, sur tout ce qu'on appelle la Caysserie à costé droit, où les plus belles Marchandises se vendent.

Le Meydan dont vous avez ici le plan élevé en perspective & assez au naturel, est vne tres-grande place en quarré, long

à la Morefque. Le dessus est plat en terrasse. Ils y dorment l'Esté au frais. La plus grande partie des maisons ont leur enclos & leur jardin. Les bastimens publics, comme les Mosquées, le Palais du Roy, les Ponts, les Bazards & les Karvanferas sont bastys de brique cuite au feu, fortifiée de bonne pierre de taille.

Les Habitans de cette grande Ville sont en grand nombre, & de plusieurs sortes. Il y a quantité de Juifs, plusieurs Indiens ou Banianes, que l'on reconnoist assez à une marque de safran qu'ils portent sur le front; & beaucoup d'autres nations de l'Asie. Mais quelque nombreux que soit son peuple, il n'égale pas à beaucoup près celui de Paris.

Les Chrestiens du País ont leur ville à part nommée Julpha, que nous verrons apres. Ce qu'il y a d'Europeans sont, les Capucins François qui ont un assez beau Convent, les Augustins Portugais qui y demeurent depuis 70. ans, & sont bien mieux logez, & les Carmes Italiens qui y sont fort bien aussi.

DE LA PERSE. 21

On dit que c'est l'Hecatonpolis des Anciens. Les murailles qui l'entourent, sont faites de gros gazons de terre paistrië, son fossé est profond; mais toute leur fortification n'est pas grand chose. L'air de cette ville est tres-bon & si sec qu'on n'y mouche n'y crache presque point. Il y a deux mois d'Hyver assez piquant, & incommode pour la neige; il vous fournit tres-bien de glace pour boire frais toute l'année. Le froid n'y dure pas en Hyver passé neuf heures quand le Soleil paroist, car il a assez de force pour le dissiper & fondre les neges, qu'un chacun a grand soin de jeter en bas des terrasses de leurs maisons de peur qu'elle ne les enfonce.

Les maisons d'Hispanhan sont de brique cuite au Soleil, la terre qu'ils tirent des fondemés & qu'ils paistrissent avec de l'eau, leur sert pour faire ladite brique & le mortier pour l'employer. Elles n'ont pour l'ordinaire que deux étages; le dehors est fort laid, & peu percé sur les ruës, mais le dedans est bien vouté & blanchi; & chez ceux qui sont riches, bien peint & doré

quelques maisons, & Mosquées, dont les domes & les clochers font un assez bel effet. Les montagnes qui sont au delà du costé de Julpha & éloignées de deux ou trois lieues, sont fort hautes. Ces Tours qui se rencontrent par-ci par-là dans la campagne, sont des colombiers bien remplis de pigeons, dont le fumier se vend bien cher pour la culture des melons. Ces colombiers pour n'estre que de brique cuite au Soleil, sont assez beaux, & enjolivez au dessus de petites tourettes. La Plaine où Spahan est situë, est fort plate & arrosée de quantité d'eaux conduites par de grands fossez. Le terroir y est merveilleux ; ce qui rend l'abord de cette ville, où l'on ne sçait, non plus qu'ailleurs, ce que c'est de paver chemins ny ruës, tres-incommode l'Esté pour la poussiere, & l'Hyver pour la bouë.

Hispanhan, ou Spahan, comme on le prononce en Turc, & Sephaon comme disent les Persiens, est aussi grand que Paris, y comprenant Julpha qui est la ville des Armeniens de l'autre costé de la riviere.

DE LA PERSE. 19

tes sortes de foyeries. Schah Abas Roy de Perse y fit bastir un Palais & des jardins Royaux à l'entrée de la ville, & tout proche, un magnifique Karvansera pour les passans : il a deux Etages & 120 chambres assez grandes & bien voutées, un grand reservoir d'eau au milieu, mais tout cela se ruine pour n'estre pas bien entretenu.

Cette ville est dans une plaine fort sablonneuse & fort chaude en esté. Si vous vouliez voir le Mazandran & les villes qui sont sur la mer Caspie, il faudroit passer un coin d'un desert salé, mais ce ne sera pas de ce voyage que je vous y conduiray, quelqu'autre de ceux qui ont tout veu vous rendront ce bon office une autrefois. Faisons donc encor trois journées pour arriver à Spahan capitale de cét Empire. Vous la découvrirez d'assez, loin & elle vous paroistra à peu près de même façon que la veüe que je vous en donne.

La grande quantité de jardins qu'il y a dedans & autour de la ville vous la feront prendre pour une forest mellée de

la plaine où elle est située est tres-fertile. Delà vous irez à Kom , qui passe pour une des principales du Royaume. Sa situation est encor dans une plaine sur une petite riviere ; on y travaille tres-bien en poterie , & les cruches que l'on y fait sont estimées pour rendre l'eau fraische. Il y faut voir si l'on peut entrer dedans , la Mosquée & le Sepulchre de la fille de Fatima femme de Mortuzalli , grand Prophete du País ; les femmes y ont grande devotion. A deux journées par delà , est Kaschan grande Ville bien peuplée & munie de toutes choses necessaires , principalement de bon vin , & notez sur ce mot , que depuis Erivan frontiere de Perse jusqu'à Schiras , vous n'en pouvez manquer , & d'excellent , car il y a presque partout des Arméniens habituez qui en font pour eux & pour les voyageurs. Les Bazards de Kaschan sont grands & beaux , on y fabrique beaucoup de vaisselle de cuivre qui se debite par tout le Royaume ou l'estein est tres-rare ; on y bat monnoye , & on y travaille à merveille & beaucoup , en tou-

DE LA PERSE. 17

merlan ont bien fait changer de face à ce Pays là , qui estoit bien plus beau qu'il n'est.

Détournons-nous du grand chemin d'Hispanhan , deux journées, à l'Orient, pour voir Casbin , ou l'on dit avoir esté l'ancienne Arfacia ; c'est une des principales villes du Royaume, scituée au bout d'une grande plaine, à un quart de lieuë en deça d'une haute montagne. Cette ville est médiocrement grande, mais bien décheuë de ce qu'elle estoit pendant que les Roys de Perse y faisoient leur demeure ; leur Palais & leurs jardins y sont encor hors la ville. Les Bazards sont grands, mais point beaux , la place est en quarré long d'assez grande estenduë , mais les bastimens qu'on y avoit voulu faire autour sont restez imparfaits. Le terroir est fort sablonneux & fort chaud, & produit quantité de pistaches. Les Armeniens s'y sont habituez en grand nombre.

Après Casbin on voit Sava , ville assez considerable pour son négoce de fourures de peaux d'agneau qui sont tres-belles ;

C

16 LES BEAUTEZ

trouver commodement au giste les necessitez qui ne se rencontreroient pas le soir ou la nuit, que les Paysans des Villages voisins qui les fournissent, se sont retirez chez eux. Chaque journée est de dix ou douze heures de chemin, & d'une traite. Les Karvanseras sont disposez de telle façon, que depuis Tauris jusques au Bander-abassy, vous en trouverez ordinairement deux tous les jours, l'un à la moitié de la journée, & l'autre à la fin; ce n'est pas qu'ils soyent tous bien fournis, car il y en a beaucoup de bien miserables.

La premiere ville que vous trouverez à sept journées de Tauris, est Zengan, qui a esté grande, & à present à demy ruinée. A sept ou huit lieües plus avant est Soltanie, au pied d'une haute montagne, ç'a esté autrefois une des plus belles villes de Perse, pour ses Mosquées magnifiques, mais elle est bien descheuë à present, & bien deserte. Vous trouverez apres Habar, autre grande villasse, ressemblant à un bocage. Les ravages de Tamerlan



DE LA PERSE. 15

belles, & la pluspart des femmes du Roy de Perse viennent de ce Pays. Il y a mesme deffence de transporter hors du Royaume, les filles Esclaves, que la necessité & la misere des pauvres Georgiens fait assez souvent vendre à Spahan.

Puisque vous en estes là, voyez à dix ou douze journées, en tirant au Nord-est, tout proche la mer Caspie, la ville de Schamachie, située entre les montagnes: Je pense que vous la trouverez encor à demy ruinée, du tremblement de terre qui la secoïa terriblement il y a six ans. Vous auriez veu tout ce qu'il y a à voir de ce costé là appartenant au Persan, si vous voyiez Derbent; mais comme je n'ay point esté dans tous ces Pays, je ne veux pas vous y servir de guide, & si vous m'en croyez, tournons nostre route vers le Midy, où j'ay quelque pratique du Pays, & dont je connois mieux les curiositez.

Je vous avertis par avance qu'il faut marcher de nuit pour la plus part, non pas tant à cause des chaleurs qui n'y sont insupportables qu'en Esté, mais pour

marchandises qui y abordent , a attiré grand nombre d'Armeniens , qui s'y sont habituez & y vivent en repos. Le Gouverneur de la Province qui y demeure, doit estre le premier de la Perse, depuis qu'il n'y en a plus a Schiras. Il y a outre le Gouverneur, un Visir ou Intendant de Province, fort puissant, & fort riche. Celuy qui l'estoit de mon temps aymoît fort & protegeoit les Capucins, il estoit sçavant & sur tout en Mathematique.

Une personne qui n'auroit qu'à se promener, pourroit voir à deux ou trois journées de là, en tirant à l'Orient, la ville d'Ardevil, si fameuse pour les tombeaux des Roys de Perse.

Il verroit encor avec plaisir à dix ou douze journées vers le Nord, entre la mer Noire & la mer Caspie, Teflis, Capitale de Georgie, qui est à present sous la domination de Perse; les Peuples en sont tous Chrestiens, d'une Secte demy Grecque & demy Armenienne. Les Capucins Italiens ont un Convent dans la ville. Les Georgiennes sont extrêmement

DE LA PERSE. 13

qu'ils aiment mieux bastir de neuf que restablir ce qui est vieux.

A une lieuë de la Ville, au Nord-ouest, & au milieu des champs, on voit une grosse tour de brique à demy ruinée, mais encor fort haute, qui peut avoir environ cent cinquante pas de tour. Les mazures & les restes des hautes murailles faites de gros gazons de terre paistrie, témoignent qu'il y a eu là un grand Chasteau, dont cette tour estoit le donjon.

On voit encor à l'autre costé de la ville, à un quart de lieuë, les ruines d'un vieux Chasteau basti au pied d'une montagne.

Les Capucins de France ont dans Tauris un petit Convent, où ils entretiennent trois Religieux, qui servent beaucoup à la consolation & au soulagement des Voyageurs Europeens. En mon particulier, je n'oublieray jamais les obligations que je leur ay pour ce sujet.

Le grand Commerce des Soyés que l'on recueille dans le Ghey lan, & des autres



12 LES BEAUTEZ

tre de la structure des Turcs , car les Perses la tiennent immonde par cette raison , & la laissent ruïner ; ce qui est un grand dommage , car ce bastiment est magnifique. Il est couvert de deux grands domes , sa façade a de chaque costé un minaret ou tour fort haute & deliée comme une colonne : le dehors de tout l'Edifice est revestu de briques vernissées de toutes couleurs. Le dedans est embelley de peintures à la morefque , & de mille chiffres Arabes peints avec l'or & l'azur. On a mis pour vitres à quelques unes des fenestres , de grandes pieces de marbre blanchastre , ondé & transparent. Dans chacune des tours de la façade , il y a un escalier tres-bien pratiqué , qui monte jusques en haut.

Les vestiges que l'on trouve & les relations anciennes , font connoistre que cette Ville a esté tres-grande & tres-superbe ; mais comme là , & presque par toute la Perse , on bastit de brique cuite au Soleil , il ne faut pas s'estonner si leurs ouvrages durent si peu entiers , outre



DE LA PERSE. II

pour celuy de la Soye ; Elle est bien peuplée , bien fournie d'argent & de toutes les commoditez. La Riviere qui y passe au bout de deça , n'est pas fort grosse, mais il y a un Torrent , qui le plus souvent est sec, qui la traverse, & quand il s'enfle y cause de grands ravages : on dit qu'autrefois elle a esté bien pourveuë de fontaines ; il faut que le cours en soit perdu à cause que la ville a esté ruinée tant de fois, car à present, elle n'en est pas bien fournie.

Il y a grand nombre de Karvanseras, bastis pour loger les Estrangers ; & ces bastimens faits en forme de Cloistre, sont les hostelleries du Pays. Il y en a quelques-vns à deux estages, où il y a jusques à cent chambres. Tout le monde y est bien receu en payant quelque loüage au Concierge : On y est en grande seureté, mais vous n'y aurez aucun meuble si vous ne l'y portez.

Entre un grand nombre de Mosquées qui sont dans Tauris , il en reste une tout au bout vers le midy, qui doit es-

lières des lieux qui ont esté les plus vifitez jusques à present.

La premiere & la plus considerable ville qu'on rencontre en allant de Smyrne ou de Constantinople, c'est Tauris, ou Tebris, selon la prononciation Turque; on croit que c'est l'ancienne Ecabane, capitale de l'Empire des Medes. Elle est au Nord de la Perse, à dix journées de la mer Caspie. La ville est grande, mais pleine de ruines de ses plus anciens bastimens, sur tout des Mosquées, dont il y en avoit trois ou quatre d'une prodigieuse grandeur; tout ce desordre a esté causé par les guerres avec le Turc. Depuis quelques années, on la rétablit bien, & particulièrement les Bazards, qui sont des ruës voûtées de brique, tres-bien basties, & en grand nombre: les Marchands y ont leurs boutiques.

Comme Tauris est l'abord des Marchands de la Turquie, de Moscovie, & des Indes, d'où ils y viennent pour toutes sortes de commerces, & sur tout

DE LA PERSE. 9

demy Kasbeghi. Toute cette Monnoye marquée de caracteres Perfiens. Le nombre de cinquante Abassys s'appelle Toman.

La Monnoye d'argent est au titre des Piaſtres Sevillanes, que l'on porte en ce Pays là, aussi bien que les Ducats d'or: mais on s'en sert plutôt comme d'une marchandise, que d'une Monnoye, car on les transporte pour la pluspart aux Indes.

Tout se vend au poids dans ce Pays, les petites choses à la dragme, & les grandes au batman, ou à ses parties: il y en a deux principaux, celui de Roy de douze livres, & celui de Tauris de six livres, qui a cours dans la pluspart du Royaume.

Les Charges du Pays ny les honneurs n'y sont point hereditaires, mais le Royaume l'est, & le Prince qui le gouverne est si absolu que tous ses Sujets, grands & autres, rampent devant luy, & le tiennent pour un Dieu.

Après cette description generale, voyons maintenant les curiositez particu-

8 LES BEAUTEZ

La Religion du País est Mahometane de la Secte d'Aly, & par consequent Heretique au regard des Turcs, qui suivent celle d'Osman, & pour cela haïssent fort les Perfes.

La Langue du Pays est particuliere ; mais à la Cour on ne se sert presque que de la Turque, & mesme tous les honnestes gens dans le Royaume la sçavent.

La Justice y est courte, rigoureuse, & pour tous, soit Chrestiens, soit Mahometans, au moins pendant que le dernier Schah-Abas vivoit : La seureté des chemins y est merueilleuse pour les Voyageurs, dans les grandes routes, par le soin que les Prevosts qu'ils nomment Rahtards, sont obligez d'y apporter.

La monoye est d'argent ou de cuivre, car ils n'en battent point d'or. Il y en a d'argent de quatre sortes : Le Penschây, de la valeur de vingt-deux sols six deniers : l'Abassy, de dix-huit sols : le Mahmoudy, de neuf sols : & le Schây, de quatre sols six deniers. Celle de cuivre est le Kasbeghi, qui vaut presque deux liards : & le demy



DE LA PERSE. 7

travaillées. Les Hommes portent des justaucorps de drap qui vient d'Europe, qui sont fourrez de Martes pour les plus riches, ou de peaux de Mouton de leur País, qui sont gris, fort frisez & fort fins. Leurs Turbans sont bien plus gros que ceux des Turcs, & tout bigarez; ils se servent encore d'un bonnet de peau de mouton, dont la laine est comme des cheveux annelez, & noire, la doubleure est de peau d'agneau gris, frizotée & tres-fine, & cette coifeure paroist fort agreable: tout leur linge est de coton, ou de soye & bigaré.

Les Femmes se chargent le plus qu'elles peuvent de pierreries: Elles portent un petit anneau à une des narines, & se noircissent le tour des yeux: Elles ont des calçons fort riches qui leur descendent jusques à la cheville du pied, & qui depuis le genoüil sont ornez de broderie fort riche, tournée en forme d'une visse; les figures que l'on donne icy représenteront assez bien ce qui est des habits des hommes & des Femmes.

## 6 LES BEAUZEZ

Village à l'autre. Je n'y ay pas veu d'animaux extraordinaires qui soient du País, si ce n'est des Onces, & des Gazelles qui sont tous deux fort vistes, l'Once l'estant pourrant d'avantage, puisqu'elle attrape la Gazelle à la chasse.

Les Perfes sont bien-faits, un peu basanez, adroits à cheval & à tirer de l'Arc, habiles dans les Manufactures de Soye, de Cotton & de Tapis, d'humeur assez semblables aux Italiens. Les honestes gens s'adonnent à la Poësie, & sont curieux des Sciences, sur tout de la Philosophie & des Mathematiques, pour lesquelles ils ont beaucoup de Colleges : Les Femmes sont fort belles, mais tres-resserées, & quand elles sortent pour aller au bain, elles sont voilées d'un linceul blanc qui les couvre depuis la teste jusques aux pieds.

L'habillement de l'un & l'autre sexe est fort galand, d'étoffes tres-belles, tres-fines & bien bigarées : Elles sont ou de cotton fort fin, ou de soye simple, ou meslée avec l'or & l'argent, & tres-bien

## DE LA PERSE.

de terre pétrie, dont ils se servent comme de tourbes.

Les fruits de la Perse sont le bled, l'orge, le ris, autant qu'il en faut pour le Pais; les grenades, les melons, & le raisin qui est excellent, & se conserve toute l'année. Vers le Golfe Persique il y a des oranges & citrons, & d'excellentes dattes. Les abricots, les cerises & les pêches y sont en quantité, & nous avons veu que les Anciens nous en faisoient acroire pour ces dernieres qui y sont meilleures que dans ce Pais icy, mais aussi les pommes ny les poires n'y valent pas grande chose.

Il y a grand nombre de chevaux en Perse, qui sont tres-beaux & de bon service; on ne les chastre point. On se sert de chameaux, de mulers, & d'ânes pour les voitures; & on n'y trouve point ny charettes, ny carosses. Ils ont pourtant quelques petits chariots à quatre roues, traînez par des bœufs qui sont fort petits, avec une grosse bosse sur les épaules, & s'en servent pour la voiture d'un

4      **LES BEAUTEZ**  
mais elle a aussi de tres-grandes Plaines,  
dont il y en a beaucoup de salées, ce qui  
fait que les eauës ont presque par tout un  
petit goust de sel, qui va mesme dans  
l'excès vers les Provinces Meridionales,  
où on est obligé d'avoir recours aux Cif-  
sternes; qui y sont en grande quantité,  
& bien basties.

Vers la mer Caspie, il y a grand nom-  
bre de Rivieres, mais peu ailleurs, en-  
core ont-elles fort peu de cours, parce  
que le País estant sec de soy-mesme, &  
manquant de pluye la pluspart de l'an-  
née, ils sont obligez pour la culture de  
leurs terres, de tirer plusieurs canaux  
qu'ils conduisent fort industrieusement  
& fort loin.

Le País n'est pas bien peuplé, ny par  
consequent bien cultivé que proche des  
Villes, ou Villages, à la reserve des Pro-  
vinces voisines de la Mer Caspie, il y a  
peu de bois; ce qui les contraint de se  
servir d'herbes seiches pour faire du feu,  
& à la campagne de faire secher au So-  
leil une mixtion de fientes d'animaux &

## DE LA PERSE. 3

La temperature du País est differente selon les lieux. Ce qui est en deça d'Hispanhan ressemble assez à nostre Europe, & marque les mesmes Saisons ; mais ce qui est vers le Midy ne conoît point d'Hyver, sur tout par de là Schyras, où les chaleurs sont continuelles & excessives. L'air y est bon & sec, si ce n'est dans la Province de Gheyran, où la Mer Caspie voisine, & le grand nombre de Rivieres, causent de frequentes & facheuses maladies aux Marchands qui sont obligez d'y aller pour le Negoce de la Soye qui s'y recueille.

Les Costes du Golfe Persique sont extrêmement chaudes, & sur tout le Bander, où les Etrangers n'osent demeurer depuis le quinzième May jusques en Septembre. Le reste du País, au moins celui que nos Voyageurs conoissent, est fort sain, & l'on n'y ressent point ces incommoditez qui nous sont causées par l'humidité.

La Perse est coupée en plusieurs endroits par les branches du Mont Taurus,

## 2 LES BEAUTEZ

dont la Capitale estoit cette fameuse Persepolis : Elle contient l'ancienne Parthe, nommée à present l'Erak, le Servan qui estoit la Medie, la Georgie, une partie d'Armenie, le Gheyran, & Masandran où estoit l'Hircanie, le Korasan ou la Bactriane, le Kerman ou Carmanie, le Kufistan qui est la Susianne des Anciens, & quelques autres Pais. Toutes ces Provinces qui ont esté pour la pluspart des Royaumes, sont venuës sous la domination d'un seul, & composent ce que nous appellons à present la Perse.

Son étendue est de prés de six cens lieuës en longueur, depuis environ le quatre-vingtième degré de longitude en tirant de l'Occident à l'Orient, & en largeur justement du Nord au Sud, elle contient quelques quatre cens lieuës entre les quarante-deux & vingt-sept degrez & demy de latitude. Elle touche à l'Occident les terres du Grand Seigneur & l'Arabie : au Midy le Golfe Perlique, à l'Orient l'Empire du Mogol & le Pais des Usbeqs, au Nord la mer Caspie.



LES  
BEAUTEZ  
DE LA  
PERSE,

*AVEC LA DESCRIPTION  
de ce qu'il y a de plus curieux.*



A Perse est à present un des  
grands Empires de l'Asie & du  
monde , car outre la Province  
qui s'appelloit autrefois de ce  
nom qu'on a changé en celuy de Fars ,

A

## EPISTRE.

Il<sup>s</sup> ont leur Lithurgie en Latin & en Armenien litteral , & sont gouvernez pour le spirituel par des Religieux de Saint Dominique , qui sont de leur Nation , dont quelques uns de temps en temps viennent à Rome se faire instruire. Mais insensiblement nous voila en Perse , & nous pouvons commencer.



## EPISTRE.

aussi marchande. Elle est bien à dix bonnes journées de Smirne. La Caravanne s'y repose quelques jours, & prend des rafraichissements, sur tout de bon vin, puis traverse un pays fort montueux, qui faisoit partie de la Capadoce & de l'Armenie. Apres on vient à Arzerom, éloignée de la Mer noire d'environ quatre journées. Comme elle est frontiere de Turquie, il y a une Doïane fort rude. A dix journées de là, vous trouvez Erivan, petite ville frontiere de Perse, où les Turcs & les Persans se sont autre fois furieusement battus. Il y a beaucoup d'Armeniens habituez, aussi est-ce leur pays naturel. En allant à Tauris, qui est à dix journées de là, vous passez proche d'un petit canton où il y a huit ou dix Villages d'Armeniens, qui depuis quatre cens ans ont toujours esté soumis, pour la Religion, au Saint Siege Apostolique.

ē ij

## EPISTRE.

Ce Pays qui a esté autrefois si beau pour ses grandes & magnifiques villes, n'est plus presque qu'un desert. On void en passant le lieu où estoit Sardes, où il y a un méchant village du mesme nom, & quelques restes d'un chasteau & d'une Eglise. Vous passez le Pactole, à qui les Grecs ont fait rouler du sable d'or, & tant donné de loüanges, qu'il ne meritoit pas ; car il ne vaut pas la riviere des Gobelins. On voit ensuite Allachars, grande villasse à la Turquie, que l'on croit avoir esté Philadelphie. Vous trouvez apres Aphium-Karassar, ville fort considerable, qui tire son nom sans doute de la quantité d'Opium qui s'y cueille, & que l'on nomme Aphium dans le Pays. Je n'ay peu sçavoir son ancien nom, les Turcs ayans tout corrompu. Vous venez enfin à Tocat, grande ville, qui n'en cede gueres à Lyon, & presque

EPISTRE 7

à Marseille, puis mon passage sur une barque à Ligourne, où je pris l'occasion du Convoy d'Hollande, pour aller à Smirne, mais nous y pouvons à présent passer tout d'un coup sans cela en depit des Corsaires. Nous verrons une des plus fameuses villes du Levant pour son Port qui est si fréquenté. Tous les Francs ou Europeans y sont en grande liberté pour la Religion & pour le Commerce, & occupent avec quelques Grecs toute la rue qui est au long de la mer. Là s'assemble une Troupe de Marchands pour composer ce que l'on nomme Caravannes qui vont en Perse. Ils prennent des chevaux pour leurs montures, & des chameaux pour porter leurs marchandises, puis se mettent en chemin au travers de la Natolie, campans chaque jour au milieu des champs, sous des tentes comme une Armée.

## E P I T R E.

port que toutes ces choses ont à sa langue, & à son humeur particulière.

Je traite ces Beutez un peu en raccourcy, afin que si elles ne vous plaisent pas, vous en soyez moins ennuyez; outre que je l'ay fait encor pour cette raison, que n'ayant voulu dire que ce que j'ay veu ou appris par moy mesme dans ce voyage, je ne pouvois pas grossir ma Relation sans me hazarder à me rendre garand de beaucoup de choses qu'il faut employer pour grossir un un livre: & enfin je n'ay proprement fait ce discours que pour l'explication des Estampes; à laquelle il paroist assez suffisant.

Je vous aurois bien donné le journal entier du voyage, mais j'ay eu peur qu'il ne fust aussi ennuyeux à lire qu'il m'a esté à le faire, & vous n'aurez pas eu grande satisfaction de savoir ma route de Paris à Lyon, de là  
à

EPISTRE. 5

*Indes que de s'engager à faire un discours poly.*

*Si je ne rapporte que ce que les Voyageurs precedens vous ont dit, cette conformité servira à establir mieux la verité de nos Relations ; & si vous y trouvez quelque chose de contraire, je vous assurez pourtant que tout m'a paru ainsi, & vous en croirez apres ce qu'il vous plaira, à moins que vous ne vouliez vous éclaircir vous mesmes sur les lieux. Vous pourriez néanmoins, pour vostre satisfaction & la mienne, prendre toutes ces contrarietez de voyages, comme des desseins d'une mesme chose, qui ne se ressemblent pas, pour estre faits de differentes veues, & par ce moyen vous satisferez vous mesmes, sur ce que chacun de nous écrit les mots étrangers à sa mode, & juge des mœurs des Peuples fort differemment, selon le ra-*

seulement, & vous les devez estimer d'autant plus que ce sont les premiers que je sçache, que l'on vous ait donnez.

Pour mieux conduire mon Lecteur dans ce voyage, j'y ay adjointé une Carte, ou plutôt un Itineraire, qui marquera les lieux assez passablement dans leur scituation, sur tout, ce qui est de la Natolie & de la Perse; ce seroit témérité de la garantir parfaite, apres que tant d'habiles gens n'en ont encor peu venir à bout.

Le discours que j'ay fait, vous expliquera autant qu'il m'a esté possible, ce que les Estampes vous representent; & comme j'ay affaire à d'honestes gens, j'ay cru qu'ils pardonneroient un style assez libre & point limé, à un Voyageur, qui ne pretend pas recommencer ici de nouvelles fatigues, & qui retourneroit plutôt aux

E P I S T R E. 3

descrire, soient les plus belles choses du monde; je ne vous les donne pas pour telles, mais seulement pour ce que j'y ay remarqué de plus curieux en l'année mil six cens soixante-quatre, que j'y passay avec Monsieur Tavernier, cet illustre Voyageur, dont la conversation m'a beaucoup aydé à m'instruire, & à remarquer les choses qui pourront vous agréer plutost à cause qu'elles sont fort éloignées & peu connues, que pour en valoir bien la peine.

Les desseins que j'en avois faits ayant esté trouvez curieux par plusieurs de vous autres Messieurs, & assez justes par Monsieur Tavernier, qui par la longue pratique qu'il a du Pays, en peut bien juger; Je les ay fait graver par une main qui ne vous fera pas trouver le present indigne de vous. Ils ne representent pas mal les choses, pour estre faites à la veüe

## EPISTRE.

dicaces de livres deviennent de jour en jour importunes & incommodés, & c'est ce qui m'y a fait entièrement renoncer. Neantmoins, puisque ce n'est pas la coutume de publier un Ouvrage sans estre assuré de quelque protection, vous me permettez, s'il vous plaist, **MESSIEURS**, de mettre celuy-cy sous la vostre, n'estant pas possible d'en trouver une plus illustre, plus assurée & plus facile à obtenir.

Il y a six ans que je differe à vous le presenter, malgré la tentation ordinaire, qui porte les Voyageurs à faire sçavoir qu'ils ont veu le monde, & qui m'oblige enfin à present, à vous donner la peine de lire icy à vostre aise, ce que je ne puis plus raconter de bouche qu'avec quelque chagrin.

Mais avant que passer outre, ne vous allez pas imaginer que les beautés de la Perse que je vous veux





تبرستان

A U X  
HONNESTES GENS.



**V** O U S ne doutez pas,  
**MESSIEURS**, que  
je n'eusse peu trouver quel-  
que Personne de qualité à qui dedier  
ces curiositez, & qui par complaisance  
m'auroit presté son nom pour servir  
de sauvegarde à mon Ouvrage. Mais  
vous sçavez aussi qu'outre la peine que  
j'aurois eüe à dresser un compliment  
& composer un Panegyrique, ce qui  
n'est ny agreable, ny facile, je courrois  
risque de faire un mauvais présent; car  
on ne sçait que trop, combien les De-

تبرستان  
[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

LES  
BEAUTEZ  
DE LA  
PERSE,  
O U

LA DESCRIPTION DE CE  
qu'il y a de plus curieux dans ce  
Royaume, enrichie de la Carte du  
Pais, & de plusieurs Estampes  
dessignées sur les lieux.

*Par le Sieur A. D. D. V.*



A PARIS,  
Chez GERVAIS CLOUZIER, au Palais, sur  
les degrez en montant pour aller à la Sainte  
Chapelle, à l'Enscigne du Voyageur.

---

M. DC. LXXIII.

*Avec Privilege du Roy.*

تبرستان  
[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

تبرستان  
[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

**Traduction en persan**

**Par**

**M. SABA**

LES  
BEAUTEZ  
DE LA  
PERSE,

M. D C. LXXIII.  
*Avec Privilege du Roy.*